





سیری در معارف اسلام

# داد و ستد با خداوند متعال

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه صاحب الزمان علیه السلام - محرم - ۱۳۹۳ هـ ش



[www.erfan.ir](http://www.erfan.ir)

## داد و ستد با خداوند متعال

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان .....
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان .....
- ❑ ویرایش: محمد ارشاد .....
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی .....
- ❑ ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه .....
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان .....

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

## فهرست مطالب

۱۱	جلسه اول: دین و معامله با خدا.....
۱۳	مقدمه.....
۱۳	تفاوت انسان‌ها در استفاده از قرآن.....
۱۴	معرفی کتاب ینابیع المودة.....
۱۴	جایگاه انصاف در اسلام.....
۱۵	میزان آشنایی ائمه <small>علیهم‌السلام</small> با معارف قرآن.....
۱۵	پیامدهای ارتکاب گناه.....
۱۶	دنیا روز عمل، قیامت روز حساب.....
۱۷	لزوم آشنایی با اولیای دین.....
۱۸	ممانعت از نشر علوم اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small> .....
۱۸	لزوم عمل به دستورات دین.....
۱۹	معامله خداوند با انسان در عین بی‌نیازی.....
۲۰	معامله خداوند با انسان و مالکیت حقیقی او.....
۲۱	مقام کسی که با خداوند وارد معامله می‌شود.....
۲۲	معنای مرضات الله.....
۲۳	روضه ورود به ماه محرم.....
۲۳	دعا.....
۲۵	جلسه دوم: عمل به دین از انسان، پاداش بی‌نهایت از خدا.....
۲۷	پاداشی بی‌نهایت در مقابل کالای محدود.....





۲۸	ایمان مومنان به کلام الهی.....
۲۸	عفو و گذشت.....
۳۰	دعوت به خوبی‌ها.....
۳۰	عفو و بخشش شیخ طوسی.....
۳۲	غفران الهی پاداش گذشت.....
۳۳	بخشش حق الناس.....
۳۳	بخشش حق الله.....
۳۵	نماز پیامبر ﷺ بر میت گنه‌کار.....
۳۵	محبت پیامبر ﷺ به امت.....
۳۶	روضه حضرت سکینه ؑ.....
۳۷	دعا.....
۳۹	<b>جلسه سوم: شیطان‌شناسی</b> .....
۴۱	خداوند، بهترین خریدار.....
۴۱	مشتری‌های انسان.....
۴۲	معنای شیطان.....
۴۳	علت خلق شیطان.....
۴۳	اقسام شیاطین.....
۴۵	چگونگی انحراف ابلیس.....
۴۶	پاکیزگی خلقت تمام مخلوقات.....
۴۸	شیاطین انسی.....
۴۹	نتیجه عمل کردن به وعده‌های شیطان.....
۵۱	روضه خرابه شام.....
۵۳	<b>جلسه چهارم: خسارت معامله با شیطان، سود معامله با خدا</b> .....
۵۵	مشتری‌های غیر الهی.....
۵۵	حسادت.....
۵۶	عقبه بن ابی معیط.....
۵۶	دشمن در لباس دوست.....



## فهرست مطالب

- ۵۷..... فریفتن به وسیلهٔ تهدید.....
- ۵۸..... فریفتن به وسیلهٔ پول.....
- ۵۹..... تفسیر آیات ۲۷ تا ۲۹ سورة الفرقان.....
- ۶۰..... نتیجهٔ معامله با خداوند.....
- ۶۲..... معاملهٔ لات عرق خور با حضرت رضا علیه السلام.....
- ۶۴..... روضهٔ حر بن یزید.....
- ۶۷..... **جلسه پنجم: فروش مال و جان به خداوند**.....
- ۶۹..... جنت، پاداش کشته شدن در راه خدا.....
- ۷۰..... شهیدان در برزخ عند ربهم یرزقونند.....
- ۷۰..... سه شهید شاخص غزوه بدر.....
- ۷۲..... چگونه مالمان را به خدا بفروشیم؟.....
- ۷۳..... وعدهٔ الهی تخلف پذیر نیست.....
- ۷۴..... معرفی شهید مدرس.....
- ۷۶..... با مال اندک هم می توان به خدا فروخت.....
- ۷۷..... پیرزن کلفتی که مالش را با خدا معامله کرد.....
- ۷۸..... روضهٔ عبدالله بن الحسن.....
- ۸۱..... **جلسه ششم: استعمار و عقب ماندگی ممالک اسلامی**.....
- ۸۳..... داد و ستد بدون سود.....
- ۸۴..... خدمات آیت الله العظمی بروجردی.....
- ۸۵..... معرفی شیخ عبدالله مامقانی.....
- ۸۶..... استفاده از فرصت جوانی.....
- ۸۷..... استعمار و عقب ماندگی.....
- ۸۹..... استعمار انگلیس در ایران.....
- ۹۰..... علت اصلی مخالفت غرب با ایران.....
- ۹۱..... شیوه برخورد حکومت پهلوی با منتقدین.....
- ۹۱..... اثر نیت.....
- ۹۲..... روضهٔ روز یازدهم.....





جلسه هفتم: شکوفایی استعدادها..... ۹۵

تفسیر آیه ۲۹ سوره فاطر..... ۹۷

توان و استعداد های بالای انسانی..... ۹۸

استعداد پیرمرد ۸۵ ساله..... ۹۹

چرا خداوند ما را آفرید؟..... ۱۰۰

شعر برتری امام علی علیه السلام بر حضرت عیسی علیه السلام..... ۱۰۱

استفاده از استعدادها حتی در کهن سالی..... ۱۰۲

غضب الهی از انسان های گمراه کننده..... ۱۰۳

هیچ وقت برای استفاده از استعداد دیر نیست..... ۱۰۴

روضه حضرت علی اصغر..... ۱۰۶

جلسه هشتم: مصلحت و ضرر انسان..... ۱۰۹

بعثت انبیا در چه راستایی است؟..... ۱۱۱

ضرر غیر قابل جبران..... ۱۱۲

پاسبانی که نتوانست ضررها را جبران کند..... ۱۱۲

توبه نکردن عبدالملک بن مروان..... ۱۱۳

خودکشی، نتیجه دوری از خدا..... ۱۱۴

سعادت، نتیجه همراهی با خداوند..... ۱۱۵

معنای تسویل..... ۱۱۵

توبه دزد..... ۱۱۶

روضه حضرت علی اکبر علیه السلام..... ۱۱۹

جلسه نهم: معامله با خدا بوسیله زبان، قلم و خدمت به خلق..... ۱۲۱

معامله با خدا، کالای اندک در مقابل پاداشی بزرگ..... ۱۲۳

خدمت به مردم، فراتر از دین و مذهب..... ۱۲۴

معامله با خداوند متعال بوسیله زبان..... ۱۲۵

سفر تبلیغی امام علی علیه السلام به یمن..... ۱۲۶

معامله با خداوند متعال بوسیله قلم..... ۱۲۷





## فهرست مطالب

۱۲۷.....	الف) علامه حلی.....
۱۲۸.....	ب) بانو مجتهدۀ امین.....
۱۲۸.....	خداوند متعال به عهدش وفا خواهد کرد.....
۱۲۹.....	انجام همه اعمال برای خدا.....
۱۳۰.....	گنه کاری که با نجات سگ بخشیده شد.....
۱۳۱.....	روضه حضرت عباس <small>علیه السلام</small> .....
۱۳۳.....	<b>جلسه دهم: تفسیر آیات ۱۱۱ و ۱۱۲ سوره مبارکه توبه</b>
۱۳۵.....	حیات، بزرگترین سرمایه انسان.....
۱۳۶.....	بعد از مرگ نمی توان به دنیا بازگشت.....
۱۳۶.....	وظیفه والدین در تسهیل ازدواج فرزندان.....
۱۳۷.....	خداوند متعال راحتی انسان را می خواهد.....
۱۳۹.....	لزوم انفاق اغنیا.....
۱۴۰.....	فقرزدایی یکی از ارزش های الهی.....
۱۴۱.....	فقر زدایی در حکومت علوی.....
۱۴۲.....	دعای فقیر مرگ را به تاخیر می اندازد.....
۱۴۳.....	مرگ حتمی و معلق.....
۱۴۳.....	روضه امام حسین <small>علیه السلام</small> .....





جلسه اول

دین و معامله با خدا



## مقدمه

در ده شب گذشته دو آیه از سوره مبارکه توبه که در مدینه نازل شده است، مطرح شد. به خاطر نکات و عقائد مهمی که در هر دو آیه هست، بحث در زمینه این دو آیه تمام نشد. به خودم وعده دادم اگر خداوند متعال لطف کند زنده بمانم و دوباره این ایام را درک کنم، مطالبی که در رابطه این دو آیه ناگفته ماند برای تان عرض کنم.

### تفاوت انسان‌ها در استفاده از قرآن

البته دو آیه شریفه مثل بقیه آیات حقایقی را دارد که بنا بر فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دست ما به تمام آن حقایق نمی‌رسد. ما در کنار قرآن مانند تشنه‌ای هستیم لب دریا که گنجایش ما و ظرفیت ما بسیار کم است، فقط به اندازه تشنگی از این دریا می‌توانیم بچشیم. آب دریا را اگر نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید. اگر به همه حقایق آیات به دلیل نداشتن گنجایش نرسیدیم، نباید سبب شود آن مقداری که دسترسی داریم رها کنیم، رها کردن آن مقدار کفر است، ناسپاسی است، ناشکری است، قرآن را پشت سر انداختن است، بی‌احترامی به کتاب خداست. ولی خوشا به حال آن‌هایی که گنجایش‌شان به اندازه گنجایش قرآن بود.



## معرفی کتاب ینابیع المودة

من کتابی چهار جلدی را به نام «ینابیع المودة»<sup>۱</sup> خریدم. این کتاب دویست سال قبل در شهر استانبول ترکیه که قسطنطنیه نام داشت، نوشته شده است. مولف کتاب، عالمی است که اصالتاً اهل بلخ بوده و به آنجا مهاجرت کرده است. به کتابخانه سلیمانیه دسترسی داشته است. من این کتابخانه را آنجا دیده‌ام، فقط صد هزار کتاب خطی دارد، کتاب چاپی که خیلی زیاد است. مولف این کتاب شیخ سلیمان بلخی دینش حنفی بوده است، یعنی از نظر فقهی و حلال و حرام تابع ابو حنیفه بوده و از اهل تسنن، ولی از آن عالمان سنی که انصاف داشته است.

## جایگاه انصاف در اسلام

یکی از مسائلی که پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام بسیار به مردم سفارش می‌کردند انصاف بوده است. معنای انصاف این است که حق هر حق‌داری را به او بدهد، دریغ نکند، بخل نکند، پنهان نکند، چه حق مالی و چه حق معنوی. شیخ طوسی از بزرگترین علمای اسلام است، ایشان روایتی را از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند، البته روایت مفصل است، حدود یک صفحه، مطالب بسیار عالی تربیتی در این روایت است. یک جمله‌اش این است که حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: ما ارزش کسی را پنهان نمی‌کنیم. هر کس هر ارزشی دارد اگر بنا باشد ما اهل بیت علیهم السلام بگوییم، می‌گوییم و بیان می‌کنیم. اخلاق اهل بیت این بود که ارزش ارزش‌داران را و فضل اهل فضل را بیان می‌کردند، آشکار می‌کردند. در مقابل عیب پنهان مردم را برملا نمی‌کردند، یعنی از طرفی خوبی‌های دیگران را -هرکس بود- پخش

۱. ینابیع المودة لِذَوِي الْقُرْبَى (چشمه‌سار دوستی و محبت به ذوی‌القربی) کتابی به زبان عربی درباره زندگانی اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، فضایل و ارزش مودت آنان به‌خصوص حضرت علی علیه السلام، نوشته سلیمان بن ابراهیم قندوزی (متوفای ۱۲۹۴ق) از عالمان اهل سنت حنفی مذهب در قرن سیزدهم هجری. مؤلف، کتاب را در صد باب با موضوعات مختلف و بدون نظم خاصی آورده و در آن، از منابع شیعی هم استفاده کرده است. این اثر به فارسی ترجمه شده است.



می کردند، ولی عیب و بدی های دیگران را پنهان نگاه می داشتند، اگر علنی نبود آبروداری می کردند. به شیعیان هم سفارش می کردند آبروی آبروداران را حفظ کنید و اگر به تنهایی عیبی، بدی، گناهی، از آن ها معلوم شد، گفتن این گناه برای مردم حرام است و روز قیامت هم عذاب دارد.

### میزان آشنایی ائمه علیهم السلام با معارف قرآن

این مرد با این که اهل سنت است و حنفی مسلک، اما نسبت به اهل بیت و ائمه طاهرين علیهم السلام انسان بسیار با انصافی است، انصافش هم معمولی نیست. این روایت را من در کتاب ایشان دیدم ایشان از افراد خودشان نقل می کند که امیرالمومنین علیه السلام به ابن عباس فرمود - به پسرعمویش - اگر من سوره حمد را که هفت آیه است برای شما تفسیر کنم و تفسیر را با قلم بنویسید، چیزی از آن را جا نیندازید، وقتی به شما اعلام کنم تفسیر سوره حمد را تمام کردم، شما برای جابجا کردن این نوشته ها باید هفتاد شتر جوان بیاورید و بار کنید. این گنجایش علی بن ابی طالب علیه السلام نسبت به فهم قرآن است. ولی ما تشنگان هستیم، بسیاری از ما به تشنگی خودمان آگاهیم، ولی در حدی اهل توحیدیم، اهل نبوتیم، اهل ولایت اهل بیتیم و احساس صادقانه داریم که به قرآن و به روایات نیازمندیم، تا با هماهنگ شدن با قرآن و روایات به زندگی پاکی داشته باشیم. بعضی هم تشنه هستند ولی توجه ندارند که این تشنگی را با آب حیات قرآن و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام از بین ببرند و خودشان را با این آب عرشی سیراب کنند، چون توجه به قرآن و اهل بیت علیهم السلام ندارند، در نتیجه تشنگی خود را می روند با فیلم ها، با سایت ها، با ماهواره ها، با آلودگی ها، با شهوات حرام، با حالات انحرافی، با معاشرت های ظالمانه سیراب می کنند.

### پیامدهای ارتکاب گناه

این تشنگی با آن کارها برطرف نمی شود و هرچه آدم گناه به خودش بخوراند معدۀ نفس گشادتر می شود و بیشتر گناه می خواهد، تا جایی که پروردگار می فرماید آن قدر گناه

می‌کنند که ﴿وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ﴾؛ سراپای وجودشان را گناه احاطه می‌کند و مانند کرم ابریشمی که دور خودش پیله می‌بافد و در پیله خفه می‌شود و می‌میرد، چون روزنه‌ای را برای وارد شدن هوا قرار نمی‌دهد. این‌ها هم در پیله گناه نابود می‌شوند، خفه می‌شوند، عقلشان می‌میرد، قلبشان می‌میرد، روحشان می‌میرد و روز قیامت هم تهی دست وارد محشر می‌شوند که قرآن مجید می‌فرماید این گونه افراد چه مردشان و چه زن‌شان در بین میلیاردها میلیارد جمعیت محشر دلسوز و یاری نخواهند داشت.<sup>۲</sup> این را که عرض می‌کنم در آیات قرآن می‌توانید ببینید، آیاتی که ختم می‌شود به جمله و لا ینصرون، می‌گوید در تمام محشر یار و دلسوزی که رو کند به پروردگار و بگوید این زن را این مرد را از عذاب نجات بده پیدا نمی‌کنند. نه انبیاء، نه اولیا، نه اقوام نجات پیدا کرده‌ او و نه نسلی که از آن‌ها به وجود آمد، یاری پیدا نمی‌کنند. آنان دچار مرگ عقلی و مرگ باطنی قلبی و مرگ روحی شدند، یعنی میت هستند چه کسی این‌ها را نجات دهد؟! اگر بخواهند این‌ها را نجات بدهند باید حیات عقلی به آن‌ها بدهند، حیات قلبی بدهند، قیامت جای بخشیدن حیات قلبی و حیات عقلی نیست. ما هر گلی به سرمان بزنیم در همین دنیا می‌توانیم به سرمان بزنیم، ما در آخرت نمی‌توانیم کاری کنیم.

### دنیا روز عمل، قیامت روز حساب

پیامبر ﷺ می‌فرماید آخرت فقط روزگار درو کردن کاشته‌های دنیای شما است. کار دیگر نمی‌توانید انجام دهید، «الدُّنْيَا مَرْعَةٌ الْآخِرَةُ»؛<sup>۳</sup> شما آنچه که در این دنیا می‌کارید آن‌جا برداشت می‌کنید، آن‌جا جای کار نیست. هم پیغمبر ﷺ و هم امیرالمومنین ع در منبرشان به مردم فرمودند: «فَإِنَّكُمْ الْيَوْمَ فِي دَارِ عَمَلٍ وَ لَا حِسَابٍ وَ أَنْتُمْ غَدًا فِي دَارِ حِسَابٍ وَ لَا عَمَلٍ»؛<sup>۴</sup> آنجا فقط روزگار رسیدگی به پرونده‌های دنیا است. در قرآن است که هر بی‌نمازی

۱. بقره: ۸۱

۲. ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾ (شعراء: ۸۸)

۳. تنبيه الخواطر و نزهة النواظر ج ۱ ص ۱۸۳

۴. الخصال ج ۱ ص ۵۱.





وارد محشر می‌شود، خدا دعوت‌شان می‌کند سجده به جا بیاورید، ولی نمی‌توانند، چون این‌ها با بدن، تمرین رکوع و سجود نداشتند، بدن از رکوع و سجود هشتاد سال خشک بوده است، درقیامت مفصل متحرکی برای نماز ندارند، ﴿وَيُدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ﴾؛ دعوت می‌شوند به سجده ولی نمی‌توانند، کاری از دستشان بر نمی‌آید.

### لزوم آشنایی با اولیای دین

ما که مقداری توجه داریم که تشنه‌ معنویت هستیم، تشنه‌ اخلاق خوبیم، تشنه‌ زندگی سالم هستیم، تشنه‌ زندگی پاکیم، خودمان را در ماه رمضان و محرم و صفر، جمعه و ایام دیگر می‌رسانیم به لب دریا، آن هم دریایی که آب حیات دارد مثل قرآن، دریایی که آب حیات دارد مثل اهل بیت (علیهم‌السلام). شما کتاب شریف نهج البلاغه را ببینید، اوائل نهج البلاغه یعنی دو سه ورق که بزنید، سه چهار ورق که بزنید، عنوان خطبه را می‌بینید، خطبه ششقیه، ششقیه فریاد شتر است که شنیدنی است. امیرالمومنین (علیه‌السلام) سخنرانی داشتند که همه‌ مستمعین‌شان مبهوت شده بودند و فهمیده‌ها از آن سخنرانی مست شده بودند. در اوج سخنرانی شخصی نامه‌ای داد به امیرالمومنین (علیه‌السلام)، حضرت نامه را خواندند، تمام که شد از منبر آماده شدند بیابند پایین، ابن عباس گفت آقا بقیه‌ سخنرانی‌تان را ادامه بدهید، فرمود «تِلْكَ شِقْشِقَةُ هَدْرَتٍ»؛ این ناله‌ای بود که دیگر از دست رفت. بعد از این نامه، در آن چارچوب نیستم که برای‌تان ادامه دهم. یک جمله‌ این سخنرانی این است که برادران و خواهران، اگر خداوند متعال پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را در ۲۳ سال معرفی نمی‌کرد، مجهول مجهول می‌ماند. چه کسی باید علی را معرفی کند! بقال کوفه که علی شناس نبود، عطار مدینه که علی شناس نبود، نجار مدینه چه می‌فهمید علی (علیه‌السلام) کیست، آسمان و زمین نمی‌فهمد که علی چه کسی است، عقل ملائکه که عقل محض است در کنار علی (علیه‌السلام) لنگ می‌زند، اگر خود علی هم از خودش حرف نمی‌زد مجهول می‌ماند.

۱. «تَوَرُّكَ كَسْفٌ عَنْ سَاقِي وَ يُدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ.» (قلم: ۴۳)

۲. نهج البلاغه (للصبحی صالح) ۵۰.

### ممانعت از نشر علوم اهل بیت علیهم السلام

در آن خطبه این جمله را می بینید «يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ»؛ ای مردم از بلندی کوه وجود من به طرف تمام مردم جهان، سیل علم برای هدایت کردن و بیدار کردن تک تک مردم جهان جاری است. بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند جلوی این سیل را بستند، «يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ». ما هم گنجایشی داریم در تشنگی، علی تشنه قرآن بود، کل این دریا را نوشید، عمر جاودان معنوی پیدا کرد. علی رضی الله عنه از دریای علم پیغمبر صلی الله علیه و آله که آب حیات بود، تمامش را نوشید. اهل تسنن روایت دارند که هر چه علم نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، همه را به علی منتقل کرد، همه را بی کم و زیاد. چیزی از امیرالمومنین رضی الله عنه پنهان نکرد. اگر ۲۵ سال امیرالمومنین رضی الله عنه را خانه نشینش نکرده بودند، جلوی سیل علمش را نگرفته بودند، این دو آیه سوره توبه را اجازه داده بودند که تفسیر می کرد، در این صورت باید ۲۰۰ شتر می آوردند که تفسیر این دو آیه را بار می کردند، چون آیه اول چهار پنج حقیقت در آن است و آیه دوم که وصل به آیه اول است نه حقیقت که هر کدامش قابل تفسیر بسیار مفصل و طولانی است. این قرآن است.

### لزوم عمل به دستورات دین

من در مغازه مسیحی خارجی دانشمند عالم استاد دانشگاه در فرانسه دیدم نوشته بود اگر مسلمانان از کل این قرآن غیر از آیه نود سوره نحل هیچ آیه دیگری نداشتند و به این آیه عمل می کردند، امروز از هیچ دینی در کره زمین و پنج قاره جهان، جزء اسلام خبری نبود، اگر عمل می کردند. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يُعْطِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَذَكَّرُونَ»؛ اگر سه حقیقت را در زندگی عملی می کردند و سه مساله را حذف می کردند، تمام دنیا با دیدن مسلمان ها، مسلمان می شدند. با دیدن روش

۱. نهج البلاغه (للصبحی صالح) ۴۸.

۲. نحل ۹۰.



مسلمان‌ها، با دیدن دین مسلمان‌ها در عمل مسلمان‌ها، ولی عمل نکردند و نگذاشتند همین آیه را پیاده کنند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شب آخر عمرش در تاریکی شب به کسی که در خانه‌اش کنارش بود، فرمود زیر بغل مرا بگیر و ببر تا قبرستان بقیع. نمی توانست راه برود، پایش را می کشید. این آقا می گوید من آوردمش و به دیوار قبرستان تکیه داد و رو کرد به قبرها گفت، خوش به حالتان که قبل از من مردید، من هم فردا از دنیا می روم و به شما ملحق می شوم ولی بعد از مرگ من فتنه‌هایی به وجود می آید که هرکس که دخالت در آن فتنه‌ها کند و عاملش باشد کافر است، فتنه‌ها نگذاشت که کار امت اسلام را به این‌جا کشاند. هزار و چهارصد سال بر سر مردم مسلمان کوبیدند، جلوی علم را گرفتند، جلوی امامت را گرفتند، جلوی ائمه علیهم السلام را گرفتند، وضع امت اسلام به این‌جا رسیده است و بدتر هم خواهد شد اگر مسلمانها برنگردند به قرآن، اگر همه یکی نشوند، اگر همه با هم هم‌دست نشوند، اگر همه متدین واقعی نشوند، اگر محور زندگی را ولایت اهل بیت علیهم السلام قرار ندهند.

### معامله خداوند با انسان در عین بی‌نیازی

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ﴾؛ واقعا چه آیه عجیبی است! پروردگار که ذات بی‌نهایت است، علم بی‌نهایت است، حکمت بی‌نهایت است، عدل بی‌نهایت است، رحمت بی‌نهایت است، حاضر شده است مشتری شود و حاضر شده است انسان فروشنده شود و حاضر شده است دو جنس را از انسان بخرد و در مقابل این دو جنس قیمت بالاتر از این دو جنس را به انسان بدهد. خیلی فوق العاده است، اگر انسان فکر کند می‌بیند که عجب نعمت ویژه‌ای است، عجب نعمت خاصی است، عجب لطف خاصی است، خداوند متعال خودش را مشتری قرار داده است. خدای بی‌نیاز، خدایی که به احدی احتیاج ندارد، خدایی که وقتی عالم را نیافریده بود چیزی کم نداشت، الان که این جهان را آفریده میلیاردها سال است چیزی به او اضافه

نشده است. امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: «فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى خَلْقَ الْخَلْقِ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ»؛ وقتی همه چیز را خلق کرد، هیچ نیازی به موجود نداشت، هیچ احتیاجی به آن‌هایی که خلق کرد نداشت. «خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ»؛ نه به اطاعت مخلوقات نیاز دارد و نه از گناه گنه‌کاران زخمی می‌خورد. کسی که خدا را اطاعت می‌کند بهترین تجارت را می‌کند، کسی که گناه می‌کند به بدترین خسارت را به خودش می‌زند. این گفتار امیرالمومنین علیه السلام است، تحلیل امیرالمومنین علیه السلام است: «لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاهُ وَ لَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ أَطَاعَتِهِ»؛ این خدای بی‌نیاز که اگر هیچ چیزی را نیافریده بود خدا بود، الآن هم که همه چیز را آفریده خداست، چیزی به او اضافه نشده است «كَانَ اللَّهُ وَ لَا شَيْءَ مَعَهُ»؛ بود و چیزی کنارش نبود، نیازی هم نداشت. انسان فکر کند، اندیشه کند که چه چیزی خودش را مشتری قرار داده و به جای مشتری گذاشته است؟! فروشنده چه کسی است؟ انسان است؟

### معامله خداوند با انسان و مالکیت حقیقی او

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ﴾؛ من جان مردم مومن را، کوشش مردم مومن را، زحمت مردم مومن را، فعالیت مردم مومن را و مال مردم مومن را می‌خرم. چه چیز را می‌خرد؟ جانی که مالکش ما نیستیم، خود اوست. مالی که مالکش خداست. جانی که خودش در اختیار ما گذاشته، وجود ما، بدن ما، حرکات ما، اعصاب و جوارح ما که ما مالکش نیستیم. نعمت‌هایی که به ما از راه حلال داده است و ما مالکش نیستیم. خودش را جای مشتری قرار داده است و ما را به عنوان فروشنده. ما را مالک جان و مالمان قرار داده است

۱. نهج البلاغه (للصباحی صالح) ص ۳۰۳.

۲. همان.

۳. همان.

۴. التوحید (للصدوق) ص ۶۷.

۵. توبه: ۱۱۱.



در حالی که ما - به خودش قسم - مالک جان و مالمان نیستیم، اگر مالک جانمان بودیم هرگز ملک الموت نمی‌توانست جان ما را از دست ما در بیاورد، اگر مالک مالمان بودیم مرگ نمی‌توانست مال ما را از دستمان در بیاورد. ما جان داریم ولی در اختیار خودمان نیست، ما مال داریم ولی با زلزله، با طوفان، با آتش سوزی، با سیل، از بین می‌رود یا وقتی بمیریم دیگر مالک نیستیم. این چه خدایی است! این چه رحمتی است! این چه رحمانیتی است! که مال خودش را در دست ما، ملک ما به حساب آورده است و خودش را مشتری قلمداد کرده است و ما را فروشنده. کدام مشتری در عالم بهتر، دارا تر، دارنده تر، بی غل و غش تر، کریم تر، آقا تر، بزرگوarter از پروردگار پیدا می‌شود؟! کدام مشتری؟!

### مقام کسی که با خداوند وارد معامله می‌شود

و چه فروشنده‌ای با ارزش تر از انسان مؤمن! پیغمبر ﷺ شبی که خداوند متعال فرمان داد مکه را ترک کن و به مدینه برو من تو را حفظ می‌کنم، امیرالمومنین ﷺ را صدا زد. امیرالمومنین ﷺ آن زمان بیست و یک سالش بود، فرمود علی ﷺ جان تمام قبایل عرب نماینده گذاشته‌اند، چهل شمشیر به دست نصف شب امشب بریزند در خانه من و مرا قطعه قطعه کنند، خداوند متعال به من فرمان داده که مکه را ترک کنم و بروم به مدینه ولی افاق من و جای من نباید خالی باشد، این‌ها باید سرگرم باشند که در این خانه کسی هست. حضری به جای من امشب در افاق بخوابی و بمانی؟ جوان بیست ساله با هزار آرزو گفت یا رسول الله ﷺ بعد از یک سوال و جواب من به جای شما می‌خوابم، فرمود پیرس، گفت اگر من بخوابم شما زنده به مدینه می‌رسید؟ گفت بله، گفت هزار جان من فدای شما، بروید من می‌خوابم. پیغمبر ﷺ در مسیر مدینه بود، جبرائیل بعد از خوابیدن امیرالمومنین ﷺ، زمانی که آفتاب طلوع کرده بود و این چهل نفر قاتل ناامید شده بودند به پیغمبر ﷺ نازل شد، این آیه را آورد که در سوره بقره است: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»؛ بعضی جانشان را در برابر رضای خدا نه بهشت

## داد و ستد با خداوند متعال

خدا، معامله می‌کنند، معامله‌های علی با خدا فوق بهشت بود. او با خدا معامله می‌کرد ولی پاداشش را بهشت نمی‌گرفت. می‌دانید مرضات الله یعنی چه؟ جان در مقابل مرضات الله؟ امیرالمومنین علیه السلام که واقعا حاضر بود جان بدهد، آن‌ها دیدند که علی است نکشند، اما امیرالمومنین علیه السلام مصمم بود که جانش را با خدا در برابر رضایت الله معامله کند، و اصل عمل حساب شد. چون علی علیه السلام نیت پرداخت جانش را داشت، به شوخی نخواهید، به علم به زنده بودن نخواهید، جدی جانش را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله گذاشت، در مقابل مرضات الله.

### معنای مرضات الله

من معنای مرضات الله را نمی‌فهمیدم. خدا رحمت کند، عالم بزرگ، عارف، عاشق، گریه‌کن شدید بر ابی‌عبدالله علیه السلام که مجتهد بود و بسیار پر مایه و از شاگردان مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری، این آیه را ایشان برای من حل کرد. گفت می‌دانی مرضات الله یعنی چه؟ چون من به افراد بسیاری مراجعه می‌کردم، می‌گفتم من این مطلب را نمی‌فهمم و آن‌ها هم تخصص در حل مساله داشتند. همیشه باید انسان این گونه باشد که مطالبی را که نمی‌فهمیم از اهلش بپرسیم، به علم‌مان، به روحیه‌مان و به فکرمان اضافه می‌شود و به امنیت باطن‌مان هم اضافه می‌شود. گفت مرضات الله آن شب علی علیه السلام یعنی این، خداوند متعال آن شب به علی علیه السلام در سن بیست سالگی رضایتی داد که اگر روز قیامت، از اول انسان‌هایی که خلق شدند تا آخرین نفر، ظرف عملشان نصف باشد، سر خالی باشد، کم باشد یا تماما خالی باشد یا هیچ کس در محشر ظرف پر نداشته باشد، خداوند متعال از ظرف علی در ظرف آن‌ها بریزد همه را پر می‌کند، همه را می‌برد بهشت و از علی چیزی کم نمی‌شود.

این ابتدای آیه شریفه است. ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ﴾؛ در برابر چی؟ ﴿بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾؛ این جنة غیر از جنات است، به احتمال قوی این جنت همان جنت رضایت خداوند باشد. ادامه آیه و آیه بعدش که نه مطلب بسیار مهم دارد.

۱. توبه: ۱۱۱.

۲. توبه: ۱۱۱.

## روضه ورود به ماه محرم

چه کار کردین شما هفتاد و دو نفر! چگونه با خدا در روز عاشورا معامله کردید که هزار و چهارصد سال است که دل‌ها از شما داغ‌دار است! چشم‌ها برای شما اشک‌بار است. چه کار کردید که هزار و چهارصد سال است هنوز آفتاب محرم طلوع نکرده، خانه‌ها را سیاه پوش می‌کنند، خیابان‌ها را سیاه پوش می‌کنند، مسجدها را سیاه پوش می‌کنند، حسینی‌ها را سیاه پوش می‌کنند! چیکار کردید که همه جا در کوچه، در خیابان، در راه، پشت ماشین‌ها تابلو می‌زنند «السلام علی‌ الحسنین و علی‌ بن‌ الحسنین و علی‌ اولاد‌ الحسنین و علی‌ اصحاب‌ الحسنین». شما با خدا با چه اخلاصی معامله کردید! شما کنار چه کسی جان دادید! شما چه کسی بودید که وقتی شب عاشورا به شما گفت من شما را آزاد می‌گذارم، راه باز است آنهایی که می‌خواهند بروند بلند شوند و بروند، یک نفر از شما بلند نشدید، شما چه کسی بودید!

کسی که شش هفت روز بود به ابی‌ عبد‌ الله علیه‌ السلام رسیده بود، قبلا با حسین علیه‌ السلام کاری نداشت، شما در این شش هفت روز چه تحولی پیدا کردید که شب عاشورا به ابی‌ عبد‌ الله علیه‌ السلام گفتید فردا چند بار ما را می‌کشند؟ فرمود یک بار، گفت حسین علیه‌ السلام جان! اگر هزار بار فردا من را بکشند، خدا دوباره مرا زنده کند، من از پیش تو نمی‌روم، من دست از دامن تو بر نمی‌دارم، من فراق تو را تحمل نمی‌کنم. شما که با ابی‌ عبد‌ الله علیه‌ السلام قوم و خویش نبودید، این گونه گفتید که ما فراق تو را تحمل نمی‌کنیم، خواهرش باید چه می‌گفت! او در کنار فراق ابی‌ عبد‌ الله علیه‌ السلام چه کشید!

## دعا

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن و جب له حق علينا برحمتك یا ارحم

الراحمین»







جلسه دوم

عمل به دین از انسان، پاداش

بی نهایت از خدا



## پاداشی بی نهایت در مقابل کالای محدود

متن دو آیه شریفهٔ سورهٔ مبارکهٔ توبه را قرائت میکنم؛ ترجمه‌اش را میگویم تا به توفیق خداوند به توضیح قسمت به قسمت هر دو آیه برسیم. آیاتی که با **إِنَّ** شروع می‌شود مثل همین دو آیه که آیهٔ اولش با **إِنَّ** شروع شده است، متخصصین ادبیات عرب نام **إِنَّ** و پنج حرف دیگر را حروف تأکید گذاشته‌اند. عرب وقتی کلامش را با **إِنَّ** شروع می‌کند می‌خواهد به مستمعش بگوید این مطلب من، این سخن من، سخن قطعیت؛ سخن مسلمی است. ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾؛ بندگان من این مطلب یقینی و حتمی است که من مشتری شما مردم مؤمن هستم، در این بازار زندگی، در این بازار عالم، در این بازار دنیا من خریدارم. اولاً چه خریداری در عالم سرمایه‌اش برای خرید جنس، بیشتر، بهتر، بالاتر و گسترده‌تر از خداست؟ خداوند متعال جنسی را که می‌خرد محدود است؛ جان و مال است. جان حقیقت بی‌نهایتی نیست، حقیقت محدودی است. جان در رحم مادر به ما عنایت شده است، وقت مرگ هم بدن ما را رها می‌کند. جان حد کیفی دارد کمی نه. مال هم محدود است. گاهی خداوند متعال مال انسان را می‌خرد، مال خیلی اندک، قیمت بالایی در بازار خرید و فروش ندارد، یک خوشهٔ انگور را از انسان می‌خرد، یک عدد نان را از انسان می‌خرد، پیراهنی را از انسان می‌خرد، اما قیمتی

۱. توبه: ۱۱۱.

را که برای جان و برای مال می‌پردازد، قیمت بی نهایت است، قیمت دائمی است، قیمت تمام نشدنی است.

## ایمان مومنان به کلام الهی

این‌ها مطالبی است که در قرآن مجید است و خوشا به حال آن‌هایی که قرآن را، مطالبش را، مسائلش را باور دارند و شک نمی‌کنند، تردیدی ندارند. اتفاقاً خود قرآن مجید در سوره حجرات، وقتی مومنان واقعی را معرفی می‌کند، این گونه معرفی می‌کند، ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ مُرْتَابًا﴾؛ مردم مؤمن به حرف‌های خدا، به حرف‌های انبیاء (علیهم‌السلام)، به حرف‌های ائمه طاهرين (علیهم‌السلام)، به حرف‌های اولیای خدا، شک نمی‌کنند، چرا که می‌یابند آن چه را که خدا و انبیاء (علیهم‌السلام) و ائمه (علیهم‌السلام) فرموده‌اند مسائلی یقینی است. هرگز پروردگار عالم حرف شک‌دار نمی‌زند، انبیاء (علیهم‌السلام) حرف شک‌دار نمی‌زنند، ائمه طاهرين (علیهم‌السلام) حرف شک‌دار نمی‌زنند. شما روایات پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) اسلام را ببینید، هیچ روایتی پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در گفتنش تردید نداشته که شاید باشد شاید نباشد. ۲۳ سالی که پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با مردم سخن گفت، تمامش قطعی بود، تمامش حتمی بود. شما نهج البلاغه را ببینید، تمام مطالب نهج البلاغه، خطبه‌ها، نامه‌ها، حکمت‌ها، همه مسائل قطعیت، همه مسائل حتمیت و راهی در قرآن و کلمات پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و ائمه (علیهم‌السلام) برای شک باز نیست. برای نمونه از هر کدام جمله‌ای می‌گوییم:

## عفو و گذشت

﴿خُذِ الْعَفْوَ﴾<sup>۲</sup>؛ در اواخر سوره اعراف است؛ قاطعانه اهل گذشت باشید. اگر کسی شما را آزاری داد، چه در خانه و چه در بیرون، شما با دیدن آزار از دیگری یا کم گذاشتن دیگری

۱. حجرات ۱۵.

۲. ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ (اعراف: ۱۹۹)



در حقتان یا یک بار دوبار که به حرف‌تان گوش ندادند، آتش دعوا روشن نکنید، آتش اختلاف روشن نکنید، کانون گرم خانه را به هم نریزید، بیرون را به هم نریزید، زخم به معاشرت‌تان نزنید، تلخی نکنید، چون هیچ کدام از این‌ها جواب مثبتی ندارد، تماشش منفی است. شما داد می‌زنید، شخص مقابل هم داد می‌زند. شما صدای‌تان را می‌برید بالاتر، او هم می‌برد بالاتر. شما به حرف زشت متوسل می‌شوید او به حرف زشت‌تر متوسل می‌شود. در نتیجه شما دو نفر باعث می‌شوید که منجر به طلاق شود. عوارض طلاق را هم نگاه نمی‌کنید که در طلاق دادن چه بلایی سر بچه‌ها می‌آید، چه بلایی سر دختر می‌آید؟ فردا این بچه می‌خواهد درس بخواند، می‌خواهد زن بگیرد. این دختر می‌خواهد آرامش داشته باشد، می‌خواهد شوهر کند. وقتی می‌آیند دنبال این دختر او را ببینند و صحبت کنند و قرار ازدواج بگذارند، می‌گویند مادرش کجاست؟ طلاق گرفته. یا بچه‌ها پیش مادرند؛ پدرش کیست؟ طلاق داده و رفته! در نتیجه آن خانواده پس می‌زند. یا اینکه در ذهن خود می‌گویند خانه خرابی است، خانه نادرستی است، خانه خانه ناهماهنگی است، خانه خانه جنگ و دعواست، اگر نبود برای چه طلاق در این خانه پیدا شد؟! این عوارض را مردم حساب نمی‌کنند که طلاق تنها نیست، ضربه‌های سخت به پسر است، ضربه‌های کاری به دختر است، ضربه‌های سنگین به عواطف مرد است، ضربه‌های سنگین‌تر به عواطف زن است. از ابتدای شروع نقطه اختلاف تا پایان طلاق چه قدر غیبت می‌شود! چه قدر تهمت زده می‌شود! چه قدر خانواده تحقیر می‌شوند! چه قدر آبروها به باد می‌رود! آیه شریفه می‌گوید اگر کسی اشتباه کرد، اگر کارتان را دیر انجام داد، اگر به حرف‌تان گوش نداد، اگر زن به ناحق اوقات تلخی کرد، اگر شوهر به ناحق اوقات تلخی کرد، وارد میدان جنگ نشوید، وارد نزاع نشوید. ﴿حُذِرَ الْعَفْوُ﴾؛ چنگ به دامن گذشت بزنید و در درون خودتان بگویید پروردگارا یک اشتباه در حق من کرد، چنان که در قرآن فرمودی حقش است گذشت کنم. من ۵۰ سال است که در حق تو خطا کردم و گناه کردم، خودمم گدای گذشت هستم.

## دعوت به خوبی‌ها

﴿وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ﴾<sup>۱</sup>؛ وقتی با هم حرف می‌زنید، زن و شوهر، پدر و مادر، پدر و مادر و بچه‌ها، خانواده و داماد، خانواده و عروس، شریک با شریک هم‌کار با هم‌کار، پروردگار می‌فرماید فقط هم‌دیگر را به نیکی، به خوبی، به احسان، به صبر، به عمل پاک، به کمک به دیگران نصیحت کنید، سفارش کنید، امر کنید، بخواهیم از هم‌دیگر و با خودتان حساب گر باشید. نگاهی به پرونده گذشته‌ها بینداز بین چه قدر خوبی می‌توانستی انجام بدهی و ندادی و چه قدر به جای انجام آن خوبی‌ها وقتت را به گناه دادی. دعوا برای چه می‌کنی؟! خداوند متعال در سراسر قرآن رضایت به دعوی مردم مسلمان، زن و شوهرهای مسلمان، پدر و مادرها و بچه‌های مسلمان نداده است، دعوا را رد کرده است. می‌گوید وقتی که دعوا می‌کنید هم آبروی‌تان را در معرض ریختن قرار می‌دهید و هم روحیه‌تان را سست و ضعیف و ناتوان می‌کنید. این حرف حکیمانه‌ای است، بسیار حرف استوار است. با همین ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ﴾<sup>۲</sup>؛ جلوی چه قدر ضرر گرفته می‌شود، جلوی چه مقدار خسارت گرفته می‌شود.

## عفو و بخشش شیخ طوسی

کسی نامه‌ای نوشت به خواجه نصیرالدین طوسی<sup>۳</sup> که همه کاره مملکت ایران بود، شخص اول مملکت بود. معلم بزرگی بود، چهارصد هزار کتاب خطی در کتابخانه‌اش بود.

۱. أعراف: ۱۹۹.

۲. أعراف: ۱۹۹.

۳. خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲ق) حکیم و متکلم شیعه قرن هفتم هجری است. خواجه نصیر نویسنده‌ی کتاب‌ها و رساله‌های بسیاری در علوم اخلاق، منطق، فلسفه، کلام، ریاضیات و نجوم است. اخلاق ناصری، اوصاف الاشراف، اساس الاقتباس، شرح الاشارات، تجرید الاعتقاد، جامع الحساب و کتاب مشهور زیج ایلخانی و تذکره فی علم الهیئة در علم نجوم، از آثار مهم و مشهور او هستند. او همچنین رصدخانه مراغه و در کنار آن کتابخانه مراغه را با بیش از ۴۰۰ هزار جلد کتاب بنا نهاد. نصیرالدین طوسی احیاگر فلسفه و مبتکر روش فلسفی در کلام شیعه دانسته شده است. برخی از علمای بزرگ شیعه که شاگرد وی بوده‌اند، عبارت‌اند از علامه حلی، ابن میثم بحرانی و قطب الدین شیرازی.



شخصیت بسیار والایی بود، سیاست‌مدار کم نظیری بود. آن شخص آمده بوده به درب خانه‌اش، ولی کار داشته یا جلسه داشته، شلوغ بوده، راهش ندادند، راه پیدا نکرده بود. عصبانی شد، مرحوم محدث قمی در کتاب منازل‌الآخره‌اش که کتاب جیبی است ولی کتاب پرباری است؛ نوشته این انسان رنج‌دیده به خواجه نصیر نوشت: -ابتدای نامه‌اش- ای سگ، پسر سگ! نامه‌اش را عربی نوشته بود، کلب ابن کلب! مثلاً من آمده بودم که مشکلم را حل کنی ولی راهم ندادند، نگذاشتند که ببینمت! کارد به استخوانم رسیده است، اگر تو آدم بودی درد مرا دوا می‌کردی، معلوم می‌شود آدم نیستی، هم خودت سگی هم بابات سگ است! فکر کنید شخص قدرتمند کشور با دیدن این نامه باید چه کار می‌کرد؟! ما به رده‌های خیلی پایین در کره زمین جرأت نداریم بگوییم بالای چشمت ابروست، با اینکه حرف‌مان راست است؛ چه بگیر و ببندی می‌شود! کارگزار خواجه که نامه‌ها را می‌خواند و جواب می‌داد و گاهی از خود خواجه می‌پرسید چه بنویسم، این نامه را که خواند داد به خواجه، گفت امر می‌فرمایید من چه جوابی بنویسم؟ گفت جواب این گونه نامه‌ها با شخص خودم است، شما بقیه نامه‌ها را جواب بده. یک صفحه سفید، مؤمن چه قدر با ارزش است! عمل‌کننده به قرآن چه قدر انسان است! وجودش جلوگیری از هزار نوع ضرر و خسارت می‌کند، ولی بعضی‌ها دریای لجنی ایجاد ضرر و خسارت می‌کنند. نوشت بسم الله الرحمن الرحیم -چون صاحب نامه آدرسش را هم نوشته بود- اما این که به من نوشتی سگ، من نه دم دارم نه پوزه دارم نه پشم به بدنم است نه نجسم و نه هار هستم و نه صدایم صدای سگ است، من فکر می‌کنم شما اشتباه نوشته‌ای. پدرم را هم که ندیده بودی، خودم پدرم را دیده بودم، او هم نه پوزه داشت، نه دم داشت، نه او می‌کرد و نه چهار دست و پا راه می‌رفت، او انسانی بود مثل بقیه انسان‌ها. هرکجا هستی بیا من مشکلات را حل می‌کنم. خواجه چرا این جواب را نوشت؟ خواجه اگر اشاره می‌کرد می‌رفتند درب خانه‌اش می‌گرفتند همان جا با ساتور تکه تکه‌اش می‌کردند، یک زن بیوه می‌شد، بچه‌اش یتیم می‌شد، بعد مأمورها ممکن بود خارج از دید خواجه نصیرالدین طوسی خانه‌اش را هم خراب کنند، زن و بچه‌اش را هم آواره کنند. خواجه با این جواب جلوی چه

قدر ضرر را گرفت! بچه‌ها یتیم نشدند، زنی بی شوهر نشد، آواره نشدند، خانه خراب نشدند، خانواده از هم نپاشید. او عصبانی شده و به تو گفته سگ پسر سگ، تو مطابق خواست خدا جواب بده. «خُذِ الْعَفْوَ»؛ گذشت.

### غفران الهی پاداش گذشت

یک مسئله عجیبی هم خداوند کنار گذشت در سوره احزاب دارد، این هم یکی از معاملات خدا با انسان است. مشتری خداوند است، انسان فروشنده. گذشت را به خدا بفروش، چون پروردگار فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ﴾؛<sup>۱</sup> انفس به معنای وجود است، یعنی همه موجودیت شما را می‌خرم، جان‌تان، اعضا و جوارح‌تان را، احوال‌تان را، کارهای‌تان را، حرکات‌تان را، یک از آن‌ها گذشت است. خداوند مشتری گذشت ماست، اگر این گذشت را ما به خدا بفروشیم چه قیمتی به ما می‌پردازد؟ قیمت را ببینید! ﴿الْأَحِبُّونَ﴾<sup>۲</sup>؛ خداوند سؤال می‌کند، چه سؤال با عاطفه‌ای! چه سؤال با محبتی! چه سؤال عاشقانه‌ای! همه خدا عشق است، صفاتش، کمالش، جلالش، جمالش، ذاتش، حرفش، برخوردش، فقط محبت است، فقط عشق است، فقط مهریزی است. نمکدان شکن بنده‌هایش هستند، اما او جلوی نمک را نمی‌گیرد. این همه گنه‌کار در دنیا است، خانه دارند، درآمد دارند، صبحانه دارند، ناهار دارند، شام دارند، چرا نگرشان داشته؟! به چه درد می‌خورند؟! در قرآن می‌گوید من مهلت می‌دهم تا در مدت مهلت بیدار بشوند، آشتی کنند با من. اگر هم بنای آشتی کردن ندارند واقعا مهلت می‌دهم، زود از بین نمی‌برم، اسب‌شان را بتازند، از دسترس قدرت من که نمی‌توانند خارج بشوند، بالاخره روزی طبق اراده من عمرشان تمام می‌شود، می‌آیند آنجا برابر با اعمال و اخلاق و رفتار و نمکدان شکنی‌شان کیفر می‌بینند. ﴿الْأَحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾<sup>۳</sup>؛ شما چه

۱. توبه: ۱۱۱.

۲. ﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَا يَصْنَعُونَ﴾  
﴿الْحَبِيبُونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (نور ۲۲)

۳. نور: ۲۲.





جوابی به این سؤال خداوند دارید؟ آیا دوست ندارید خداوند گناهان شما را ببخشد؟ چه کسی دوست ندارد؟ اگر کسی خدا را در حدی می‌شناسد، در حدی دین دارد، در حدی حرف‌های خدا را باور دارد، دوست ندارد گناهانش بخشیده بشود؟! اگر گناه در پرونده بماند و بخشیده نشود، کیفر گناه و عذاب گناه که قطعیست، باید گناه بخشیده بشود تا عذاب هم برداشته شود. در آیه فرموده است دوست ندارید گناهان‌تان را ببخشم؟ یعنی گناهان امروزتان را، یا دیروزتان را؟ یا همین ۵ ساله اخیرتان را، یا گناهان همه عمرتان را؟ گناهی که بین خودمان و خداست و در پرونده همه پُر است، از منی که لباس به تن دارم تا شماها، معصوم که نیستیم، قیدی هم ندارد که چه گناهی را بیمارزم، چقدر بیمارزم، چه تعداد بیمارزم؟! آیه که قید ندارد.

### بخشش حق الناس

اگر گناهی بین من و مردم است، حضرت باقر می‌فرماید ربطی به خداوند ندارد، چون گناه او را نکردی، گناهیست بین شما و دیگری، خودتان باید بنشینید حل کنید. مثلاً مردی متمکن است، همسرش هم درخواست می‌کند مهریه‌ام را بده لازم دارم؛ می‌گوید من مهریه نمی‌دهم، برو هرکاری که می‌خواهی بکن. ممکن است در این مرافعه یا زن از دنیا برود و به مهرش نرسد یا مرد از دنیا برود و دیگر کسی نباشد مهرش را بدهد. این دین به گردنش است، قیامت هم باید جواب بدهد، جواب هم ندارد بدهد. یا کسی از بیت المال میلیون‌ها، میلیاردها تومان دزدیده است، او حق ۷۰ میلیون نفر را برده، این ارتباطی به خدا ندارد، اگر بمیرد باید قیامت ۷۰ میلیون نفر را راضی کند.

### بخشش حق الله

اما یک گناهی هست بین ما و خدا، نیازی نیست من اسم ببرم، اما برای این که خیال بعضی‌ها را راحت کنم که خدا چه خدایی است، که نگران نروند خانه و هیجان در باطن نداشته باشند، -نعوذ بالله- کسی زنا کرده، شش تا، هفت تا، ده تا، عرق خورده، دروغ گفته، کارهای زشت دیگری کرده، پنهان یا آشکار، آیه همه این گناهان را می‌گیرد. این



## داد و ستد با خداوند متعال

معامله گری خداست. من مشتری مردم مؤمنم، جان و وجود و مالشان را می‌خرم؛ حالشان را هم می‌خرم.

جملات عجیبی در این کتاب‌های ماست که من اگر بخواهم بگویم، آن گاه باید برویم به سلسله مباحث عرفانی عمیق اهل بیته، نه عرفان‌های ساختگی، یکی از آن‌ها را می‌گویم. کسی ده سال بین خود و خدای خود گناه کرده است، روایات ما مخصوصاً روایات نقل شده از امیرالمؤمنین علیه السلام، می‌خواهم بگویم حال گاهی چه قدر ارزش دارد و خدا حال را چه قدر می‌خرد. برای گناهانش گریه نکرده، کربلا نرفته، مشهد نرفته، دعای کمیل نخوانده، دعای عرفه نخوانده، به خدا نگفته بیست سال غلط کردم، من را ببخش! اصلاً هیچ کدام از این کارها را نکرده است، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید ناگهان یاد این ده سال، بیست سال، سی سال گناه بین خود و خدا می‌افتد، در دلش نگران می‌شود، پشیمان می‌شود، ندامت پیدا می‌کند، حرف هم نمی‌زند، ولی دلش دارد می‌جوشد، دلش دارد می‌گوید ای کاش این گناهان را مرتکب نشده بودم، بد کردم! فقط حال پشیمانی به او دست می‌دهد؛ ائمه ما می‌گویند کل گناهان گذشته‌اش با این حالش بخشیده می‌شود. این معامله‌گری خداوند است.

ما با دریای بی‌نهایتی روبرو هستیم، دیوانه کننده! انسان نمی‌داند از چه چیز خدا برای مردم حرف بزند! نمی‌دانم چرا بیشتر مردم با خدا رفیق نیستند! به حرفش گوش نمیدهند! خدا که خیلی محبت دارد! خدا که از رحم مادر تا این‌جا همراه ما بوده، نان ما را داده، آب ما را داده، در گهواره یک نفر بودیم، الان دویست نفریم، چه قدر رفیق، چه زنی! چه بچه‌هایی. خداوند متعال که همیشه در حال لطف به ماست. گاهی حال آدم را می‌خرد. ﴿الْأَحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾<sup>۱</sup>؛ دوست ندارید خدا شما را ببخشد؟ پاک‌کن روی کل پرونده ۳۰-۴۰ ساله‌تان بکشد، دوست دارید؟ همه دوست داریم، می‌گوید: ﴿وَأَعْفُوا وَاصْفَحُوا﴾<sup>۲</sup>؛ از دیگران زن‌تان، پدرتان، مادرتان، اگر در حق شما بدی کرده‌اند، برادرتان، خواهرتان،

۱. نور: ۲۲.

۲. نور: ۲۲.



عروس‌تان، دامادتان، همسایه‌تان، دوستان خوب‌تان که در حق شما کوتاهی کرده‌اند؛ گذشت کنید و به رُخ‌شان هم نکشید، یعنی گذشت واقعی کنید، نه این که به زبان بگویید بخشیدمت اما قلب‌تان چرکین باشد. این معامله خدا، این داد و ستد پروردگار مهربان عالم. عقل نسبت به او و ذاتش و صفاتش و کمالاتش لنگ است.

### نماز پیامبر ﷺ بر میت گنه‌کار

کتابی به من دادند، یک زورخانه‌ای به من داد، البته ورزش کار گود هم نبود، ضرب می‌گرفت. شبی من زورخانه بودم، به من گفت که من تعدادی کتاب دارم، خودم استفاده نمی‌کنم، این‌ها را بیاورم برای شما؟ گفتم بیاور. چهل پنجاه کتاب آورد. کتاب‌های خیلی خوبی بود. یک کتابش برای قرن ششم هفتم یعنی نوشته شده بین قرن ششم و هفتم بود. در این کتاب‌های خیلی قدیمی مطالب خیلی خوبی پیدا می‌شود. من این کتاب را ورق زدم که از درون این کتاب برای منبرها یادداشت برداری کنم. این داستان در آن کتاب بود. جنازه‌ای را آوردند کنار درب مسجد پیغمبر ﷺ، بستگانش آمدند داخل مسجد و به پیغمبر ﷺ گفتند تشریف بیاورید نماز این مرده را بخوانید. شما همه می‌دانید که پیغمبر اکرم ﷺ رحمه للعالمین است. خدا می‌داند محبت پیغمبر به این امت چه قدر بود! مگر ما می‌توانیم تحمل کنیم بعضی از اخلاق‌هایش را!

### محبت پیامبر ﷺ به امت

در تفسیر منهج الصادقین جلد دهمش است که پیرزنی بیرون از مدینه بند مشک را باز کرده بود و انداخته بود داخل چاه، مشک را پُر کند در بیاورد، بچه‌هایش در صحرا، شتر و گاو و گوسفند داشتند، ببرد غذا درست کند. پیغمبر ﷺ رسید، پیرزن هم پیغمبر ﷺ را نمی‌شناخت، هوا هم خیلی گرم بود، فرمود مادر چه کار می‌کنی؟ گفت می‌خواهم با این مشک آب بکشم. فرمود سنگین است بده من برایت بکشم. بند مشک را گرفتند آب پُر شد، آوردند بیرون، کمی راه به چادرها دور بود، بند را انداختند گردن خودشان، مشک ۳۰ لیتر ۴۰ لیتر آب، هوا گرم، بار سنگین، از سر و روی مبارکش عرق می‌ریخت، پیرزن هم

## داد و ستد با خداوند متعال

۶۵ قدمی فاصله با پیغمبر ﷺ می‌آمد، اصحاب به پیغمبر ﷺ گفتند آقا این مشک را بدهید ما بیاوریم، ما جوان‌تریم، ورزیده‌تریم؛ نگاهی کرد، گفت نه، من دوست دارم بار امتم را خودم به دوش بکشم.

به این انسان می‌گویند بیا نماز این مرده را بخوان. می‌خواست بگوید نه، چه خبری از این مرده داشت که نمی‌خواست نماز بخواند، نمیدانم! در این کتاب هم نوشته بود، که چه علتی در این مرده بود که رحمه للعالمین دلش نمی‌خواست نمازش را بخواند. هنوز نگفته بود نمی‌خوانم، جبرائیل نازل شد، این هم مهر خداوند، این هم خریداری خداوند. به پیغمبر ﷺ گفت دیشب باران مدینه خیلی زیاد بود، همه این کوچه‌ها را آب گرفت، پر از گل شد. گفت خداوند متعال می‌فرماید دیشب کسی گرفتاری داشت، این آقا که مُرده، دیشب بلند شد، در حالی که هیچ کسی از خانه‌ها بیرون نمی‌آمد، تا زانوانش در آب و گل رفت و مشکل بنده من را حل کرد، الآن خودش مشکل دارد، برو برایش نماز بخوان، من به نماز تو می‌بخشمش. همین که یک قدم در گل گذاشته و رفته مشکلی را حل کرده، خدا به قیمت آمرزیدنش او را خرید. این است تقریباً دور نمایی ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾؛ قیمتی که در مقابل جان و مال محدودتان می‌دهم بهشت نامحدود است. هیچ کس جنس ما را به اندازه او قیمت نمی‌دهد.

ادامه آیه ماند، وقت تمام شد، خدا لطف کند، عنایت کند، توفیق دهد، فردا شب باز دنبال میکنم آیه راه، اگر بشود با آیه بعدش.

### روضه حضرت سکینه رضی الله عنها

فردا راحت وارد کربلا می‌شوند، روز دوم است، آزادانه خیمه‌ها را می‌زنند، خیمه‌ها تقسیم می‌شود، جایی برای خانم‌ها، جایی برای مردها، کدام خیمه برای مشک‌های آب، کدام خیمه برای نماز جماعت، کدام خیمه برای سخنرانی، همه پیاده شدند. بیشتر از ۸ روز هم در این بیابان نبودند. آمدن‌شان نسبتاً راحت بود، اما این کاروان وقتی می‌خواست از این



بیابان برود، ۷۲ نفرشان را جلو چشم‌شان قطعه قطعه کرده بودند. کاروان خودش نمی‌رود، می‌برندش. کاروان را با سلام و صلوات نمی‌برند، با کعب نی و تازیانه می‌برند. آخرین نفری که هنوز حاضر نشده بود سوار شود این دختر ۱۳ ساله ابی‌عبدالله علیه السلام بود که دو دستش را به گردن بُریده حلقه کرده بود. میگفت مردم مرا نبرید، مردم بگذارید من در این بیابان بمانم، من کنار بابایم بمانم، من برای بابایم گریه کنم، من کنار بابایم بمیرم. نمیدانم بگویم یا نه! دیگر این مسائل خیلی در طاقت من نیست، با این سن من؛ دیدند بلند نمی‌شود، دو نفر چهار نفر آمدند گفتند قافله آماده رفتن است، دختر بلند شو، دیدند بلند نمی‌شود «فَاجْتَمَعَتِ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ»<sup>۱</sup>، هفت هشت ده نفر با هم حمله کردند به گودال، «حَتَّى جَرُّوْهَا عَنْهُ»<sup>۲</sup>، به زور بچه را از بدن بابا جدا کردند. نزنیدم، نبریدم که در این دشت مرا کاری هست، گل اگر نیست ولی صفحه گلزاری هست.

## دعا

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا، تو این دعا هر شب داعش رو در نظر بگیرد، اللهم بحق فاطمة أهلک أعدائنا، بحق الحسین علیه السلام أهلک أعدائنا، آید و انصر إمام زماننا، آید قائدنا و اجعل عاقبة أمرنا خیرا».



۱. اللهوف علی قتلی الطفوف ص ۱۳۴.

۲. همان.



جلسه سوم

شیطان شناسی





## خداوند، بهترین خریدار

کلام در توضیح دو آیهٔ سورهٔ مبارکهٔ توبه است؛ این دو آیه دربردارندهٔ مطالب و نکات و دقایق فوق‌العاده مهمی است. به نظر نمی‌رسد که ده شب گنجایش بیان تمام نکات و حقایق این دو آیه را داشته باشد. چون در آیهٔ دومش نه مساله مطرح شده است که یادداشت‌هایی که برای مسئلهٔ اول از نه مساله تنظیم شده خیلی مفصل و بسیار مفید و آموزنده است. جملهٔ اول آیهٔ اول از این دو آیه، اعلام این مساله است که پروردگار می‌فرماید من مشتری هستم. مشتری یعنی کسی که خریدار است. خریدار با حقیقت، خریدار درستکار، خریدار راستگو، خریدار حکیم. اولاً جنس خوب می‌خرد و ثانیاً در برابر جنس خوب بدون چانه‌زنی قیمت خوب می‌پردازد. این مشتری اگر خدا باشد، فکر کنید آنچه را که اعلام کرده از مردم مؤمن می‌خرد، به چه قیمتی می‌خرد؟ به چه ارزشی می‌خرد؟ کسی که خرید و فروشش را به تعبیر فقهی اقاله نمی‌کند، یعنی نمی‌گوید پولم را پس بده تا جنس را پس بدهم. در کنار خرید و فروشش هر وعده ای را که بدهد وعده‌اش صادقانه است و وفادار به وعده‌اش هست و کسی در این عالم وفادارتر از او نیست.

### مشتری‌های انسان

اما دربارهٔ همین کلمهٔ مشتری و فروشنده و جنس مورد خرید و قیمت جنس، ما به آیات قرآن مجید را که در همین چهارچوب نگاه می‌کنیم می‌بینیم که انسان موجود بسیار



شگفت‌انگیزی است که مشتری زیادی دارد. این موجود کیفیت وجودش، عمرش، استعدادش، سرمایه‌هایی را که دارد، خیلی مشتری دارد. من امروز بعد از ظهر که آیات قرآن مجید را نگاه می‌کردم؛ برای نمونه دو آیه انتخاب کردم: دو آیه‌ای است که صحبت خرید پروردگار از انسان است که در سوره مبارکه فاطر آمده است، یعنی خرید خدا و فروش جنس انسان. اما آیه بیست و دوم در سوره مبارکه ابراهیم<sup>۱</sup>، مشتری انسان در این بازار دنیا، چون آخرت بازار نیست، آخرت مرکز برداشت است، محل تجارت نیست، محل خرید و فروش نیست، اما دنیا بازار خرید و فروش عجیب و قریبست و تمام این مشتری‌هایی که قرآن بیان کرده، همه خواهان جنس انسان‌اند، جنس‌هایی که دارد، نعمت‌هایی که دارد، سرمایه‌هایی که دارد استعدادهایی که دارد. یک مشتری‌اش در بین مشتری‌های فراوانی که قرآن اسم می‌برد، شیطان است، البته شیطان فرد نیست. آن کسی که فرد است، اسمش ابلیس است و یک نفر است. پروردگار عالم چند بار در قرآن اسمش را در داستان خلقت آدم و سجده بر آدم برده است. این اسم خاص است، در میان گمراه‌کنندگان و مشتری‌های متقلب و دزد و خائن و ظالم و فریب‌کار کسی هست به اسم ابلیس. اما کلمه شیطان اسم عام است، فرد مخصوصی نیست، ماده این کلمه هم شَطَنَ است که از همین سه حرف شین و طا و نون مشتقاتی گرفته شده است، شیطان، شیاطین و امثال این تعبیرات.

### معنای شیطان

قرآن مجید به چه کسی می‌گوید شیطان؟ اولاً باید ریشه‌یابی کنیم. قرآن به هر کسی شیطان می‌گوید، یعنی موجودی که مشتری انسان است، برای این که دار و ندار معنوی، دار و ندار باطنی و دار و ندار روحی و اخلاقی و عقلی انسان را ببرد، قیمتش را هم ندارد

۱. «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْلَا أَنْفُسُكُمْ مَا آتَاكُمْ بِضْرِي وَمَا أَنَا بِبُضْرِي خَيْرٌ لِي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكُكُمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (ابراهیم: ۲۲)



بپردازد. یعنی معامله یک طرفه است؛ فقط انسان به این مشتری اگر به دامش بیفتد جنس می‌دهد، اما در مقابل قیمت جنس را نمی‌گیرد، چرا؟ چون قیمت جنس را ندارد بپردازد، هیچ سرمایه‌ای ندارد، عوضی ندارد. او یک طرفه می‌برد، معلوم است وقتی که مال آدم را ببرند و پس ندهند، آدم دچار خسارت می‌شود، دچار تهی دستی می‌شود، دچار بیچارگی می‌شود، به خاک سیاه می‌نشیند، درها به رویش بسته می‌شود، آبرویش می‌رود، از کمک شدن گاهی محروم می‌ماند. این وجود شیطان است، کارش این است که مشتری هست ولی معاملاتش همه یک طرفه است، علتش هم این است که قیمت جنس انسان را ندارد بپردازد، این معنی کلمه شیطان است.

## علت خلق شیطان

یک سؤال این است که خداوند متعال که رحیم، کریم، مهربان، ودود و حکیم است، چرا شیطان را آفرید که ما هم در خرید و فروش با او به دامش بیفتیم؟ به دلیل لذت‌های جسمی یا خیالی، جنس‌مان راه، هستی‌مان راه، وجودمان را با او معامله کنیم، چیزی که به دست نمی‌آوریم، همه چیزمان را هم می‌بازیم. چرا چنین موجودی را خلق کرد و سر راه ما گذاشت؟ این ظلم به ما نبود؟ پاسخش یک کلمه است، اولاً خداوند شیطان را در قرآن دو قسم کرده است:

## اقسام شیاطین

شیطان مرئی، یعنی قابل دیدن. این شیطان مرئی انسان‌های گمراه، فریب‌کار، متقلب، غارتگر، فرعون صفت، قارون مسلک‌اند و از جنس خود انسان‌اند که آنها را می‌بیند. دسته دیگر شیطان‌ها بنا بر قرآن مجید شیطان جنّی‌اند. کلمه جنّ یعنی پنهان. شما از لغت جنّ هیچ وقت نترسید، جنّ یعنی موجودی که به چشم انسان نمی‌آید، چشم آن قدر قدرت ندارد که بتواند موجودات نامرئی را ببیند و این به خاطر این است که پروردگار عالم چشم ما را محدود آفریده است. ما این‌جا نشسته‌ایم و میلیاردها موجود پنهان در عالم است، در

فضا است که ما نمی‌بینیم. علت این که نمی‌بینیم محدودیت چشم‌مان است. آن‌هایی که ناپیدا هستند، اسم‌شان جنّ است. ما از کیفیت خلقت‌شان خبر نداریم، فقط قرآن مجید می‌فرماید این موجودات نامرئی که کافرنده و حاضر نشدند خودشان و گذشتگان‌شان به انبیای خدا ایمان بیاورند، به آیات خدا ایمان بیاورند، تمام قدرتشان فقط در وسوسه کردن است، کار دیگری از دست‌شان بر نمی‌آید.

چرا خداوند این‌ها را آفرید؟ جواب این است که تمام شیطان‌های انسی و تمام شیطان‌های نامرئی پاک آفریده شده‌اند؛ یعنی ما خلق الله الشیطان شیطاناً. پروردگار عالم هیچ شیطانی را در سرشتش، ذاتش، گِلش چه مرئی و چه غیر مرئی شیطان نیافریده. ابلیس را هم ابلیس نیافریده. نهج البلاغه را اگر ببینید امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید همین ابلیس ۶ هزار سال عبادت کرده است. شما خبر ندارید، اما خود امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داشته ولی در اختیار ما نگذاشته، شش هزار سال از سال‌های دنیای شما بوده که یک بار زمین دور خورشید می‌گردد و می‌شود یک سال، یا از سال‌های غیر کره زمین بوده، مثل سالهای سیاره‌ی پلوتون؟ پلوتون هم مثل زمین یک بار دور خورشید در سال می‌گردد، اما آن یک باری که او می‌گردد، ۸۳ سال زمین ما طول می‌کشد. زمین که یک بار می‌گردد می‌شود یکسال، پلوتون هم یک بار می‌گردد، می‌شود یک سال، یک سال شمسی، ولی چون دور از خورشید است و دایره گردشش میلیون‌ها برابر زمین است، زمان در آن‌جا طولانی‌تر است. برای آن‌جا یک سال است ولی برای ما گردش آن ۸۳ سال. سیارات بالاتر سال‌شان بیشتر است، تا روز قیامت که خدا در قرآن می‌فرماید طلوع و غروب آفتاب در یک روز پنجاه هزار سال شما طول می‌کشد، «كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ!»؛ یک روز قیامت ۵۰ هزار سال طول می‌کشد. در آیه شریفه هم نمی‌خواهد بگوید شما را ۵۰ هزار سال آن‌جا نکه می‌دارم، اولاً مردم مؤمن، مردم متدین، مردم پاک، مردم اهل عبادت در قیامت معطلی ندارند، معنا هم ندارد که خداوند معطلشان کند. آن‌ها کدام دستور خداوند را در دنیا



معطل کرده‌اند؟! نمازش را معطل کردند و نخواندند؟! روزه اش را نگرفتند؟! کار خیر نکردند؟! اخلاق به خرج ندادند؟! آدم‌های درست کاری نبودند؟! برای چه معطل‌شان کند؟! پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید تمام زمان از قبر درآمدنشان و محاسبه شدنشان و قدم گذاشتن‌شان در بهشت به اندازه‌ی زمان برقیست که از ابرها در بهار می‌جهد. برای چه معطل‌شان کند؟! مگر خداوند قصد آزار کسی را دارد؟! قرآن مجید می‌گوید خیلی‌ها هم بی حساب وارد محشر می‌شوند، پرونده ندارند، چه چیزشان را رسیدگی کنند؟! مگر این که به آن‌ها گفته شود چرا نماز خواندید؟ چرا به بینوا کمک کردید؟ چرا مسجد ساختید؟ چرا مدرسه ساختید؟ چرا جبهه رفتید؟ چرا شهید شدید؟ این‌ها که سؤال نیست. پروردگار فرموده مرا بندگی کنید، کار خیر کنید، اعبدوا و افعل الخیر. آن‌ها هم انجام دادند، برای چه معطل‌شان کند؟! اگر ما از قرآن می‌گوییم که یک روز قیامت برابر با ۵۰ هزار سال است، هیچ کدام‌تان نترسید، وحشت نکنید، مضطرب نباشید. پروردگار عالم بنابر نقل شیخ صدوق در کتاب واقعاً با ارزش و علمی «توحید»، در روایت اول فرموده مردم مؤمن را یعنی شماها را به عزت و جلالم به آتش نخواهم بُرد، دیگر چه ترسی؟! پس این ﴿لَاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾<sup>۱</sup>، برای کیست؟!

### چگونگی انحراف ابلیس

ابلیس ۶ هزار سال عبادت کرد اما در یک جا لنگ شد، یک جا رفوزه شد، یک جا خودش را با آدم مقایسه کرد، مقایسه غلط و سجده نکرد، امر خدا را اطاعت نکرد. ابلیس شیطان آفریده نشده بود، پاک آفریده شده بود، ولی وقتی که امر خدا را اطاعت نکرد، سجده نکرد، برتری جویی کرد تکبر نشان داد، منم منم گفت، خدا می‌فرماید ﴿وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾<sup>۲</sup>. کان در آیه شریفه که فعل ماضی است به نگاه محققینی مثل علامه طباطبایی و مفسران

۱. بقره: ۶۲

۲. بقره: ۳۴

بزرگ دیگر به معنی بود نیست که کان من الکافرین را ترجمه کنیم از کافرین بود. اگر از کافرین بود بین ملائکه چه کار می کرد؟! اگر کافر بود ۶ هزار سال عبادت برای چه انجام داد؟! اگر کافر بود پس از کجا خدا را می شناخت که به پروردگار عالم بنا بر آیات سوره ص گفت: ﴿فَبِعِزَّتِكَ﴾<sup>۱</sup>؛ معلوم است که خدا را قبول داشت که به عزت خدا قسم خورد، پس کافر نبود. در این جا لغت کافر به معنای منکر خدا نیست که پروردگار بفرماید از اول مرا قبول نداشت، اصلاً معنای آیه این نیست که از اول منکر من بود، کفر در این جا به معنای ناسپاسی است، یعنی در مقابل عبادت، در مقابل امر من ناسپاسی کرد «و کان من الکافرین»؛ کان در این جا به معنای صار است، با صاد، صیّر، صار. خدا می گوید کافر نبوده، بلکه کافر شد. از اول پاک بود، بعد دلش خواست آلوده بشود،

### پاکیزگی خلقت تمام مخلوقات

هیچ شیطانی هم از شیاطین انسی و جنی یعنی شیاطین غیر مرئی شیطان آفریده نشدند. من یک آیه و یک روایت در این زمینه بخوانم، آیه سی ام سوره روم، ﴿فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيُّمُ﴾<sup>۲</sup>؛ من هر انسانی را که خلق کردم، بر سرشت توحید خلق کردم، نجس خلقش نکردم؛ آلوده روح، آلوده باطن خلقش نکردم، او را پاک آفریدم. خودش بعداً ناپاک می شود، ناپاک شدنش هم کار من نیست، ﴿وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ﴾<sup>۳</sup>؛ من آلودگی را برای بندگانه نمی پسندم. من همه این شیاطین انسی را در رحم مادر بر سرشت نیکی و توحید آفریدم. وقتی که به دنیا آمدند خودشان راه کج را انتخاب

۱. ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (ص: ۸۲)

۲. ﴿قَافِرُونَ جَهَنَّمَ خَافِئًا فَطَرَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيُّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (روم: ۳۰)

۳. ﴿إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ عَنِّي وَعَنْكُمْ وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ (زمر: ۷)



کردند و شیطان شدند. شیطان‌های نامرئی هم همین‌طور، هیچ‌کدام شیطان آفریده نشدند. آیه‌ای در سوره آل عمران داریم که پایان آیه خداوند می‌گوید «بِيدِكَ الْخَيْرُ»؛ از من غیر از خوبی صادر نمی‌شود. خدا شَرّ ندارد، چرا؟ او رحمت بی‌نهایت است، شر از کجایش صادر بشود؟! چون خیر بی‌نهایت است، چون زیبایی بی‌نهایت است، چون گرم بی‌نهایت است، چون لطف بی‌نهایت است.

برای بعضی‌ها سؤال است که چرا خداوند متعال شیطان را خلق کرد؟ سؤال خیلی خوب است، طبع انسان سؤال‌ساز است. وقتی سؤال پیدا شد، خوب است انسان به تعبیر قرآن به دانایان مراجعه کند، «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛<sup>۱</sup> چیزهایی را که نمی‌دانید، سؤالاتی که به ذهن‌تان می‌آید و گاهی اضطراب ایجاد می‌کند، متحیر می‌شوید که چرا این‌گونه است، مثلاً خدا چرا شیطان را آفرید؟ درحالی که خدا شیطان نیافریده، این سؤال برای ما به وجود می‌آید، باید به دانایان راه مراجعه کنیم؛ آن‌ها هم طبق آیات قرآن، روایات، برای ما حل می‌کنند. پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ»؛<sup>۲</sup> هر چیزی که به دنیا می‌آید، نمی‌گوید کل انسان، کل مولود یولد علی الفطره، تمام آن‌هایی که به دنیا می‌آیند بر پاکی به دنیا می‌آیند. عده‌ای می‌روند شیطان می‌شوند، می‌روند بی‌دین می‌شوند، پست می‌شوند، خائن می‌شوند، ظالم می‌شوند، فرعون می‌شوند، آتیلا می‌شوند، نرون می‌شوند، چنگیز می‌شوند، معاویه و یزید می‌شوند. کل مولود یولد علی الفطره؛ تیره بختی را، شقاوت را، خزی دنیا و آخرت را، قرآن می‌گوید خودشان برای خودشان رقم زدند.

۱. «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمَلِكِ قُوِي الْمَلِكِ مَنْ تَشَاءُ وَتَتَرَعُ الْمَلِكِ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتَعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُدِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.» (آل عمران: ۲۶)

۲. نحل: ۴۳.

۳. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، يَعْنِي الْمَعْرِفَةَ بِأَنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - خَالِقُهُ، كَذَلِكَ قَوْلُهُ: «وَلَيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ».» (الكافی ط-دارالحدیث ج ۳ ص ۳۵)

## شیاطین انسی

این شیطان‌ها عجیب‌مشتري انسان‌اند. الان که ابزار شیاطین ابزار پر قدرت و فوق العاده‌ای است، تمام رشته‌های ابزاری این‌ها الکترونیکی است. گوشه‌ای در اسرائیل و آمریکا و انگلیس و فرانسه، در ساختمان‌های در بسته نشسته‌اند، انواع زمینه‌های گمراهی، انواع ابزار ایجاد هیجان‌ات شهوانی و فساد را تا کنار تخت خواب اتاق خصوصی مردم کشانده‌اند، برای چه؟ برای گمراه کردن مردم. قرآن مجید می‌گوید نسبت به خوبی‌های شما، پاکی شما، درستی شما، ارزش‌های شما حسود اند. چشم ندارند شما را ببینند. شما را در تبلیغات‌شان می‌کوبند، دین‌تان را می‌کوبند، معلمان دینی را می‌کوبند، قرآن را می‌کوبند، انبیا را می‌کوبند، ائمه طاهرین را می‌کوبند، ۲۴ ساعته هم می‌کوبند. حتی چشم ندارند ببینند شما ده شب یا ده روز در مساجد و حسینیه‌ها شرکت کنید، معارف الهی را بشنوید و برای مصائب ابی‌عبدالله علیه السلام گریه کنید. شبانه روز به گریه حمله می‌کنند، به سیاه‌پوش کردن حمله می‌کنند، به لباس مشکی پوشیدن حمله می‌کنند، به غذا دادن در این مجالس حمله می‌کنند، به خود ابی‌عبدالله علیه السلام حمله می‌کنند. در حملات‌شان می‌گویند یزید سر جایش آرام نشسته بود، مقصر اصلی حسین بن علی علیه السلام بود که از مدینه آمد به مکه و بعد آمد به سمت کوفه، برای این که حکومت را از یزید بگیرد. این گونه به غارت‌گری اقدام کردند. یهودیت دل خوشی از شما ندارد، مسیحیت دل خوشی از شما ندارد. کشیشی مسیحی در کشتی وسط آب می‌گفت، به یکی از دوستان من گفته بود. آن دوست وقتی از سفر دریایی آمد خودش برای من نقل کرد، روحانی با سواد و پُر تألیف، سفر دریایی داشت، با کشیشی هم‌سفر شده بود؛ گفته بود ما گران‌ترین کلیساها را در اروپا و در مشرق ساختیم و هر چه عامل جاذبه بود فراهم کردیم، یعنی در کلیسا دختران نیمه عریان را آوردیم، شراب آوردیم، فتیر آوردیم، موسیقی نرم آوردیم، تمام کلیسا را زینت کردیم، بهترین مجسمه‌ها را گذاشتیم، دعوت‌نامه می‌فرستیم، در هفته یک روز می‌آیند، آماده سخنرانی و مناجات می‌شویم، سی نفر چهل نفر، آن هم عده‌ای از این زن و مردها



نود سال‌شان است، عده‌ای هفتاد سال‌شان است، می‌آیند یا در زمان سخنرانی خواب هستند، یا وقتی موسیقی می‌نوازیم بهتر خواب‌شان می‌برد. بعد شراب را تقسیم می‌کنیم، می‌خورند و می‌روند. اما شما نه کارت می‌فرستید، نه می‌روید درب خانه مردم، نه ساختمان‌های گران‌قیمت دارید، بیابانی را برمی‌دارید با ستون‌های چوبی یا آهنی می‌بندید، کافیس‌ت که سر درش سیاهی بزنید، همین را بنویسید: یا ابا عبدالله الحسین علیه السلام. دهه عاشورا در، میلیونی به این مجالس می‌آیند، نمی‌توانند ببینند، تحملش را ندارند. این‌ها مشتری انسان اند، ولی مشتری‌ای که هیچ چیزی ندارند بدهند، مشتری‌ای که همه چیز فروشنده را هم می‌خواهند از او با ترفند و با زینت دادن مسائل‌شان بگیرند و این‌ها را در دنیا و آخرت تهیدست‌شان کنند.

### نتیجه عمل کردن به وعده‌های شیطان

من از آیات مربوط به شیطان، فقط آیه ۲۲ سوره ابراهیم را می‌خوانم: مشتری شیطان، فروشنده انسان بیچاره. قرآن می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الشَّيْطَانُ﴾، شیطان کلمه عام است، میلیون‌ها نفر را می‌گیرد. همین ماهواره‌ای‌ها را، سایت‌ها را، مقاله پراکن‌ها را، رادیوهای بیگانه را، شیطان‌های داخلی را، ﴿وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ﴾<sup>۲</sup>، پروردگار می‌فرماید قیامت، کار که از کار گذشت، قُضِيَ الْأَمْرُ، سپری شد، بهشتی‌ها رفتند به بهشت، جهنمی‌ها هم باید بروند جهنم. شیطان در محشر با مریدانش با فروشنده‌گانش: ﴿وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ﴾<sup>۳</sup>؛ در دنیا که بودید خدا خودش در کتاب‌های آسمانی‌اش به زبان انبیا و ائمه، هر وعده‌ای به شما داد حق بود، درست بود. اگر به شما گفت نماز بخوانید، روزه بگیرید، کار خیر کنید، صدقه بدهید، گریه کنید، مدرسه بسازید،

۱. ابراهیم: ۲۲.

۲. ابراهیم: ۲۲.

۳. ابراهیم: ۲۲.

مسجد بسازید، آدم تربیت کنید، من در مقابل این زحمات‌تان این قیمت را به شما می‌دهم، وعده‌اش حق بود و درست. «و وَعَدْتُمْكُمْ»؛ من هم که آمدم وارد معامله با شما شدم، چه قدر وعده دادم! متمدن می‌شوید، متجدد می‌شوید، لذت دیگه‌ای می‌برید. «فَأَخْلَفْتُمْكُمْ»؛ هر چه وعده به شما دادم دروغ بود. «وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ»؛ آنچه از سرمایه‌تان را باختید به من، من بر شما تسلط نداشتم که سرمایه‌های‌تان را غارت بکنم و ببرم. «إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ»؛ من فقط شما را دعوت کردم، زورم به شما نمی‌رسید. تمام قدرت من دعوت بود، بنشین ۲۴ ساعته ماهواره ببین. من فقط دعوت کردم، به سه دخترت، به عروست گفتم کم کم چادرت را تبدیل به مانتو کن، کم کم روسری را دو سانت ببر عقب، کم کم بیرون هم آمدیم، بی حجاب بیایم بیرون. اما من زورم نمی‌رسید این بلا را بر سر شما بیاورم، فقط دعوت‌تان کردم. «فَأَسْتَجِبْتُمْ لِي»؛ شما هم دعوت مرا آزادانه قبول کردید؛ می‌خواستید دعوت خدا را قبول کنید، «فَلَا تَلُومُونِي»؛ مرا الان سرزنش نکنید، بگویید همه گناهان ما گردن تو است، من هیچ یک از گناهان‌تان را گردن نمی‌گیرم، چون من شما را به گناه نکشیدم، من فقط دعوت کردم، می‌خواستید دعوت مرا گوش ندهید. «وَأَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ»؛ خودتان را سرزنش کنید که به من مشتری خبیث، پلید، فریبکار و خلافکار فروختید. «مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ»؛ الان هم شما را می‌برند به جهنم، من به داد شما نمی‌توانم برسم، قدرتش را ندارم. اما یک ناله صدیقه کبری در محشر می‌زند، خطاب می‌رسد حبیبتی! محبوبه من چه شده است؟! محشر در اختیار تو، ناله زن، نگاه کن در محشر هر کسی را که می‌بینی، انسان نسبتاً مؤمنی بوده است، برای حسین‌ت هر کاری کرده؛ کفش جفت کرده، گریه کرده، روضه خوانده، پول داده، سیاهی کوبیده، دست‌شان را بگیر و با خودت ببر. آن‌ها می‌توانند به داد ما برسند، اما شیاطین اعلام می‌کنند قیامت که ما نمی‌توانیم به دادتان برسیم و شما هم نمی‌توانید به داد من برسید. «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا



أَشْرِكْتُمْونَ مِن قَبْلُ»، زندگی ۴۰-۵۰ ساله‌ی تان را که با من بودید امضا که نمی‌کنم، هیچ! منکر هم هستیم، می‌گوییم بد کردید، بد عمل داشتید، آن چه را که به حرف من گوش دادید نپسندیدم، هیچ چیزش را نپسندیدم. «وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ الان هم من را که شیطان تان بودم و هم شما را، با هم دیگر می‌اندازند در عذاب جهنم. آن وقت بیشتر مردم کره زمین مشتری شیطان‌اند. کمتر مشتری خدایند، ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِآنَ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾<sup>۱</sup>.

### روضه خرابه شام

چه جای سختی اهل بیت را جا داده بودند. امام چهارم علیه السلام می‌فرماید روزها گرم بود، شب‌ها باد خنک می‌آمد، این گرما و سرما پوست بچه‌های ما را آزرده کرده بود. صورت زنان و بچه‌ها پوست انداخته بود. هر روز از داخل خرابه آن‌ها را به طناب می‌بستند، می‌بردند به کاخ یزید. به نظر من یکی از دردهای سخت شام این بود که هم صبح و هم بعد از ظهر این مردم تیره بخت بدبخت با لباسهای نو دست بچه‌هایشان را می‌گرفتند می‌آمدند کنار خرابه خانواده پیغمبر صلی الله علیه و آله را انگشت نما می‌کردند. رفقای من، برادران من، آن‌هایی که با من جبهه بودند در مدت ۸ سال که اسیر شدند، وقتی برگشتند گاهی فیلم‌ها را نشان می‌دهند، در این زندان‌ها را باز می‌کردند، با کابل، با چوب همه را می‌زدند. گاهی در این خرابه مأموران یزید با تازیانه خانم‌ها را می‌زدند، بچه‌ها را می‌زدند. روزی خرابه خیلی گرم بود، زین‌العابدین علیه السلام آمده بودند بیرون، کنار درب خرابه به دیوار تکیه داده بودند، سایه بود که زینب کبری علیه السلام آمد بیرون، گفت آقا جان وقت آمدن مأموران یزید است، دیگر بدن شما طاقت تازیانه خوردن ندارد. همه این‌ها را برای شما گفتم که خرابه و وضعش را تصور کنید، بعد به شما بگویم که بر این بچه سه ساله چه گذشته در این خرابه! من از شما می‌پرسم، برای آرام کردن بچه یتیم، سر بریده بابایش را برایش می‌برند؟

۱. توبه: ۱۱۱.



جلسه چهارم

خسارت معامله با شیطان، سود

معامله با خدا



## مشتری‌های غیر الهی

انسان از زمانی که زندگی را در کره زمین شروع کرده است، اولین مشتری که برای خرید محصولات انسان اعلام آمادگی کرده، پروردگار مهربان عالم است. به تدریج که پدر و مادر اولیه انسان‌ها نسل‌شان گسترده شد، مشتری‌های دیگری هم برای انسان پیدا شد که این مشتری‌ها مشتری بودن‌شان ضد مشتری بودن خدا بود. اگر من همه صفات این مشتری‌های ضد خدا را برای شما از قرآن و روایات بخواهم بگویم طولانی است. مشتری‌هایی که فریب کار بودند، مغرورکننده فروشنده بودند، خسارت زننده بودند، وسوسه‌گر بودند، مکار و حيله‌گر بودند، معاملات‌شان با انسان يك طرفه بود، فقط می‌خریدند اما قیمت جنس را نمی‌پرداختند. علت آن هم این بود که این مشتری‌ها از طرفی نسبت به تمام ارزش‌های وجودی انسان حسود بودند و خودشان نرفتند کسب ارزش کنند. دیدن ارزش‌ها در بندگان خدا را تحمل نکردند، وارد بازار خرید سرمایه‌های وجودی انسان شدند، برای این که انسان‌ها را در بی‌وزنی، بی‌مقداری و پستی مثل خودشان کنند.

### حسادت

قرآن مجید نهیبی به این مشتری‌ها زده است، ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾؛<sup>۱</sup> من سلسله استعدادها، ارزشها و نعمت‌هایی به بندگانم داده‌ام، شما چشم ندارید ببینید،

۱. ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾. (نساء: ۵۴)

حسادت می‌ورزید، به آنها این نهیب را زده. به ما هم در سوره فلق هشدار داده است که حسود آن قدر وجودش ضرر دارد، زیان دارد، خسارت دارد، برای این که گرفتارش نشویم و در دامش نیفتیم، در پناه خود من بمانید. بالاترین پناه‌گاه پروردگار دین است. این هشدار به ما را این طور بیان می‌کند، «وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ»<sup>۱</sup>. واقعا کسی را ندارید در این کره زمین که بتواند شر حسودان تاریخ را آمار بگیرد. چه بلاهایی به سر انسان آوردند! چه ضربه‌های غیر قابل جبرانی به انسان‌ها زدند! من نمونه کوچکی را می‌گویم، بعد نمونه مثبت و عالی در رابطه با پروردگار برای شما عرض می‌کنم. این نمونه‌ای که می‌گویم در سوره مبارکه فرقان است، البته خداوند متعال از کسی اسم نبرده است، اما در شأن نزول این آیات، نود درصد از مفسرین گفته‌اند که داستان این چند آیه مربوط به این آدم است.

### عقبه بن ابی معیط

#### دشمن در لباس دوست

کسی بوده در مکه به نام عقبه ابن ابی معیط<sup>۲</sup> که مسلمان می‌شود. شیاطین همیشه نسبت به انسان چهره دوست و مهربان و دلسوز دارند. این را یقین بدانید که هیچ شیطانی آن چه که در باطنش بر ضد انسان می‌گذرد را بروز نمی‌دهد، اگر بروز دهد که همان وقت انسان رابطه‌اش را قطع می‌کند. این‌ها بروز نمی‌دهند تا وقتی که آدم بیدار شود، ببیند به چه خسارت غیر قابل جبرانی دچار شده است، می‌روند به سراغ انسان جدیدی. دین این‌ها را می‌خواستند بگیرند گرفتند، شرف این‌ها را می‌خواستند بگیرند گرفتند، غیرت و حیا را می‌خواستند بگیرند گرفتند، شجاعت روحی آن‌ها را می‌خواستند بگیرند، از حال قدرت به سستی انداختند، آن‌ها را به ضعف نشانده‌اند. شیطانی که با لبخند و با محبت و با مهربانی و

۱. فلق: ۵.

۲. عقبه بن ابی معیط، یکی از اشراف قریش در جاهلیت است که نسبت به پیامبر و دیگر تازه مسلمانان، بسیار دشمن بود و آزار فراوانی به آنان رساند. او پدر ام‌کلثوم، همسر زید بن حارثه، پسرخوانده پیامبر بود که بعد از وی طلاق گرفت. عقبه از اسرای کشته شده در جنگ بدر است.





با دلسوزی وارد می‌شود، ابتدا با اسلحه سیگار برای کشتن شروع می‌کند. بعد با اسلحه تریاک شیره، هروئین، کراک شیشه، بعد که از این معتاد چیزی نماند و دیگر در معرض مرگ و فنا قرار گرفت، آبرویش هم رفت، استعدادهای او نیز نابود شد، پدر و مادر او دق کردند و مردند، دیگر با او چه کار دارد؟ بود و نبود مشتری را خورده و برده و چیزی هم نداده است. می‌روند به دنبال کسی دیگر.

### فریفتن به وسیله تهدید

او وقتی مسلمان می‌شود پیغمبر ﷺ اسلامش را قبول می‌کند. همین خریداران قلبی حسود، کینه‌ورز، مغرور، مکار، حيله‌گر دعوتش می‌کنند، چون قبل از اسلامش با این‌ها رفیق بود، آن‌ها به او نگفتند که ما دشمن تو شدیم، باز هم قربان و صدقه او می‌روند که ما رفیقت هستیم، ما خیر تو را می‌خواهیم، خوبی تو را می‌خواهیم، دوره‌اش کردند. با همین حرف‌هایی که همه شیاطین برای گول زدن می‌زنند، او را گول زدند که اگر تو در مسلمانی بمانی این ضررها را خواهی کرد. مثلاً پدر و مادرت از تو می‌برند، وضع اقتصادی تو بد می‌شود، ما هم نسبت به تو اعتصاب می‌کنیم، رابطه‌مان را قطع می‌کنیم، تنها می‌شوی، بدبخت می‌شوی، حرف هم اثر دارد، هیچ کس نمی‌تواند بگوید سخن اثر ندارد. در نتیجه حیرانش کردند، هیجانی‌اش کردند، مضطربش کردند، گفت چه کار کنم؟ گفتند از این آدم جدا شو، گفت آدم خوبی است، حرف‌هایش خوب است، با دلسوزی گفتند ما که به تو گفتیم ضرر می‌کنی جدا شو، گفت الآن جدا می‌شوم، گفتند نه، فردا بیا به مسجد الحرام، او هر روز می‌آید در هجر اسماعیل می‌نشیند و مطالبی را می‌خواند و می‌گوید قرآن است، کارهایی می‌کند و می‌گوید نماز است، ما نیز گوشه‌ای می‌نشینیم و او را زیر نظر داریم، وقتی وارد نماز شد برو آب دهان به صورتش بینداز. عقبه آمد و این کار را انجام داد، یعنی اسلامش را فروخت، اسلامی که فروخت چه چیزی داشت؟ طبق قرآن محصول این اسلام در دنیا حیات طیبه بود، پاکی بود، بریدن از گناه بود، بریدن از فساد بود، تبدیل شدن به منبع خیر بود. انسان مومن مداوم می‌خواهد کار خیر کند، مداوم

می‌خواهد رضایت خدا و رضایت بندگان خدا را به سوی حق جلب کند. اسلام را با تمام منافع دنیایی و آخرتی به این چند شیطان فروخت، چیزی هم نگرفت. چون آن‌ها چیزی نداشتند که به او بدهند.

### فریفتن به وسیله پول

در کتاب‌ها نوشته‌اند -آدم وقتی کتاب‌ها را می‌بیند، متوجه می‌شود این داستان هم یقینی است- کسی سینه‌اش را سپر کرد و وارد بارگاه ابن زیاد شد، گفت پسر زیاد از کف زمین تا زیر رکاب اسب من را از دو طرف طلا بچین و به من بده. گفت برای چه؟ گفت برای این که به دستور تو شش هفت روز به کربلا رفتم و کسی را کشتم که مادرش بهترین مادر بوده، پدرش بهترین پدر بوده، عمویش جعفر بن ابی طالب بهترین عمو بوده، عموی پدرش حمزه بهترین عمو بوده، جدش پیغمبر ﷺ بهترین جد بوده است. کار کوچکی کردم؟! آدم کوچکی را کشتم؟! تو باید از کف زمین تا زیر رکاب من طلا بچینی. گفت تو که حسین بن علی علیه السلام را این گونه می‌شناختی غلط کردی او را کشتی؛ او را بیندازید بیرون، احمق بی‌شعور برای دو روز رفتن و آمدن می‌گوید تا پای دو رکابم طلا بچین. این شیطان است، این خریدار قلبی است، این خریدار مکار است، خریدار حيله‌گر است، چیزی به او ندادند. شما فکر می‌کنید این سی هزار نفری که دین‌شان و شرف‌شان و انسانیت‌شان و ارزش‌های‌شان را به استاندار فروختند، نرفتند به شام و مستقیماً به آن مردك بفروشنند، آمدند به حاکم شهر فروختند. ابن زیاد به آن‌ها گفت صف ببندند و نفری يك میلیون دینار طلا به آن‌ها بدهند. به خدا قسم هر قطعه زمینی، هر متاعی، هر کالایی، هر مقدار پولی به این فروشندگان شرف و انسانیت وعده داده بود، به هیچ يك از آن وعده‌ها عمل نکرد، گفت هر غلطی می‌خواهید بکنید، می‌خواستید نروید. در طول تاریخ خریداران این گونه بودند.

شما فکر می‌کنید بوش و بعد از بوش اواما به سربازانی که در افغانستان بعضی از آن‌ها دویست زن و مرد و عروس و زن حامله و بچه را آتش زدند، نه با تیر زده باشند، آتش



زدند یعنی سوزاندند، زیر بمب‌های آتش‌زا. در عراق يك ميليون جوان، زن، مرد، دختر عروس، حامله، شب عروسی، يك ميليون نفر را سوزاندند و کنار سوخته‌ها، فیلم‌هایش آمده که سیگار کشیدند و عربده کشیدند و خندیدند و برگشتند به آمریکا. فکر می‌کنید که بوش و اوباما چه قدر به این‌ها دادند؟ اگر هم درخواستی کردند، گفتند شما سرباز آمریکا بودید، وظیفه شما بود که فرمانده شما هر فرمانی بدهد عمل کنید. کسی نگفت چیز اضافه‌ای به ما بدهید، چون نمی‌دهند. عده‌ای خریدار احمق، مکار، حيله‌گر و بی‌شرف که دام می‌گسترانند و بود و نبود انسان‌ها را می‌برند و بعد که انسان از درون، قلب و عقل و فطرت و وجدانش لخت لخت شد، رهایش می‌کنند و می‌روند.

### تفسیر آیات ۲۷ تا ۲۹ سوره الفرقان

عقبه آمد و آب دهان به صورت پیغمبر انداخت. چه چیزی به او دادند؟ فقط گفتند باریک الله باریک الله. اما آیات را در حق او بخوانید، ﴿وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُونَ أَمْرًا﴾؛ این کسی که آب دهان به صورت پیغمبر من انداخت، روز قیامت انگشتانش را با دندان‌هایش می‌جود، ﴿وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُونَ أَمْرًا﴾؛ ای کاش کنار پیغمبر ﷺ مانده بودم و با کمک او در راه خدا سیر می‌کردم، ﴿يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا﴾؛ ای کاش فلانی را به عنوان رفیق انتخاب نمی‌کردم که مرا بفرستد آب دهان به صورت پیغمبر بیندازم، ﴿لَقَدْ أَضَلَّنِي﴾؛ همه ارزش‌های مرا از دست من گرفت، ﴿وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَدُولًا﴾؛ این مشتریان نابکار عاقبت بعد از این که همه چیز انسان را بردند، خدولاً با ذال یعنی رها کردن، همه چی را که بردند، رها کردند و گفتند به ما ربطی ندارد؛ غلط کردید این کار را

۱. فرقان: ۲۷.

۲. فرقان: ۲۷.

۳. فرقان: ۲۸.

۴. فرقان: ۲۹.

۵. فرقان: ۲۹.

## داد و ستد با خداوند متعال

کردید، می خواستید نفروشید، می خواستید سیگاری نشوید، تریاکی نشوید، هروئینی نشوید، کراکی نشوید. این ها يك نوع مشتری هستند اما آن مشتری که می خرد جنس کم را به قیمت بی نهایت، وجود مقدس پروردگار مهربان عالم است.

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى»؛ مشتری یعنی می خرد، مشتری یعنی خدا می گوید من یقیناً مشتری شما هستم، ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾؛ من همه جان و فعالیت های وجودی و پول تان را با قیمت ابدی، می خرم. شب اول عرض کردم آن چه را که از ما می خرد ما مالکش نیستیم، مال خودش است، ما مالک هیچ چیز نیستیم، جوارح، نعمت ها، جان، بدن، پول را در اختیار ما گذاشته است، ما چهل سال، پنجاه سال، هفتاد سال در این دنیا زندگی می کنیم، گفته است هر چه به شما دادم همان را به گران ترین قیمت می خرم؛ وعده هم به شما می دهم که قیمت را بپردازم، وعده من وعده حق است؛ درست است، وفادار به وعده هم هست.

## نتیجه معامله با خداوند

امام صادق علیه السلام با کاروانی -ننوشته اند از کجا برمی گشتند، کاروان تجارتی خوبی بود- محض تنها نبودن در آن مسیر دور به مدینه همراه شدند، به کاروان خبر رسید که در مسیر دزدان گردن کلفتی وجود دارد، اگر کاروانیان تمام مال شان را با دست خودشان به این دزدها بدهند کاری به کارشان ندارند؛ اگر بخواهند مقاومت کنند می کشند و اموال را هم می برند. راستش را گفتند، یعنی این خبر درستی بود، از کجا خبر درستی بود؟ من از عکس العمل امام صادق علیه السلام که در روایت آمده می فهمم حرف درستی بود، خبر درستی بود. به دور امام صادق علیه السلام جمع شدند و گفتند آقا جاده ناامن است، دزدان قوی هستند، همه مسلح هستند، مال همه را می خواهند ببرند، اجازه بفرمایید ما تمام اموال خودمان را پیش شما امانت بگذاریم، مدینه رسیدیم به ما پس بدهید. فرمودند نزد من امانت بگذارید؟! من هم فردی از کاروان شما هستم، شما چه می دانید که این دزدان هدفشان

چیست؟ این جریانات در عالم اتفاق افتاده است، برای انبیا را هم آمدند غارت کردند، خیمه‌های ابی‌عبدالله علیه السلام را نیز غارت کردند، فرمود شما چه می‌دانید؟! شاید این دزدان تصمیم گرفتند به من حمله کنند و اموالم را ببرند و کاری به کار شما نداشته باشند. گفتند ما می‌ترسیم، گفتند قبول نمی‌کنید؟ فرمود نه، من اموال شما را قبول نمی‌کنم. گفتند مشورت بخواهیم به ما مشورت می‌دهید؟ فرمود بله، گفتند در این بیابان جایی را گود کنیم که تمام این ثروت کاروان در آن جا بگیرد، جاسازی که کردیم رویش را می‌بندیم، حالت همان کویر و بیابان باشد تا نفهمند. امام علیه السلام فرمود دو خطر به دنبالش است، امکان دارد ما برویم و بالآخره دزدها بیایند و جایش را پیدا کنند و ببرند، این يك خطر. امکان دارد که دزدها جایش را پیدا نکنند ولی بعدا که رفتیم مدینه و برگشتیم، ممکن است جا را پیدا نکنیم. گفتند پس چه کار کنیم؟ همه درها به روی ما بسته شد، فرمود نه، همه درها بسته نیست؛ اموالتان را به دست امین قدرتمندی بدهید که این دزدها زورشان به آن قدرتمند امین نمی‌رسد، از منطقه دزدها که عبور کردیم این امین مال‌تان را به تك تك شما برگرداند. کاروان هم بهت زده که ما همه هم دیگر را می‌شناسیم، امین ما کدام است؟ گفتند معرفی کن تا دزدان نرسیدند، فرمود پروردگار، با او وارد معامله شوید. چگونه؟ حضرت فرمود صادقانه، چون بشر به تقلب خیلی نزدیک است، به دروغ خیلی نزدیک است، به بند بازی خیلی نزدیک است. فرمودند راه معامله کردن با او این است که همین الآن قلبا با پروردگار عهد کنید ما را از شر این دزدها در امان بدار، اگر برسیم مدینه يك سوم تمام اموالمان را در راهایی که خودت گفתי خرج می‌کنیم، مال‌تان ضامن می‌شود و دبه ست این دزدها نمی‌افتد. گفتند آقا صادقانه نذر کردیم يك سوم تمام اموال یا دو سوم تمام اموال را اگر به مدینه برسیم جدا کنیم و در همان راهی که خدا گفته است؛ مستحق است، مسکین است، یتیم است، ورشکسته است، مریض است، خرج کنیم. فرمود با خیال راحت راه را ادامه بدهیم، یکی دو کیلومتر که آمدند دزدها آمدند. خوشا به حال آنهایی که به خدا اطمینان دارند، در این اوضاع رنگشان نمی‌پرد، مضطرب نمی‌شوند، راحت هستند، خداوند قدرت دارد برای دفع شر دشمن، قدرت دارد مال را نگه دارد، قدرت دارد مال را

## داد و ستد با خداوند متعال

اضافه کند، قدرت دارد مال را برگرداند، چنین مشتری هم هست اگر دلمان می‌خواهد با او معامله کنیم. تا چشم دزدان به امام صادق علیه السلام افتاد صف کشیدند، دست حضرت صادق علیه السلام را بوسیدند و گفتند ما دیشب همه با هم پیغمبر صلی الله علیه و آله را خواب دیدیم، فرمود فردا از مسیر شما کاروانی عبور می‌کند که جگر گوشه من صادق علیه السلام در این کاروان است، به کاروان کاری نداشته باشید. یا بن رسول الله! در مسیر دزدهای دیگری هم هست می‌خواهید ما شما را تا مدینه بدرقه کنیم؟ فرمودند ما هیچ نیازی به شما نداریم، از دزدهای جلویی هم ترسی نداریم، چون تمام اموالمان را دست کسی دادیم، چون امین است، قوی است، قدرتمند است، مالمان را به مقصد می‌رساند، در مقصد هم به ما برمی‌گرداند، اضافه هم روی آن می‌گذارد. والله چنین مشتری را در دنیا خبر نداریم که مال آدم را حفظ کند، تا مدینه برساند، بعد حفظ هم کند. رسیدند به مدینه، هر کسی با مالی که داشت رفت به طرف خانه خودش. فردایش هر کس آن دو سومی را که نذر کرده بود به جاهایی که باید برساند رساند. آمدند نزد حضرت صادق علیه السلام، گفتند ما که حساب مالمان را نکرده بودیم، آن چه که خرید و فروش کردیم در این سفر، هر یک تومان ما ده تومان شد، فرمود الآن که برای تان روشن شد، از این به بعد فروشنده به خدا بشوید و با او معامله بکنید.

## معامله لات عرق خور با حضرت رضا علیه السلام

زمانی لاتی که خیلی لات بود، آخر لات‌ها، بعضی کم لاتند، بعضی نصفه لاتند، بعضی نود درصد، بعضی هم صددرصد. این سنگش تمام بود و با ما هم رفیق بود، نمی‌دانم با این که لات بود، کاباره ای بود و عرق خور ولی به ما هم علاقه داشت، چیزی از وجود خودش در وجود ما می‌دید که به ما علاقه داشت؟! سعدی می‌گوید: کند هم‌جنس با هم‌جنس پرواز. ما طلبه قم و درس آخوندی و منبر و روضه، ولی او ما را دوست داشت، ما هم خبر نداشتیم که چه هماهنگی بین روح ما و روح او است، ما دو آدم متضاد بودیم. گاهی می‌دیدم او را، سلام و علیک می‌کردیم و رد می‌شدیم. گاهی هم مرا در کوچه نگه



می‌داشت و نیم ساعت حرف می‌زد. می‌گفت: شب جمعه فلان کاباره بودم و این قدر عرق خوردم و آن شب زیادی هم خوردم و بدجوری افتادم زمین و پایم درد گرفته است. گفتم هر وقت عرق می‌خوری به اندازه بخور که به زمین نیفتی، حیف است. بالآخره رها کرد. به او گفتم برو ازدواج کن، چون پیغمبر ﷺ و امیرالمومنین ﷺ می‌فرمایند نصف دین را ازدواج خوب حفظ می‌کند، برو ازدواج کن. درآمدش خوب بود، چون کار صنعتی داشت. گفت ازدواج می‌کنم، اما باید بروم به کسی که آشنا هست بگویم او برایم زن درست کند، گفتم آدم خوبی است؟ گفت بله قابل اعتماد است، می‌دونم زن خوب برایم پیدا می‌کند. روزی او را دیدم و به او گفتم ازدواج کردی؟ گفتم آن آشنایی که زن برایت درست کرد، کارش درست بود؟ گفت آره بابا، می‌شناسی او را، گفت حضرت رضا ﷺ؛ رفتم به مشهد، آن‌جا گفتم من لاتم، بی‌عقلم، عوضیم، ولی زن خوب می‌خوام. واسطه شو و دختری را برای من پیدا کن؛ من کسی را ندارم. گفت برگشتم، در یک برخوردی، خانواده‌ای پیدا شدند، رفتم و همه چیز را به آنها گفتم. گفتم من لات بودم، چاقو کش بودم، دعوایی بودم، عوضی بودم، عرقی بودم، اما راستش همه را کنار گذاشتم. گفتم دخترتان را به من می‌دهید؟ گفتند بله. انسان توبه‌کننده نزد خداوند قیمت دارد. خداوند در قرآن به گناهکاران توبه‌کننده سند داده، ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ﴾؛ من عاشق گناه‌کار توبه‌کرده هستم. این سند قرآنی است، در سوره بقره است، این خیلی حرف است، عاشق گناه‌کار توبه‌کرده‌ام. گفتم امام هشتم ﷺ زن خوبی برای تو درست کرد؟ گفت فکر نمی‌کنم در کل بستگانم به خوبی زن من، کسی زن داشته باشد! من را تا خواندن نماز شب در سحر کشانده است، کیف می‌کنم از این زن. من حالا فهمیدم وقتی عرق می‌خوردم به مکر مست می‌شدم، اما الان که سحر بیدار می‌شوم و صورتم را روی خاک می‌گذارم، ده یا بیست تا در سجده یارب یارب! می‌گویم، می‌بینم مستی این است، چه قدر خوشمزه است. چهار بچه خوب هم خدا به او داد. شعری از حافظ بخوانم، چه قدر زیبا گفته است: تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار، که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند.

## روضه حرن یزید

چه مشتری‌هایی را کنار زد و چه مشتری را انتخاب کرد! یزید را کنار زد بد مشتری بود، ابن زیاد را کنار زد بد مشتری بود، شمر را کنار زد بد مشتری بود، عمر بن سعد را کنار زد بد مشتری بود، دلالی را انتخاب کرد که به آبروی این دلال مشتری واقعی یعنی خدا از او جاننش راه، پسرش را بخرد. پیاده آمد نزد دلال، نزدیک این واسطه که شد خیلی آرام و با حیا گفت که «هل لی من توبه؟» حسین جان! من را می‌خری؟ در این هزار و چهارصد ساله چه کسی تا به حال به ابی عبد الله علیه السلام گفته است مرا می‌خری؟ امام علیه السلام هم خرید و هم نگه داشت. امام علیه السلام هم نگه داشت و هم قیامت با تمام فروشندگانش یکجا است. در قیامت خداوند به تمام آن‌هایی که با او رابطه دارند می‌گوید حسابی با شما ندارم، بروید؛ می‌گویند خدایا امر تو را اطاعت می‌کنیم و می‌رویم به بهشت، اما اجازه بده با ابی عبد الله علیه السلام برویم. او فقط دلال است، واسطه است. چه حالی داشت! نگاه می‌کرد به چهره ابی عبد الله علیه السلام، به امام گفت اول صبح است و جنگ هم شروع نشده است، به من اجازه می‌دهید بروم؟ فرمود نه، چرا آقا؟ فرمود چون تو میهمان هستی، به ما وارد شدی، اما در میهمانی امروز، چیزی برای پذیرایی ندارم، نه آب داریم و نه غذا، بمان. گفت که حسین جان! من میهمان شما هستم و شما میهمان این‌ها نبودید. من از همه دیرتر آمدم، باید زودتر بروم. فرمود برو. چگونه تشریح کنم که وقتی می‌خواست برود امام بغلش را باز کرد. حسین جان! ما هم گداییم، هفت هشت قدم که از ابی عبد الله علیه السلام دور شد آمد خدمت قمر بنی هاشم علیه السلام. قمر بنی هاشم علیه السلام هم بغل باز کرد و بغلش گرفت، گفت من تقاضایی از شما دارم، فرمود بگو، گفت دست مرا بگیر و ببر کنار خیمه زینب کبری علیه السلام؛ می‌خواهم شخصا از دختر زهرا علیه السلام عذرخواهی کنم، می‌خواهم به زینب علیه السلام بگویم من را دعا کن، من را ببخش. او را آورد تا پشت خیمه دختر علی علیه السلام، صدا زد خواهر حرن یزید است، می‌خواهد با شما دو کلمه حرف بزند، زینب کبری علیه السلام دستش را بلند کرد و دعا کرد، خوشحال شد، آمد جنگید، روی زمین





جلسه چهارم / خسارت معامله با شیطان، سود معامله با خدا

افتاد، حیا می کرد صدا بزند ابی عبد الله علیه السلام را؛ می گفت من بودم که اینها را پیاده کردم، بذار بمیرم، چرا صدایش بزدم؟! که ناگهان دید سرش را از روی خاک شخصی بلند کرده و در دامن گذاشت، چشمش را باز کرد دید ابی عبد الله علیه السلام است؛ به او می گوید: «يا خُرُّ أَنْتَ خُرٌّ كَمَا سُمِّيتَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»<sup>۱</sup>.



۱. الأمالی للصدوق، ۱۶۰.



جلسه پنجم

فروش مال و جان به خداوند



## جنت، پاداش کشته شدن در راه خدا

خداوند اعلام فرموده من مشتری شما بندگانم هستم. وجود و مال شما را می خرم، با اینکه وجودتان محدود است، مالتان محدود است؛ ولی قیمتی را که به شما می دهم یک قیمت نامحدودی است. ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾<sup>۱</sup>؛ شما با وجودتان گاهی وارد در جهاد می شوید، دشمنی آماده حمله به شما می شود، قصدش هم این است که شما را به ضعف بکشد، جوانان شما را، مردان و زنان شما را به قتل برساند، و از همه کارهایش بدتر اینکه چراغ دین شما را، کرامت شما را خاموش کند. شما دعوت مرا قبول می کنید، برای حفظ جان مردم، مال مردم، ناموس مردم، برای حفظ سرزمین و کشور با دشمن درگیر می شوید. این یک کار شماست، همه کارتان که جهاد نیست، همیشه هم که جهاد نیست، گاهی اتفاق می افتد. وقتی وارد جنگ می شوید، «فَيُقْتَلُونَ»؛ دشمن گرگ صفت را، بی رحم را می کشید و گاهی در حال جنگیدن و کشتن دشمن خودتان هم کشته می شوید. اگر کشته نشوید و جنگ خاتمه پیدا نکند و برگردید، ﴿فَصَلِّ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾<sup>۲</sup>؛ این اجر عظیم چیست؟ همانی است که در آیات سوره توبه مطرح است، جنت! که هم جای بهشت ابدی است و هم نعمت های بهشت.

۱. توبه: ۱۱۱.

۲. نساء: ۹۵.

## شهیدان در برزخ عند ربهم یرزقونند

البته می‌دانید آن‌هایی که به حرف خدا گوش می‌دهند، وارد این خرید و فروش می‌شوند، فروش جان با خرید پروردگار و با وعدهٔ چنین مزدی، این‌ها باور کرده‌اند، حرف خدا را قبول کرده‌اند. اما اگر کشته بشوید، شما با کشته شدن تان نمی‌میرید! پروردگار می‌فرماید: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ﴾؛ شهیدان راه فضیلت زنده‌اند، نه اینکه بین شما باشند. چون قرآن مجید سه دنیا را برای ما مطرح کرده است؛ یکی این‌جا که الان هستیم، یک دنیای برزخ است که در سورهٔ مؤمنون<sup>۲</sup> با همین نام مطرح است، دنیای بین دنیای فعلی و آخرت. امام صادق می‌فرماید: مرده‌های معمولی بدنشان را که در قبر دفن می‌کنند، روح‌شان آدم خوبی باشند یا بد، حالت خواب دارد. چیزی به دست نمی‌آورند تا روز قیامت که در آیات متعددی می‌گوید بدن را برمی‌گردانند، روح را دوباره به این بدن می‌دهند، هر چه قرار باشد به دست بیاورند آخرت به دست می‌آورند. اما شهیدان و عبادی که منزلت و مقام بسیار بالایی دارند؛ آن‌ها در دنیای بین این دنیا و قیامت یک زندگی ویژه دارند، خواب نیستند، دارای حیات هستند.

## سه شهید شاخص غزوه بدر

در این زمینه دو سه قطعهٔ ناب برایتان بگویم؛ برزخ برای آنان یک حالت نازلۀ بهشت را دارد. ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾<sup>۳</sup>؛ این خیلی مهم است. البته این برزخ قبر نیست، شما مرده را که دفن کنید، دو سال بعد، پنج سال بعد درب قبر را که باز کنید چیزی نمی‌بینید، مُستی اسکلت و استخوان پوسیده که بعد از سی سال آنها هم دیگر در قبر وجود ندارد. برزخ الان کیفیتش برای ما روشن نیست. به نظر ابن سینا که می‌گوید چون خداوند متعال فرموده است روی چشم‌مان، چون پیغمبر ﷺ فرموده است قبول است، حتی ندانیم چیست. در

۱. آل عمران: ۱۶۹.

۲. ﴿لَعَلَّ أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (مؤمنون: ۱۰۰)

۳. آل عمران: ۱۶۹.



جنگ احد ۷۰ نفر شهید شدند، بین این شهدا سه شهید ممتاز بودند؛ حضرت حمزه عموی پیغمبر، جوانی ۲۸ ساله به نام مصعب بن عمیر<sup>۱</sup> که بسیار جوان فوق العاده‌ای بود، وقتی هم من دیدم دانشمندی کتاب کاملی درباره همین جوان نوشته است. جوانی بود که پیغمبر روزی به او نگاه کرد و به یارانش فرمود: «نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ»؛ خدا دل او را به ایمان منور کرده است. این هم یکی از شهدا بود، پدر و مادرش هم کافر و بت پرست بودند و اهل مکه بودند و حاضر نشدند مسلمان بشوند. روزی -چون تک پسر بود- عمویش آمد مدینه و به او گفت عموجان پدر و مادرت مرا فرستاده‌اند تا تو را برگردانم، دلتنگ هستی. گفت: عمو، باید بروم از پیغمبر<sup>ﷺ</sup> اجازه بگیرم، من از پیش خودم تصمیم نمی‌گیرم. هرچه مولای من، آقای من به من بگوید من عمل می‌کنم. که نوشته‌اند عمویش آمد پیش پیغمبر<sup>ﷺ</sup> گفت او را آزادش کنید تا ببرم. جبرئیل<sup>ﷺ</sup> نازل شد بر پیغمبر<sup>ﷺ</sup> فرمود خداوند متعال می‌فرماید مصعب را نگه دار تا نرود مکه. خدا بخوهد و عاشق نگه داشتن آدم باشد می‌شود مصعب. خداوند متعال که همیشه عاشق نگه داشتن انسان است، مگر این که انسان از فضای عشق خدا برود بیرون بیفتد در دامن این عشق‌های ابلیسی و شیطانی و تحلیل برود و نابود بشود.

شهید سوم هم پدر جابر بن عبدالله انصاری که پیرمرد بود. شش دختر و همین یک پسر را داشت. شب قبل از جنگ در خانه، پدر و پسر بحث‌شان شده بود، پسر می‌گفت بابا تو شش دختر داری نرو جنگ، من می‌روم. پدر می‌گفت من می‌روم جنگ تو بمان اگر من شهید شدم، به این دخترها به این خواهرهایت رسیدگی کن. بالاخره پدر پسر را قانع کرد،

۱. مُصَعَّبُ بْنُ عُمَيْرِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِمَنَافٍ (۳ ق) از صحابه پیامبر<sup>ﷺ</sup> و از سابقون در اسلام است که قبل از ورود پیامبر<sup>ﷺ</sup> به خانه ارقم بن ابی ارقم به اسلام گروید. مصعب از کسانی بود که به حبشه هجرت کرد و پس از پیمان عقبه زمانی که مردم یثرب از پیامبر خدا درخواست معلم قرآن کردند، پیامبر، مصعب را به مدینه فرستاد. وی قبل از ورود پیامبر<sup>ﷺ</sup> به مدینه، نماز جمعه را در خانه سعد بن خنیمه پرپا کرد. مصعب بن عمیر در جنگ بدر پرچمدار جناح راست لشکر اسلام بود و در جنگ احد و در سن ۴۰ سالگی به شهادت رسید.

۲. الکافی ج ۲ ص ۵۳.

آمد و شهید شد. از این‌جا به بعد خیلی عجیب است که آیه‌ای را که خواندم این‌جا نازل شد، «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ»؛<sup>۱</sup> وقتی شهدای احد را دفن کردند، رسول خدا بالای سر شهدا ایستاد، چند لحظه‌ای که گذشت برگشتند به باقیمانده‌گان فرمودند بعد از این که شهدا را دفن کردیم، پروردگار به این عبدالله انصاری پدر جابر خطاب کرد مرحباً بک! در عالم برزخ خوش آمدی بنده من. عالم برزخ، نه قبر. چه می‌خواهی از من؟ نمونه این جریان هم در سوره یس است که من یک آیه‌اش را می‌خوانم، داستانش حدود ۲۰ آیه است. بنده من چه می‌خواهی از من در این عالم برزخ. گفت خدایا چند لحظه مرا برگردان به دنیا، تا این‌هایی که ایستاده‌اند در میدان احد و نرفته‌اند به مدینه، من خودم با زبان خودم به اینها خبر بدهم که تو با ما چه زیبا برخورد کرده‌ای، دیگر خواسته‌ای ندارم. خطاب رسید عبدالله من هرکس را که به این طرف انتقال دادم دیگر به دنیا بر نمی‌گردانمش، اما خودم از جانب تو الان وکالت می‌کنم، به مانده‌ها می‌گویم که شما در اینجا چه وضعی دارید. بعد این آیه نازل شد؛ «بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ». این یک نوع خرید و فروش است با پروردگار مهربان عالم. فروش جان، جزای او بهشت برزخی و بعد هم بهشت قیامتی.

### چگونه مالمان را به خدا بفروشیم؟

مال هم همین گونه است. ما مالمان را چگونه به خدا بفروشیم؟ چقدرش را بفروشیم؟ اولاً، پروردگار عالم معلوم کرده است برای فروش مال؛ مواردش هم در قرآن است: زکات، خمس، صدقه، انفاق فی سبیل الله، یعنی پُل ساختن، حمام ساختن، مدرسه ساختن، درمانگاه ساختن، قدیم موارد دیگری هم بود، قنات ساختن، منطقه‌ای را آب دادن. با مالم به مناطق محروم بروم و ببینم ۵ سال است اینجا گاز آمده چند خانه گاز ندارد؛ من یک بار از منطقه محرومی عبور می‌کردم، پولی هم داشتم، پول خدا بود. آن‌جا ناچار شدم پیاده شوم و دو سه ساعتی بمانم. چون مسیر دوری را رفته بودم و همان مسیر را باید برمی‌گشتم، آن‌ها آمدند در یک خانه‌ای،





بزرگان محل و ده جمع شدند، یادم نیست خودم پرسیدم یا آن‌ها گفتند که تمام خانه‌های این محل برق دارد الا ۵۰-۶۰ خانه که این‌ها پول کشیدن برق و خریدن کنتور ندارند. به ایشان گفتم آمار دقیق بدهید، من می‌روم و طبق آمار دقیق‌تان به امینی که آمار را می‌آورد، پول می‌دهم و شما برق بکشید. الان سال‌هاست که از آن‌جا عبور نکرده‌ام نمی‌دانم، زیر نور برق‌هایی که با پول دیگران انجام دادم، با پول خدا، چه تعداد مرد و زن و جوان تا به حال قرآن خوانده‌اند، چه مقدار زیر این برق‌ها سحری خورده‌اند، افطار کرده‌اند، گریه کرده‌اند، نماز شب خوانده‌اند. چند نفر از بچه‌های آن خانواده‌ها زیر نور آن برق دکتر شده‌اند، مهندس شده‌اند، طلبه شده‌اند، نویسنده شده‌اند. انسان نمی‌داند پولی را که با خدا معامله می‌کند چه می‌کند؟! و بعد انسان نمی‌داند عوضی که پروردگار عالم برای این پول می‌دهد چه عوضی است! این‌ها معاملاتی است که می‌شود با پروردگار مهربان عالم انجام داد.

وقتی چند نفر از دوستان من آمدند به من گفتند که چه کنیم که خدا بخرد؟ چه کاری انجام دهیم؟ گفتم پول‌هایتان را روی هم بگذارید من هم کمک می‌کنم، کمربند ایران را دور بزنید ببینید مردم در این کمربند کشور چه نیازی دارند؟! بیش از ۲۰ سال این دوستان ما که بعضی از مکان‌هایش را هم خود من رفتم، در این کمربند گشتند، چند درمانگاه ساختند، چند نفر مریض تراخمی را آوردند در شهرهای مرکزی چشم‌شان را عمل کردند. چند نفر مریض‌هایی که داشتند می‌مردند و خانواده‌هایشان هیچ چیزی بلد نبودند، این‌ها را با ماشین منتقل کردند به بیمارستان، علاج کردند. این راه فروختن پول به پروردگار که در مقابلش هم قیمت ابدی می‌دهد.

### وَعْدَةُ الْهَيِّ تَخْلِفُ بِذِيرِ نَيْسْت

ما ربا هم اگر می‌خواهیم بخوریم، بیاییم پولمان را به خدا ربا بدهیم، او از همه بیشتر به ما برمی‌گرداند و قطع هم نمی‌کند، به هیچ عنوان. این بهشتی که من به شما وعده داده‌ام، من در وعده ام چطور خدایی هستم؟ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾؛ من پیمان شکن نیستم،



چون نیازی به پیمان شکنی ندارم. وقتی با شما قراردادی می‌بندم به کل قرارداد عمل می‌کنم، چرا پیمان بشکنم؟ برای چه؟ ﴿وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا﴾؛<sup>۱</sup> این وعده‌ای که من برعهده گرفته‌ام وعده‌ی راست و درستی است، قطعاً به آن وفا می‌شود، ضمانت وعده‌ام هم تورات و انجیل و قرآن است. من در آیات این سه کتاب این وعده‌ها را به شما داده‌ام. فاستبشروا؛ ای مردان و زنانی که وارد خرید و فروش با من می‌شوید، ﴿فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ﴾؛<sup>۲</sup> به این خرید و فروشی که با من کرده‌اید خوشحال خوشحال باشید. ﴿ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛<sup>۳</sup> این خرید و فروش با من رستگاری عظیم است.

آن‌هایی که با خدا خرید و فروش می‌کنند، نه خصوصیت در آیه بعد برای این‌ها بیان می‌کند که خیلی قابل شرح است. ﴿التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ﴾<sup>۴</sup> پایان آیه هم به پیغمبر می‌گوید ﴿وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۵</sup>؛ به تمام این مردم با ایمانی که با من معامله می‌کنند رضایت مرا مژده بده، بهشت مرا به این‌ها مژده بده.

### معرفی شهید مدرس

فکر نمی‌کنم کسی در جلسه باشد که اسم شهید مدرس را نشنیده باشد. یکی از نخبه‌های این کشور بود. یکی از فقهای بزرگ مملکت بود. یکی از سیاست‌مدارانی بود که نمونه‌اش خیلی کم آمده است. یکی از آنهایی بود که از گرگ استعمار و نوکرش رضاخان یک پلک به هم زدن نترسید و جلوی همه ایستاد. چه کسی مدرس را ساخت؟ یک کاسب. نمی‌دانم این کاسب چه مقدار نیتش پاک بوده و با پروردگار عالم چگونه وارد معامله شد که نتیجه خرید و

۱. توبه: ۱۱۱.

۲. توبه: ۱۱۱.

۳. توبه: ۱۱۱.

۴. توبه: ۱۱۲.

۵. توبه: ۱۱۲.



فروشش در دنیا شد مدرس. در آخرت چه خواهد بود آن را باید در آیات قرآن مجید حل کرد که سازنده مدرس چه بهره‌ای در آخرت و عالم بعد دارد. این آدم کاسب روزی در شهرضای بین اصفهان و آباد، می‌آید از یک عطار جنس بخرد. می‌بیند بچه ده دوازده ساله جنس‌شناس است، مؤدب است، خوش زبان است، جذب کننده مشتری است، به او می‌گوید که آقا پسر، پسر کی هستی؟ می‌گوید زندگی ما و پدر و مادرم برای دهی است به نام عفصه. بابای من روضه‌خوان خانگی است، گفت بابای تو روحانی است پس چرا نرفتی عالم بشوی؟ گفت پدرم واقعاً خرجی مرا ندارد بروم طلبه بشوم. به صاحب مغازه می‌گوید این بچه حیف است، این را بده به من، من بروم با پدرش صحبت کنم بفرستمش درس بخواند. می‌آید نزد پدر مدرس به نام میر عبدالباقی، می‌گوید این بچه حیف است، سرمایه بزرگی است. اجازه بده بروم طلبه بشود. می‌گوید من حرفی ندارم ولی پول ندارم می‌گوید پولش با من، شما فقط اجازه بدهید. سه سال خرج این بچه را می‌دهد، چنان درس می‌خواند که بعد از سه سال در آن منطقه استادی نبوده که این بچه بتواند از او استفاده علمی بکند، پس آمد اصفهان. تحصیلاتش را در اصفهان کامل کرد و بعد به نجف رفت. وقتی از نجف برمی‌گردد یک مجتهد جامع الشرایط می‌شود. از طرف مراجع آن زمان جزء ۵ نفر شورای فقهای قانون اساسی مشروطه می‌شود و بعد وارد مجلس شورای ملی می‌شود و اگر این آدم آن دو سه دوره‌ای که وکیل بود، وکیل نبود، روس و انگلیس ایران را دو لقمه کرده بودند و خورده بودند و تمام شده بود. باید شرح حالش را بخوانید که چقدر این آدم استفاده داشته است. آن کسی که پول خرج کرد چنین موجودی را ساخت، پولش را خدا چقدر خرید؟ کسی نمی‌تواند محاسبه کند. ما فقط می‌دانیم خدا می‌گوید «أَمْوَالُهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ»؛ این آدم، چشم بازی هم خدا به او داد. من سر قبرش که در شهر کاشمر رفته‌ام که حرم بزرگی دارد، صحن دارد، آن قدر زوار از جنوب خراسان برای زیارت او می‌آیند که خدا می‌داند چه خبر است! دیدم بالای ساختمان قبر، روی کاشی این جمله نوشته شده است: رضاخان، مرا به غربت کشاندی، مرا تبعید کردی، دست مرا از هر کاری جدا کردی، اما در آینده قبرم زیارتگاه مردم خواهد شد و تو را هر جا دفن کنند قبرت گم خواهد شد. و همین هم شد، رضاخان الان

قبری ندارد. کلنگ انتقام خدا قبرش را نابود کرد، روزی هم که قبرش را با خاک یکسان کردند مرا دعوت کردند بروم آنجا را تماشا کنم، از خراب کنندگان پرسیدم جای قبر کجاست؟ اشاره کردند وسط این قطعه زمین است، گفتم می‌خواهید چه کار کنید؟ گفتند صد دست‌شویی می‌سازیم، اینجا را می‌خواهیم سبتینگ آن صد دستشویی کنیم. آن چه پولی بود که با خدا معامله شد و مدرس ساخت!

### با مال اندک هم می‌توان به خدا فروخت

ما می‌دانیم با پول اندک‌مان کارهای خیلی مهم می‌توانیم کنیم. شما جوانها، با هم ده رفیق هستید، ده تا! ماهی صد تومان روی هم بگذارید، ده تا صد هزار تومان، یک میلیون تومان، یک سالش می‌شود ۱۲ میلیون تومان، با ۱۲ میلیون تومان سی تا کار می‌توانید بکنید، کار کوچک ولی مفید. بعداً این ۱۲ میلیون تان می‌شود ۱۲۰ میلیون، بعد می‌شود یک میلیارد و دویست میلیون، بعد از ده سال، می‌دانید با این پول‌ها با خدا چه معامله‌هایی می‌توانید بکنید! مؤمن باید بداند با خدا چه معامله‌هایی بکند، هم خودش را و هم پولش را، بداند. رفیقی داشتم که توان مالی داشت، خیلی به من هم محبت داشت، نشست فکر کرد که ما با این پولها چه کار کنیم. به این نتیجه رسید که با این پول‌ها با خدا معامله کنیم. من شاید ده بار رفتم کارش را دیدم، ده بار! سی سال، هر دوره‌ای دویست یتیم که نان شب نداشتند، این‌ها را آورد صبحانه داد، ناهار داد، شام داد، لباس داد، به خانواده‌هایشان کمک کرد، من الان آمار ندارم، خودش هم از دنیا رفته که در طول سی سال هفت هشت دوره، از این یتیم‌ها هر دوره‌ای دویست نفر، چند نفر دکتر تحویل داد، مهندس تحویل داد، طلبه خوب تحویل داد، تاجر تحویل داد. دیگر مست بود در خرج کردن پولش. این آدم که پیغمبر ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: «لَإِنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَىٰ يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَّكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غُرُبَتْ!»؛ علی جان یک نفر به دست تو هدایت بشود و تربیت بشود، ثوابش در پرونده‌ات از آنچه که خورشید بر آن می‌تابد و غروب می‌کند بیشتر



است. این آدم در طول سی سال نمی‌دانم چند هزار بچه را متدین، عالم، دانشمند، دکتر، مهندس، با منفعت بار آورد. چقدر بهره به دست آورده! پیغمبر ﷺ که می‌گوید یک نفر را هدایت کنی از آنچه که آفتاب بر او می‌تابد و غروب می‌کند برایت بهتر است. خیلی برایت بهتر است!

### پیرزن کلفتی که مالش را با خدا معامله کرد

روزی جایی منبر بودم - خیلی برایم عجیب است - در همین دهه عاشورا بود، نمی‌دانم چند سال پیش، ۶۵ سال پیش؛ برای این جریان من خیلی بی‌طاقت شدم، هم آن روز گریه کردم، هم فردایش خیلی روی منبر گریه کردم. از درب شبستان مسجد که آمدم بیرون دیدم دو سه نفر به یک پیرزنی می‌گویند خانم نمی‌شود. او هم خیلی نرم و با ادب می‌گوید چرا نمی‌شود؟ این کار که نشدنی نیست. من نگاه کردم دیدم چادرش کهنه است، کفشش کهنه است، جورابش کهنه است، لباسش کهنه است، به این ۳-۴ نفر گفتم چه کار دارد؟ گفتند می‌خواهد شما را ببیند، شما هم الان یک ساعت منبر بودید، خسته! گفتم نه من خسته نیستم رهائش کنید. آمدم گفتم مادر فرمایشی با من دارید گفت بله. گفتم چیست؟ به دلم شدید افتاده بود، اگر بگویند دو میلیون کمبود دارم، فردا به او بدهم. بعضی از حرفها، بعضی چهره‌ها، بعضی حالت‌ها، آن قدر که درست است، در انسان اثر عجیبی می‌گذارد. گفت بله کارت دارم، یک مقدار بیار کنار که کسی حرف مرا نشنود. گفتم خیلی آبرو دار است، می‌خواهد آهسته به من بگوید؛ پلاستیکی به من داد، گفت نزدیک به هفت میلیون تومان است، از پول کارگری، رخت‌شویی، کلفتی، کنار گذاشتم. از یک تومان، دو تومان، پنج تومان، ده تومان، من دیگر نزدیک رفتنم است، این پول را بده به خدا، خداحافظ شما. خدایا گاهی چه درس‌هایی به من می‌دهی، من کورم و نمی‌فهمم، گرم و حالی‌ام نیست. خدایا چگونه با من حرف می‌زنی که من باید در خانه ده میلیاردی و ماشین دو میلیاردی و دستگیره طلای درها و پنجره‌هایم، پول‌هایم را در بانک نتوانم حساب کنم. تمامش را در اسارت شیطان به سر ببرم. آن وقت یک رخت‌شور، یک کلفت بگوید مادر

نزدیک رفتنم است خودم نمی‌دانم چه کار کنم، پول مرا بده به خدا. گفتم چشم. فکر می‌کردم من با این پول چه کار کنم. یک ماهی این پول پیش من بود، بعد به فکر افتادم، کتابی هست در رابطه با چهارده معصوم، کتاب با بنیانی است. این کتاب دو سه بار چاپ شده بود، گفتم با پول این پیرزن ۵ هزار تا از این کتاب چاپ می‌کنم، شرط می‌کنم به هر طلبه و روحانی که می‌خواهم بدهم، می‌گویم اگر از روی مطالب این کتاب منبر می‌روی، در شهرت در روستایت، در ماه رمضان، در محرم و صفر، این کتاب را از من بگیر. اگر می‌خواهی بگیری و بگذاری در خانه‌ات شرعی نیست. چون تو نمی‌توانی پول این کتاب چطوری تأمین شده؛ چه قدر آن دست رخت‌ها را به هم مالیده است توی تشت، توی زمستان و تابستان. چه قدر این دست خانه‌های مردم را جارو کرده، پارو کرده، تمیز کرده. این پول واقعا برای خدا است. زمینه‌های چاپ کتاب خیلی با سرعت فراهم شد، همه‌اش را با همین شرط دادم. در این شش سال هم دیگر ندیدمش، نمیدانم هست یا نیست، اگر هست عجب بنده‌ای است برای خدا! اگر هم نیست که رفت و کنار سفره‌ی این پولی که به خدا فروخت نشسته و خوش بحالش. نمیدانم چرا بعضی‌ها صد میلیارد، دویست میلیارد پول دارند یک قرانش به طرف خدا سرازیر نمی‌شود، کنده نمی‌شود، نمی‌آید. بعد خودشان هم می‌میرند، ورثه‌شان هم یا به باد می‌دهند، یا اضافه می‌کنند برای ورثه‌های بعدی. انسان پول داشته باشد و هیچ بهره‌ای از پولش نتواند ببرد! جان و مال را می‌خرم از شما به قیمت ابدی.

### روضه عبدالله بن الحسن

خدایا ما نمی‌فهمیم به حق خودت نمی‌فهمیم که این ۷۲ جانی که کربلا خریدی چه قدر قیمتش بود، چه قدر! ما فقط یک دورنمایی در کتابها برایمان نوشته‌اند که یزید گفت که این ۷۲ نفری که در کربلا کشته شده‌اند، دیه‌شان را حاضر بدهم، دیه‌ی قتل ۱۰۰۰ دینار است، دیه بدهم از من راضی شوید. ام کلثوم از جا بلند شد، گفت حرفت را ادامه نده، تمام عالم را به ما بدهی جبران خون اکبر ما را نمی‌کند، خیال می‌کنی این جان‌ها این قدر



ارزان هست که با دیه جبران می‌شود؟! چه جان‌هایی را خرید. خدایا! جان ابی‌عبدالله، جان قمر بنی هاشم، جان علی اکبر این‌ها همه حساب جداگانه دارد، جان این بچه ۱۰ ساله یتیم را چه قدر خریدی؟! یتیمی که هنوز به دنیا نیامده بود پدرش با سم شهید شد، بابایش را ندید. یتیمی که مرتب یا ابی‌عبدالله می‌رفت به خانه یا می‌بردنش پیش حضرت. از وقتی چشم باز کرده بود چهره ملکوتی حسین علیه السلام را دیده است. از وقتی که زبان باز کرده به ابی‌عبدالله بابا میگفته است، بعدا گفتند که او عمویت است. ما زیاد رفتیم خانه که دستمان به جایی گیر کرده، یا به ماشین گیر کرده یا ناخن گیر بریده یا چاقو بریده، خون بوده است و وارد خانه شده‌ایم. فرزند شش هفت ساله، دختر یا پسر، با هیجان دویده دنبالمون که بغلش کنیم، گفتیم دخترم پسر، دستم خونی است، بشورم بعد بغلت می‌کنم. وقتی این بچه فرار کرد از خیمه‌ها، آمد به گودال. عمو دیگر طاقت نشستن ازش گرفته شده بود. داخل گودال افتاده بود و تمام بدن خون بود. بغلش را باز کرد، این بچه را میان این همه خون به سینه گرفت، بچه سر را روی دست عمو گذاشت، ناگهان دید سر و صدا بلند شد. صورتش را برگرداند، دید یک نفر با شمشیر می‌خواهد بیاید به داخل گودال. دستش را آورد جلو و گفت نمی‌زارم عمویم را بزنی. اما آن شخص شمشیر را زد و دست به پوست آویزان شد. از بغل عمو بلند شد و صدا می‌زد مادر! چه دلی از ابی‌عبدالله سوخت که کاری نمی‌توانست انجام دهد. دنباله‌اش هم در طاقت من نیست، بعد از نبرد ابی‌عبدالله صورتش را برگرداند.





جلسہ ششم

استعمار و عقب ماندگی ممالک اسلامی



## داد و ستد بدون سود

در ابتدای سوره بقره خداوند از تجارت و داد و ستدی نام می‌برد که می‌فرماید در این داد و ستد سودی وجود ندارد، معلوم می‌شود مردان و زنانی که وارد چنین داد و ستدی می‌شوند کار عاقلانه‌ای نمی‌کنند، کار حکیمانه‌ای نمی‌کنند. عاقل خودش را، مالش را، سرمایه‌اش را، کرامتش را بفروشد و در این فروش هم چیزی به دست نیاورد. ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾؛<sup>۱</sup> عمق آیه می‌گوید کسانی که در طول عمرشان با وجودشان، با عملشان، با مالشان، با حالشان، با اخلاقشان وارد معامله با هر شیطانی می‌شوند، این‌ها تجارتشان و داد و ستدشان هیچ سودی ندارد، زیرا شخص مقابلشان که خریدار آن‌هاست قیمت جنس اینها را ندارد که به آنها بپردازد. این کار غیرعاقلانه‌ای است که به نظر می‌رسد با توجه به اینکه با خردمندان با عاقلان با متفکران با عالمان واجد شرایط سر و کاری ندارند و بلکه مخالف هم هستند، در تجربه این داد و ستد به این نتیجه می‌رسند که چهل سال پنجاه سال هفتاد سال اعمال خود را، رفتار خود را، اخلاق خود را، حالات خود را به کسانی فروختند که کاملاً فریب خوردند در این فروش. با اینکه در پی خردمندی عاقل و عالم نمی‌آیند ولی جالب است که پروردگار عالم در قرآن می‌فرماید این گمراهان و بدانی که شما با آنها وارد معامله می‌شوید جز فریب

۱. بقره: ۱۶.

دادن شما و به تعبیر ادبیات فارسی کلاه سر شما گذاشتن هیچ کار دیگری برای شما نمی‌کنند. او در قرآن گفته است آن‌ها که نمی‌آیند بشنوند، با خدا مخالف هستند، با قرآن مخالف هستند، با خردمندان مخالف هستند، با اهل دل مخالف هستند، اما در مسیر زندگی به نتیجه سوء همه این نصیحتها و موعظه‌ها می‌رسند. مشکل این است که اکثر اینها وقتی بیدار می‌شوند که ضرر کردند. گاهی ضررهای غیر قابل جبران است، یک ضررش مربوط به عمر است، پنجاه سال عمر را با فریب کاران، متقلبه‌ها، کلاهبردارها، معامله کردند. فرض کنید پشیمان شدند که بیشتر آن‌ها هم بیدار نمی‌شوند تا جبران کنند. برای جبران چهل سال پنجاه سال عمر دیگر خدا باید بدهد، این چهل سال پنجاه سال را برگرداند به آن‌ها. اما شما می‌بینید نظام عالم خلقت به گونه‌ای است که آن‌چه در جریان است رو به پیش است و برای هیچ موجودی و جریانی راه عقب‌گرد ساخته نشده. آن‌چه را که آدم از دست داده است دیگر از دست داده، عمر است، روز است، شب است، هفته است، ضایع شده است. به قول قرآن تباه شده است اما این طرف آن‌هایی که عاقلانه وارد معامله شدند حکیمانه وارد معامله شدند، از اول یا مطالعه کردند فهمیدند با چه کسی معامله کنند یا با خردمند آگاهی عالمی بیداری، نشست و برخاست داشتن، برخورد داشتن، از این طریق فهمیدن با چه کسی معامله کنند.

### خدمات آیت الله العظمی بروجردی

پیرمردهای مجلس که کم هم هستند، آنهایی که حدود هفتاد سال دارند یادشان است، آن وقت شاید سیزده چهارده سالشان بود، یکی از چهره‌های کم نظیر کشور ما در علم و در عمل و در خدمت به خلق، در خدمت به دین، در خدمت به علم، آیت الله العظمی بروجردی<sup>۱</sup> بود. یا در همان سنین جوانی او را در قم دیده بودند یا نهایتاً اگر جوان بودند یا

۱. سید حسین طباطبائی بروجردی (۱۲۵۴ش-۱۳۴۰ش) از مراجع تقلید شیعه که هفده سال زعیم حوزه علمیه قم و پانزده سال مرجع عام شیعیان جهان بود. آیت الله بروجردی از شاگردان آخوند خراسانی بود که بعد از بازگشت از نجف در بروجرد ساکن شد. چند سال پس از درگذشت عبدالکریم حائری

نوجوان و نرسیدند قم بروند، او را می شناختند. خدمات ایشان را بخواهید ببینید چیست، چند جلد کتاب مختلف درباره او نوشته اند، ایشان روزی مثل همه ما بچه بود بعد نوجوان شد بعد جوان شد بعد متوسط العمر شد تا رسید به حدود هشتاد و هفت سالگی. وقتی کودک بود که آیت الله العظمی بروجردی نبود، نوجوان که بود آن شخصیت نبود، جوان که بود قم نبود. ایشان تقریباً از سن پنجاه سالگی تبدیل به یک چهره مهم علمی و خدمتگزار شد. این جمله برای ایشان است - چون من با زندگی ایشان خیلی آشنا هستم - در مجلسی نزدیک آخر عمرشان فرموده بودند من تا الان - خودشان نمی دانستند نزدیک فوت ایشان است - یک لحظه عمرم را ضایع نکردم، در این هشتاد و هفت ساله عمرم که نگاه می کنم می بینم یک لحظه آن را بی کار و بی عار و بیهوده و بی ثمر نگذراندم. وقتی کسی بفهمد که با چه کسی باید داد و ستد بکند می شود آیت الله العظمی بروجردی.

#### معرفی شیخ عبدالله مامقانی<sup>۱</sup>

یکی از مراجع بزرگ ما مرحوم آقا شیخ عبدالله مامقانی بود. شما او را نمی شناسید ما طلبه ها خوب او را می شناسیم، ایشان از اولی که شروع کرده به درس خواندن تا روزی که در نجف از دنیا رفت برای تحصیل، برای نوشتن، برای درس دادن سیصد و شصت و پنج شبانه روز سال را فقط در روز عاشورا تعطیل می کرد، روز عاشورا بود که نمی نوشت، درس نمی داد، در روز عاشورا چه می کرد؟ روز عاشورا خود را هم از بعد نماز صبح تا بعد از ظهر هزینه حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام می کرد، کار دیگر او تعطیل بود.

→

یزدی به دعوت مراجع سه گانه (حجت، خوانساری، صدر) به قم آمد و ریاست حوزه علمیه قم را بر عهده گرفت. پس از درگذشت سید ابوالحسن اصفهانی، بروجردی مهم ترین مرجع شیعیان بود و در دهه ۱۳۳۰ش مرجع عام شیعیان محسوب می شد.

۱ عبدالله بن محمدحسن مامقانی (۱۲۹۰-۱۳۵۱ق) از رجالیان شیعه در قرن چهاردهم قمری. مامقانی از علمای نجف بود که شاگردان بسیاری از جمله سید شهاب الدین مرعشی نجفی را تربیت کرد. از او تألیفاتی بر جای مانده که تنقیح المقال از مهم ترین آنها است. برپایی مجالس عزاداری و تأسیس کتابخانه ای در نجف از فعالیت های اجتماعی او به شمار می رود.

## استفاده از فرصت جوانی

اگر جوانی بیاید با خدا قرارداد ببندد که من عمرم را از همین حالا به بعد - گذشته او هر چه بوده - با تو می خواهم اهل معامله بشوم، وقتم را به تو بفروشم، ذهنم را به تو بفروشم، حافظه ام را به تو بفروشم، این شخص نمی گذارد ساعتی از عمرش تباه بشود. می دانید چگونه درس می خواند؟! می دانید چه پشتکاری پیدا می کند؟! و می دانید بعد از پانزده بیست سال تبدیل به چه عالم و اندیشمند و دانشمندی در رشته خودش می شود؟! به ما دستور ندادند که همه برویم به حوزه علمیه و درس بخوانیم، قرآن مجید می گوید عده ای بروند درس دین بخوانند دین شناس که شدند برگردند در بین مردم، ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ﴾؛ گروهی بروند درس بخوانند، اسلام اجازه نمی دهد دیگر علوم تعطیل بشود. در زمان خود پیغمبر ﷺ هر مقدار رشته علمی وجود داشت مسلمانان تشویق به تحصیل می شدند. زمان پیغمبر ﷺ که حوزه علمیه لازم نبود، خود او اصل کار بود، همه حرفها را می زد. من از شما جوانها واقعاً درخواست می کنم یا کتاب یک جلدی تاریخ عرب را بخوانید یا کتاب شش جلدی تاریخ تمدن جورجی زیدان لبنانی<sup>۲</sup> را بخوانید و ببینید بر اساس تشویق پیغمبر ﷺ بر اینکه عمرتان را تباه نکنید، عمرتان را در کار مثبت به نیت خدا هزینه کنید که بشوید معامله کننده با خدا، تا حدود قرن هجدهم رشته علمی در این کره زمین نبوده که مقدم بر تمام کشورها مسلمانان نباشند.

۱. ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ (توبه: ۱۲۲)

۲. جرجی زیدان (۱۲۷۸ق در بیروت، ۱۳۳۲ق در قاهره) نویسنده و روزنامه نگار مسیحی لبنانی، مؤسس نشریه آل‌هلال و نویسنده ۲۳ رمان تاریخی که درباره تاریخ اسلام و شیعه نیز آثاری از خود به جای گذاشت. او در کتاب تاریخ آداب اللغة العربیة، نقش شیعه در بنای فرهنگ اسلامی را بسیار اندک شمرد. کتابهای تأسیس شیعه نوشته سید حسن صدر، المراجعات الريحانية نوشته محمدحسین کاشف الغطاء و الذریعه اثر آقا بزرگ طهرانی در رد ادعای زیدان و در دفاع از شیعه نگاشته شد.



## استعمار و عقب ماندگی

ما اگر گرفتار حکومت‌های ستمگر نشده بودیم در ایران، در خاورمیانه، در ممالک اسلامی، در آفریقا، اگر گرفتار جنگ‌های بیهوده نشده بودیم، جنگ‌های کشورگشایی، غیر از جنگ با کافران که به قصد نابودی دین و ملت و کشور به ما حمله کردند، مثل جنگ صدام. اما جنگ‌هایی در کشورهای اسلامی اتفاق افتاده است برای کشورگشایی. جنگ‌های خوارزمشاهیان که کشور ما را نابود کرد، جنگ‌های تیمور و بعد هجوم چنگیز به کشور. جنگ‌های پراکنده زمان قاجاریه که به اندازه جغرافیای این مملکت را از ما جدا کرد. نمی‌خواهم اسم ببرم که در زمان قاجاریه حدود هشت نه تا از این کشورهای فعلی جز ایران بوده است نه خارج، بلکه داخل ایران. در ایران بوده است و مردم فارسی حرف می‌زدند، مردم اهل دین بودند، مردم اهل مطالعه بودند و اگر دولت‌های استعمار شده کشورهای اسلامی نبود، دولت‌های بزدل که از قرن -تقریباً- سیزده شمس نه میلادی، با پیغام انگلیس که کشتیهای جنگی خود را می‌آورم لب ساحل مملکت شما -که هیچ غلطی هم نمی‌توانست بکند- آن موقع این حکومت‌های ضعیف النفس با شنیدن تهدیدی از سفیر انگلیس و فرانسه و روس هر آن چه را که می‌خواستند می‌گرفتند. در همین کاخ گلستان می‌گفتند هر چه خواستیم می‌گویید چشم. اگر این‌ها نبودند اگر قائم‌مقام‌های فراهانی را نکشته بودند، همین دولت‌های استعمار شده به اشاره اربابانشان اگر امیرکبیر<sup>۱</sup> را نکشته بودند، اگر سید جمال‌الدین<sup>۲</sup> را نکشته بودند، اگر شیخ فضل‌الله<sup>۱</sup> را نکشته بودند که جلال آل احمد<sup>۲</sup> می‌گوید

۱. میرزا محمد تقی‌خان فراهانی (۱۲۲۲-۱۲۶۸ق) مشهور به امیرکبیر، صدراعظم ایران در دوره ناصرالدین شاه قاجار. وی در دوره صدارت سه سال و سه ماه (۳۹ ماهه) خود، اصلاحاتی را در زمینه‌های آموزشی، اجتماعی و سیاسی ایران آغاز کرد. امیرکبیر دارالفنون را بنیان نهاد، مسجد و مدرسه دینی ساخت، بست‌نشینی در بیوت علما و تعزیه‌خوانی را محدود و شورش بابی‌ها را سرکوب کرد. او با دسیسه اطرافیان شاه از مقام خود برکنار و به کاشان تبعید شد و به دستور شاه به قتل رسید. قبر وی در حرم امام حسین علیه السلام عقرار دارد.

۲. سید جمال‌الدین آسداآبادی یا سید جمال‌الدین افغانی (۱۲۵۴-۱۳۱۴ق) عالم روشنفکری که برای تقریب مذاهب اسلامی و وحدت اسلامی کوشید و با همین هدف، سفرهایی به مناطق مختلف جهان

## داد و ستد با خداوند متعال

من بر بالای دار شیخ شهید نوری، پرچم استعمار را می‌بینم. آن‌ها خودشان در علم جلو می‌رفتند و این‌جا به دستور آن‌ها بهترین مغزها را به دست خود افراد داخلی می‌کشتند، اما آن‌جا به دانشمندان‌شان یک تلنگر نمی‌خورد. آن‌جا به دانشمندان‌شان -دولت‌های گرگ- می‌گفتند شما تحقیق بکنید و درس بدهید، اداره زندگی شما با ما، دکتر بردن بچه‌های شما، با ما، خرید منزل شما با ما، شما وقت نگذارید برای دکتر و سبزی و ماست و گوشت. آن‌ها این‌گونه عالمان‌شان را مواظبت می‌کردند که پیشرفت کردند. ولی به وسیله این دولت‌های استعماری مغزهای ما را می‌کشتند، نمی‌بردند آن‌جا، همین‌جا می‌کشتند. دارالفنون بعد از کشته شدن امیرکبیر به صورت یک شیر بی‌اشکم و دم درآمد ولی در آن سه سالی که امیرکبیر زنده بود، در تمام رشته‌ها دانشمندان بسیار قوی به وجود آمد. امیرکبیر در این مملکت کارخانه ترمه بافی درست کرد، کارخانه سماور سازی درست کرد، کارخانه قند

→

اسلام و اروپا داشت. او از منتقدان حکومت‌های سلطنتی مانند عثمانی و قاجار بود. هم‌چنین به سیاست استعماری انگلیس در کشورهای اسلامی اعتراض داشت. سخنرانی، انتشار نشریه، تشکیل انجمن و ارتباط و گفتگوی رودررو مخصوصاً با مسئولان حکومتی از روش‌های جمال‌الدین برای انتقال افکار و اثرگذاری بود. درباره موطن، زندگی و تفکر وی بین نویسندگان اختلاف است. میرزا رضای کرمانی از شاگردان او در ایران بود که ناصرالدین شاه را به قتل رساند.

۱. فضل‌الله کجوری، مشهور به شیخ فضل‌الله نوری (۱۲۵۹-۱۳۲۷ق)، از مجتهدان طراز اول در تهران و از پیشروان جنبش مشروطه ایران بود. وی با پشتیبانی آخوند خراسانی، اصل دوم ممتم قانون اساسی مشروطه مبنی بر تشکیل هیئت‌نظار را به تصویب مجلس شورای ملی رساند ولی به دلیل اختلاف با دیگر نمایندگان درباره برخی از اصول ممتم قانون اساسی مشروطه، از مجلس کناره‌گیری کرد و با راه‌اندازی جریانی که مشروعه‌خواهان نام گرفت، اعتراضات شدیدی بر مشروطه‌خواهان و مشروطیت وارد کرد.

۲. سید جلال آل احمد (۱۳۰۲-۱۳۴۸ش) نویسنده و متفکر ایرانی بود. او به خواست پدر روحانی‌اش برای تحصیل علوم دینی به نجف رفت، اما بلافاصله بازگشت. جلال، سال‌ها از اعضای ارشد حزب توده ایران بود، اما از آن جدا شد. اولین تجربه قلمی او ترجمه اثری از سید محسن امین درباره برخی شیوه‌های عزاداری است. از او کتاب‌های داستانی مختلفی نیز منتشر شده است. کتاب‌های خسی در میقات و غربزدگی، از معروف‌ترین آثار اوست. جلال آل احمد در طول زندگی خود، تحولات فکری، مذهبی و سیاسی فراوانی داشت.





درست کرد، کارخانه توپ‌ریزی و اسلحه سازی درست کرد، کارخانه بافت حریر درست کرد. برای همه رشته‌ها هم استاد از بیرون آورد، دانشجو از این‌جا نفرستاد بیرون، گفت دانشجو می‌رود بی‌دین می‌شود و برمی‌گردد کمر مملکت را می‌شکند، اساتید از آن‌جا بیایند. این‌ها زیر نظر خودمان متدین متخصص بار بیایند. با مرگ امیرکبیر کل کارخانه‌هایش هم افول کرد. دارالفنون را هم از بین بردند. اگر این بساطها نبود ما الان در پیشرفتهای علمی خیلی جلوتر بودیم که گوشه‌ای از آن را بعد از انقلاب دیدید. قبل از انقلاب اجازه نمی‌دادند دانشمندان ایرانی بالاستقلال کاری بکنند. هر کس می‌آمد یک هنر صنعتی به کار بگیرد سرش می‌رفت زیر آب، می‌گفتند تصادف بود، سگته کرد، او را می‌کشتند. چه بسیار عمر هدر رفت. به بیسوادی چه مقدار اضافه شد.

### استعمار انگلیس در ایران

این سند الان هست که وزیر خارجه انگلیس به سفیر انگلیس در ایران در ساختمان خیابان فردوسی نوشته من به نایب السلطنه انگلیس در هند دستور دادم سالی یک لک پول بفرستد سفارت. این سالی یک لک را فقط خرج بی‌سواد نگه داشتن ملت ایران کن. اجازه نده مدرسه باز شود، نگذارید این‌ها در رشته‌های علمی وارد بشوند. تمام کشورمان بعد از امیرکبیر چند مدرسه معمولی در تبریز و تهران و اصفهان و شیراز پیدا کردیم. کل مردم ایران را برای تحصیل، مکتب‌خانه‌ای کردند. یا یک پیر زن معلم مکتب‌خانه بود یا پیرمرد. چه چیزی یاد می‌داد؟! نوشتن و خواندن. مهمترین کتابی هم که یاد می‌دادند نصاب الصبیان و گلستان سعدی بود. آن‌ها داشتند هواپیما می‌ساختند، آنها داشتند لوکوموتیو بخاری را به ذغال سنگی و بعد به برقی تبدیل می‌کردند. نسل ما در این‌جا نصاب می‌خواند و گلستان سعدی. آن‌ها داشتند نیروی دریایی قوی با کشتی‌های بیست هزار تن و سی هزار تن و صد هزار تن می‌ساختند، ما این‌جا هزار و چند کیلومتر از خرمشهر تا چابهار ساحل داشتیم، مشغول ساخت قایق بودیم برای آوردن چهار متر پارچه و قوری و استکان قاچاق. با همه ایرادی که بعضی‌ها به انقلاب و به پیروزی انقلاب و به نظام دارند، با همه ایرادها واقعاً چشمشان را باز نمی‌کنند ببینند پیشرفتهای علمی ما در

بیشتر رشته‌ها را، قابل مقایسه با قبل از انقلاب نیست. من تا نوجوان شدم هنوز مناطق دور ایران بچه‌ها مکتب می‌رفتند.

### علت اصلی مخالفت غرب با ایران

اروپا و آمریکا جنگی که با ما دارند بر سر پیشرفت علم است، هیچ علت دیگری ندارد. آن‌ها می‌دانند ما یک عدد بمب اتم هم نساختیم. می‌گویند شما باید به زمان قاجاریه برگردید، این را می‌گویند که گاهی در سخنرانی‌های رهبری یا مقامات کشوری می‌شنوید که زمانه به عقب برنمی‌گردد، این جواب آن‌هاست. می‌گویند شما زندگی‌تان باید مثل زمان قاجاریه بشود، جلوی سواد را بگیرید، جلوی تحصیل را بگیرید، رشته‌های علمی گسترده نشود. به خدا قسم در پاریس پیاده در خیابان می‌رفتم، کسی فهمید ما ایرانی هستیم، با آن آقای که بودم دعوت داشتم برای چند سخنرانی، جلوی ما دو نفر را گرفت یا کنار ما ایستاد. گفت می‌دانید جنگ ما در اروپا و آمریکا با شما ایرانی‌ها بر سر چیست؟ گفتم نه. گفت علم، درب علوم را ببندید، اگر همه چیز را از ما بگیرید کاری به شما نداریم. شما کاری کردید که جز کشور پنجم چهارم ششم می‌شوید، آن قدر عالم می‌شوید و کاری می‌کنید که آن کار را فقط ما چهار تا کشور داریم، شما می‌شوید پنجمی. غلط کردید شدید پنجمی نباید بشوید. ذره‌ای بعد از انقلاب بوی اسلام به مشام نسل ما خورد که باید عالم بشوید، به مشام مردم خورد که «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ»؛ به مشام مردم خورد «الْعِلْمُ الْعِلْمَانِ عِلْمُ الْأَدْيَانِ وَ عِلْمُ الْأَبْدَانِ»؛ بو به مشام ما خورد و داریم نسبت به بعضی از امور می‌شویم کشور چهارم پنجم ششم. این گرگان حسود می‌گویند نه نباید بشوید. گاهی هم تو دهنی به شما می‌زنم که شما چکاره هستید آن طرف آب نشستید برای ما تصمیم می‌گیرید به شما ربطی ندارد.

۱. قال رسول الله ﷺ: طلب العلم فريضة على كل مسلم، ألا إن الله يحب بغاة العلم. (الكافي ج ۱،



## شیوه برخورد حکومت پهلوی با منتقدین

اگر ما زمان شاه، به شما چه روی منبر می‌گفتیم، ده سال زندان بودیم. ما دو سه تا از همین به شما چه ها گفتیم، در محاکمه اول بازجو به من می‌گفت ده سال برای تو کم است، ولی شما ریختید در خیابانها و ما آمدیم بیرون. اگر شما نیامده بودید در خیابانها ما بیرون نبودیم. چیزی نگفته بودیم نه اسلحه کشیده بودیم نه گفته بودیم بالای چشم شاه ابرو است. یکی دو سه تا به تو چه به آمریکا و اسرائیل گفته بودیم. اگر این مسائل استعماری نبود اگر آن جنگ‌های بنیان‌کن و بی‌فایده نبود، چیزی هدر نمی‌رفت، مخصوصاً عمر مردم و نسل ما. نباید الان ده هزار دانشمند نخبه داشته باشیم، باید نصف ملت ما دانشمند و نخبه باشند، اما در این سیصد سال خیلی به ما جنایت شد خیلی استعمار داخلی، استعمار شده داخلی، مجالس ما را هم محدود کرده بود، اصلاً نمی‌گذاشتند اهداف ابی‌عبدالله را که آزادی بشر است، کرامت بشر است، عالم شدن بشر است، روی منبرها بگوییم، اگر چنین منبری را من زمان شاه می‌رفتم، اعدام بودم. آن‌هایی هم که با انقلاب خوب نیستند، آن‌ها هم باید انصاف داشته باشند، گذشته را ببینند، از سیصد سال پیش. الان را ببینند، زمان قاجاریه را ببینند، زمان رضا خان را ببینند، زمان پسر او را ببینند، چه داشتیم! مهمترین نکته بحث امشب همین است که عمر را تباه نکنم، عمل را تباه نکنم، اخلاق را تباه نکنم، حال را تباه نکنم، با همه این سرمایه‌ها دنیایم را از همه جا آبادتر کنم ولی کنار این سرمایه‌هایی که می‌خواهم هزینه کنم یک نیت پاک هم کنم و بگویم الهی برای تو به امید تو.

## اثر نیت

دانشجوی بی‌دین با دانشجوی دین‌داری که وجودش می‌گوید الهی به امید تو برای تو، خیلی در فهم و پیشرفت تفاوت دارد، چون این دانشجوی دین‌دار یار دارد، یارش هم خدا است، پشتیبان دارد، پشتیبان او پروردگار است. من در قم روزها که می‌رفتم به درس، بیشتر اوقات می‌آمدم حرم حضرت معصومه علیها السلام گوشه‌ای می‌نشستم. آن وقت هم قم خیلی

خلوت بود، می‌گفتمم خدایا! فقط به من این نیرو را بده که هر چند سالی که قم درس می‌خوانم، برای تو بخوانم، هدف دیگری نداشته باشم. هم شاگردی‌هایی که با هدف دیگر خواندند، آن‌ها به جایی نرسیدند، الان هم پیر هستند، گاهی من را می‌بینند و می‌گویند ما که چیزی نشدیم. اما اگر آدم برای خدا قدم بردارد، این داد و ستد که کامل مطلب آن را بعداً می‌گوییم، آیه آن هم دو تا است، در سوره فاطر کامل می‌خوانم، خدا می‌گوید ﴿بِجَارَةٍ لَّن تَبُورَ﴾! این داد و ستد نه توقف دارد و نه کسادی دارد و نه سود کم، منفعتی ابدی و دائمی دارد.

### روضه روز یازدهم

حرفم تمام، امشب شب دو نفر است، شب خداست، خیلی پروردگار برای شب و روز جمعه ارزش گذاشته است. ارزشهای شب جمعه و روز جمعه را فرصت نیست برای شما بگویم، اما اگر کسی شب جمعه بمیرد یا روز جمعه، حضرت می‌فرماید آمرزیده شدن او حتمی است، به احترام شب و روز. اگر کسی امشب به خدا بگوید گدای تو هستم، او را رد نمی‌کند، بگوید من را ببخش او را رد نمی‌کند. دومین نفری که امشب شب اوست، وجود مقدس حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام است، از امام مجتبی علیه السلام اجازه می‌گیرند، رسم عزاداری امشب در ایران این است که مصائب حضرت قاسم علیه السلام را می‌خوانند، اما من به خاطر شب جمعه می‌خواهم از وجود مقدس او یاد کنم. این مطلبی که می‌گویم برای روز یازدهم است نه روز عاشورا. مقداری در این مطلب استحسان است که عیبی ندارد. دخترها، خواهرها، بچه‌ها صبح دیدند عمه حالت جستجو دارد. این خانم‌ها، دخترها، بچه‌ها می‌دانند اگر عمه چیزی گم کرده باشد در خیمه‌ها باید گم کرده باشد، خیمه‌ها را هم که آتش زدند و چیز دیگری نمانده است. آن‌جا به دنبال چه می‌گردد. اینها بسیار باادب بودند که نپرسیدند، اما اگر یکی از آن‌ها می‌گفت عمه دنبال چه می‌گرددی چقدر سوزناک جواب



می‌داد! می‌گفت: عمه جان!

گلی گم کرده‌ام می‌جویم او را      به هر گل می‌رسم می‌بویم او را  
اگر پیدا کنم زیبا گلم را      به آب دیدگان می‌شویم او را

بالاخره دیدند عمه به نقطه‌ای را خیره شد اما چیزی پیدا نیست جز یک مشت اسلحه. عمه با یک دنیا ادب نشست و نیزه شکسته‌ها را کنار زد، نمی‌دانم برای شما بگویم یا نه، در بعضی از حرفها خیلی کم طاقت شدم، این مطلب برای امام باقر علیه السلام است نه فقط نیزه شکسته‌ها و اسلحه‌های دیگر، دیدند که عمه دارد قلوه سنگها را کنار می‌زند، چوب شکسته‌ها را کنار می‌زند، مگر برای کشتن یک نفر چقدر اسلحه باید مصرف کرد. او که لبش تشنه بود هفتاد داغ دیده بود او که تمام بدنش زخم بود، چه کردید! چه دلی از زهر علیه السلام سوزانید! چه قلبی از پیغمبر صلی الله علیه و آله آتش زدید! دیدم زیر بغل بدنی قطعه قطعه را گرفت، صدا می‌زد پدرم فدای تو باشد که با لب تشنه سر از بدن تو جدا کردند! پدرم فدای تو بشود که با قلب پر از غصه از دنیا رفتی! پدرم فدای تو بشود که هر چه گفתי یک جرعه آب به من بدهید، آب به تو ندادند!



جلسہ، مقیم

شکوفايي استعدادها





## تفسیر آیه ۲۹ سوره فاطر

با خدا زندگی کردن تجارته است که سود آن دنیایی و آخرتی است و سود آخرتی این تجارت پایان‌پذیر نیست، تمام شدنی نیست. دو آیه از سوره مبارکه فاطر را برایتان قرائت می‌کنم که در این دو آیه لفظ تجارت به کار گرفته شده است. ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ لِيُؤْتِيَهُمُ اجْرَهُمْ وَيزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾؛ سه مسئله در آیه اول مطرح است، از پایان آیه اول استفاده می‌شود که این سه مسئله یک نوع تجارت با خدا است، زندگی کردن کنار خدا است. خدا که به ما احتیاج ندارد، کل موجودات به او نیازمندند. به قول پیغمبر ﷺ عظیم الشأن اسلام، هرکاری هم که دارد برای ما می‌کند از باب فضلش است نه اینکه ما شایسته‌اش باشیم. محبت دارد، مهرورز است، عاشق بندگانش است، شما می‌بینید یک نقاش هنرمند، یک تابلوی نقاشی که می‌کشد، تابلویش را دوست دارد. یک نجار منبت‌کار، صندلی منبت کاری شده را که می‌سازد، ساختش را دوست دارد. ما در عالم کسی را نداریم که سازنده باشد ولی از ساخت خود متنفر باشد. نقاش خارجی است، یکی از کانالهای تلویزیون نشان می‌دهد، آبرنگ در دستش است و تابلو هم مقابلش، هنرمندانه هم کار می‌کند، رودخانه و درخت کاج و سنگ و ابر و آسمان و بعد آن مناظر عالی که به وجود می‌آید و در حال کار

برای ایجاد آن مناظر عالی، اگر از یک روانشناس بپرسید که این نقاش در چه حالی است، می‌گوید در بهترین حال است. نشاط به او دست می‌دهد، لذت به او دست می‌دهد، مستی عقلی و فکری به او دست می‌دهد. دیده‌اید با چه هیجانی کار می‌کند، با چه هیجانی حرف می‌زند، با چه هیجانی نقش را به صفحه می‌زند. شما هر کدامتان هر هنری که دارید به هنرتان علاقه‌مندید این طبیعی است، اگر کسی بیاید به هنر بوجود آوری شما ضرر بزند، خیلی ناراحت می‌شوید، از ضرر زننده نفرت پیدا میکنید. ما همه ساخت خداییم خدا ساخت خودش را دوست دارد. هرکسی به ساخت خدا با دست خودش لطمه بزند و توبه هم نکند، طبق صریح قرآن ظالم و ملعون است. چرا؟ چون تیشه گناه را برداشته و افتاده است به جان این ساختمان ساخته شده خدا.

### توان و استعداد های بالای انسانی

تفسیری را از کتاب فروشی خریدم، برای قرن یازدهم است. این تفسیر در ترکیه در حدود ۵۰۰ یا ۴۰۰ سال پیش نوشته شده است. تفسیر جالبی است، مخلوط از سه زبان فارسی و عربی و ترکی. زمانی که مفسر قلم می‌زده است، گاهی آن ملیت خودش را که ترکی ترکیه‌ای است وارد قلم کرده است. آن که ترک زبان است درک می‌کند، مطالب خیلی خوبی دارد، مطالب بی‌ربط هم دارد، اما خویش بیشتر است. گاهی هم عربی می‌نویسد، گاهی هم فارسی. جالب این است که در ۵۰۰ سال پیش خیلی از اشعار ناب شعرای ایران هم در این تفسیر استفاده کرده است، سنایی، حافظ، سعدی، جلال الدین؛ معلوم است انسان پرکاری بوده است انسان پشت کار داری بوده است. در بیشتر صفحاتش هم یک تک بیت، یک دو بیت، یک چهار بیت آورده است. معلوم می‌شود که این دیوان شعرای ایران کنار دستش بوده و خوب هم مسلط بوده است که کدام شعر را در کنار کدام مطلب برای تأیید مطلب ذکر بکند. بعضی‌ها یک نفرند، برادران جوان، اما وجودشان اندازه صد نفر است. یک نفرند اما به تنهایی ۲۰-۳۰ تا دانشمندان، یک نفر است، شاعر است، عارف است، فقیه است، روایت شناس است، مقاله نویس است، این مربوط به استعداد انسان

است، یعنی خدا به گونه‌ای انسان را آفریده که هر کار مثبتی را بخواهد می‌تواند انجام دهد. لازم هم نیست که سواد انسان خیلی بالا باشد.

### استعداد پیرمرد ۸۵ ساله

اوایل طلبگی ام بود، گاهی پنج‌شنبه، جمعه که از قم می‌آمدم تهران دیدن پدر و مادرم، در این رفت و آمدها رفیق پیدا میکردم. رفیقی پیدا کردم که مغازه‌اش میدان بار بود، میوه فروش بود. یک بار به من گفت که از قم آمدی تهران، ظهری یا عصری یا شبی بیا خانه ما، گفتم اگر وقت کنم می‌آیم، گفت نه حتما بیا، می‌خواهم شخصی را نشانت بدهم که دیدنی است. یک روز رفتم، چون آن شخصی را که می‌خواست نشان من بدهد در خانه خودش زندگی می‌کرد، خانه‌اش بزرگ بود، اذان شد و نماز خواندیم و در حیاط نشستیم. خودش بود و من بودم و آن آقا که پیرمردی ۸۵ ساله. گفت این را می‌خواستم به تو نشان دهم. این پیرمرد وقتی که سر پا بود و حوصله داشت، مغازه‌ای داشت در همین محل و سبزی فروشی می‌کرد. وقتی مشتری‌ها می‌آمدند و می‌خریدند و می‌رفتند و خلوت می‌شد، شعر حفظ می‌کرد. می‌گفت دایی‌ام است و سواد چندانی ندارد. فقط خواندن بلد است و کمی نوشتن برای کارهای مغازه. گفتم بگو شعری برای من بخواند. گفت همین الان که کنار تو نشسته است ۷۰ هزار شعر خوب حفظ است. در چه رشته‌ای؟ چه مرحله‌ای بگویم برایت شعر بخواند؟ هر چه می‌خواهی خودت انتخاب کن. توحید می‌خواهی بگویم توحیدیه بخواند، وصف پیغمبر صلی الله علیه و آله را می‌خواهی بگویم وصف پیغمبر صلی الله علیه و آله را بخواند. وصف عالم طبیعت و بهار و تابستان را می‌خواهی، بگو برایت بخواند. گفتم حالا هر چه خودش دلش می‌خواهد بخواند. این چهار خط شعر محصول اولین باری بود که من ایشان را دیدم. البته بعد که می‌رفتم و می‌خواند - خیلی هم کریم بود - می‌گفتم این شعر را بده، شعر را می‌داد. آدمی نبود که علم را حبس کند. می‌گفت این شعری که برایت می‌خوانم برای یک بنا است، راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام است. مسیح بر فلک و، چون معروف است که خداوند متعال - در قرآن است - نگذاشت یهودیان عیسی علیه السلام را بکشند، دار را گذاشتند ولی آن

## داد و ستد با خداوند متعال

جاسوسی که خبر بودن عیسی علیه السلام را در آن محل به یهودی ها داد و این ها وارد شدند که عیسی علیه السلام را بگیرند، خدا همین جاسوس را درجا قیافه اش را به شکل عیسی علیه السلام کرد، ولکن شُبَّهَ بِهِمْ؛ او را گرفتند و به دار کشیدند؛ هر چه هم می خواست بگوید من عیسی علیه السلام نیستم من از خودتان هستم، خداوند زبانش را بند آورده بود.

### چرا خداوند ما را آفرید؟

جنگ با خدا هیچ وقت پیروزی نداشته، بعدا هم پیروزی ندارد. بهتر این است که انسان با خدا بسازد. جوانی آمد به من گفت خدا ما را برای چه ساخته است؟ گفتم عشقش کشیده است! گفت این دلیل است؟ گفتم بهترین دلیل است. خدا عاشق است، هر چه را که آفریده بر اساس عشق آفریده است. پس براساس چه آفریده؟! دوست داشته، نیاز هم که نداشته است، بازیگر هم نبوده است. دوست داشته آسمانها را خلق کند، خلق کرد، زمین را بیافریند، آفرید. انسانها را بیافریند، آفرید. حیوانات را آفرید، گفتم عشقش کشیده! گفت الان که ما را خلق کرده، چه باید کرد؟ مثلا من دلم نمی خواهد باشم، به او گفتم که اگر ما التماس کنیم به پروردگار، چون ما دلمان نمی خواهد باشیم، ما را سر جای اول مان که نبودیم، یعنی عدم؛ ما را به عدم برمی گرداند، این را گوش نمی دهد. گفت پس ما را آزاد بگذارد هرکاری دلمان خواست انجام دهیم، لذت ببریم در این دنیا، هرگونه لذتی را ببریم و ما را به جهنم نبرد گفتم هر گونه لذتی دلت می خواهد ببری بپر، اما جهنم را می برد، قطعاً! گفت پس چه باید کرد؟ گفتم با او بساز. ما را که بر نمی گرداند به نیستی. اگر هم بگوییم ما هر گناهی دل مان بخواهد می کنیم ما را جهنم نبر؛ می گوید نه من این قرارداد را با تو نمی بندم، بخواهی جفتک بیندازی تو را به جهنم خواهیم برد! بهترین راه این است که چون ما را خلق کرده با او بسازیم. خوب خدایی هست اگر با او بسازیم. دنیا می خواهی در قرآن می گوید به تو می دهم، ﴿وَمَنْ كَانَ يَرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا فَلْيَؤْتِهَا﴾؛ آخرت می خواهی به



تو می‌دهم، ﴿مَنْ كَانَ يَرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ﴾؛ همسر خوب می‌خواهی بگرد مشورت کن، به تو می‌دهم. بچه خوب می‌خواهی، واقعاً می‌خواهی؟ خانه‌ات را از گناه و ماهواره نگهدار، من بچه به تو می‌دهم، کانال‌های فساد را نبیند. خودت هم که می‌روی به مجالس علم او را با خود ببر. من هم کمک می‌کنم خوب بزرگ شود. پول حلال می‌خواهی به تو می‌دهم، چون ضمانت کرده‌ام مشکل در زندگی ات بیفتد حل کنم، هر قفلی را برایت باز می‌کنم، همه کاری می‌کند برای ما.

### شعر برتری امام علی علیه السلام بر حضرت عیسی علیه السلام

مسیح را می‌گویند خدا از دست یهودی‌ها نجات داد و برد در یک مقامی بنام مقام چهارم در این عالم، من نمی‌دانم چیست ولی این شاعر می‌گوید مسیح بر فلک و مرتضی علی به تراب، این داستانی دارد؛ روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله در کوچه می‌رفتند، آن زمان همه خاک بود. دیدند امیرالمؤمنین علیه السلام کنار دیوار در کوچه خوابشان برده است. کنار امیرالمؤمنین علیه السلام نشست آرام گفت یا ابا تُراب؛ این لقب را پیغمبر صلی الله علیه و آله به حضرت امیر علیه السلام داد. ابا تراب یعنی پدر خاک و واقعا هم پدر خاک هستند. خاک می‌دانید چیست؟ انبار رزق پروردگار برای کل موجودات زمین. به علی گفت تو پدر این انباری؛ اگر کره زمین تا روز قیامت میلیاردها گرسنه و تشنه را سیراب و سیر می‌کند؛ تو تمام عالم را می‌توانی سیراب و سیر کنی. می‌گوید مسیح بر فلک و مرتضی علی به تُراب، دلم ز آتش این غصه بس که بود کباب، سؤال کردم از این ماجرا ز پیر خرد، که چرا حضرت مسیح در مقام چهارم عالم بالاست و علی با این عظمتش روی خاک است؟ سؤال کردم از این ماجرا ز پیر خرد، چو غنچه لب بگشود و داد جواب، که قدر هر دو به میزان عقل سنجیدند، علی گران تر از او بود در همه ابواب، بماند کفه میزان مرتضی به تراب، هر طرفش سنگین تر باشد خب می‌آید پایین، به آسمان چهارم مسیح شد پرتاب. آدم با این استعداد، یکی استعداد دارد



## داد و ستد با خداوند متعال

می‌شود پیغمبر ﷺ، یکی استعداد دارد می‌شود امام، همه انسان‌ها استعداد دارند! من باید بگویم یک نفر استعدادش را درست خرج می‌کند می‌شود پیغمبر ﷺ، درست هزینه می‌کند می‌شود امام، در مقامات پایین‌تر، شخصی استعدادش را درست هزینه می‌کند می‌شود ابن سینا، یکی می‌شود ابن رشد، یکی می‌شود کندی، یکی می‌شود صدر المتألهین. در خارجی‌ها هم همین گونه است، یکی استعدادش را خوب خرج می‌کند می‌شود انیشتین، استعدادش را خوب خرج می‌کند می‌شود کُخ، استعدادش را خوب خرج می‌کند می‌شود پاستور، خوب خرج می‌کند می‌شود آلکسیس کالر فرانسوی. این‌ها نابغه‌های غرب‌اند.

## استفاده از استعدادها حتی در کهن سالی

یکی هم خانه‌های این استعدادها را با کلنگ گناه خراب می‌کند. ۷۰ سال در دنیا زندگی می‌کند به جایی نمی‌رسد، به درد هیچ چیزی هم نمی‌خورد. این آدم وقتی که ازدواج هم می‌کند مزاحم است، بچه‌دار هم که می‌شود مزاحم است، زنده بودنش مزاحم است، مردنش هم مزاحم است. چرا عده‌ای این گونه رفتار می‌کنند؟ چرا با کلنگ معصیت، با کلنگ اعتیاد، با کلنگ روابط نامشروع به جان ساختمان انسانیت‌شان می‌افتند؟! به خدا قسم در روستایی، شبی یکی از اهالی گفت برویم به خانه ما من مهمانی دارم که بعد اور امیبینی. رفتم خانه‌اش مهمانی داشت که ۹۰ سالش بود. سه چهار دفتر قطور هم در کیسه، ساک نبود کیف هم نبود در کیسه متقالی کنار این مهمان بود. در خانه این دهاتی، هر اتاق و ایوان یک شعله برق داشت آن هم یک لامپ کم نور، فقط همان مقدار توانش می‌رسید. یکی از این چیزهایی که از این آدم ۹۰ ساله دیدم، چراغ‌های ایوان را که خاموش کردم تا بخوابیم، قبل از خواب شروع کرد به مطالعه کردن زیر نور هشتم و نهم ماه، بدون عینک می‌خواند. گفتم چراغ را روشن کنم برایتان، گفت نه در نور ماه می‌خوانم. این برای وقت خوابش بود. اما وقت نشستن مان بعد از نماز مغرب و عشاء صاحب خانه به من گفت این پیرمرد ۹۰ ساله شعرهای خوبی گفته است. برای خودش است. می‌خواهی بگویم تا بخواند؟ گفتم بگو بخواند! گفت آقا برای این مهمان من شعر بخوان؛ ایشان قم



درس خوانده است. هر شعری خودت می‌خواهی انتخاب کن. گفت این دفترهای کنار دست من ۲۰۰ هزار شعر دارد، همه را هم خودم گفتم. البته بخشی‌اش را چاپ کرده بود. از کیسه درآورد و داد به من و الان آن‌ها را دارم. گفت این دفترها را بردار باز کن و هر جا آمد بگو من برایت بخوانم. گفتم مگر شما ۲۰۰ هزار خط را حفظید؟ گفت بله این کاری نیست برای یک انسانی که ساخت خداست، و دارای استعداد است. دانشمندان می‌گویند مغز هر انسانی گنجایش حفظ کردن ۴۰ میلیون صفحه کتاب علمی را دارد. ما چقدر کار کردیم تا به الآن؟ ما با عمرمان چه کاری انجام دادیم؟ به نظر من برای هیچ کدامان هم الان دیر نیست. بقیه عمر را غنیمت بدانیم، با خدا زندگی کنیم.

### غضب الهی از انسان‌های گمراه کننده

هر کاری می‌خواهید بکنید بگویید پروردگارا برای تو. اگر کسی به ساختمانی که خدا ساخته دست بزند، فکر کنید انسان یک پیچ گوشتی قوی بردارد و برود صندلی منبت کاری شده نجار را زخمی کند و فرار کند، بعد نجار ببیند؛ چقدر داغ به دلش می‌آید! آدمی تابلوی نقاشی کمال الملک را جلوی خودش برود چاقو بکشد، خب معلوم است که سازنده چقدر رنجیده خاطر می‌شود. واقعاً می‌خواهید خدا از میلیاردها عناصری که در خلقت جمع کرده، به صورت نطفه در صلب پدر، فرستاده است به رحم مادر، بعد هم رشد داده، تا اینکه جوانی ۲۰ ساله ۲۵ ساله شده است؛ که نتیجه عناصر عالم آفرینش است! این باید تبدیل به یک منبع خیر، برکت، دانایی، کرامت، شرافت، بزرگواری بشود، با کلنگ گناه خودش به جان خودش بیفتد، تمام استعدادها را نابود کند. چه نفرتی خدا از دست این آدم پیدا می‌کند؟ این برای جایی است که کسی خودش خود زنی کند. اگر کسی از بیرون انسان را بزند، یعنی بیاید انسان را گمراه کند، بی راه کند، بی‌دین کند، اهل گناه کند، مثل آدمی که پیچ گوشتی برداشت برد صندلی منبت کاری را بهم ریخت، مثل او است. که آمده آدرس گناه داده است، گناه تعلیم داده است، از درس خواندن او را انداخته است، خانواده او را رنجیده خاطر کرده است؛ خدا به این مخرب باید بگوید جناب دستت درد نکند. در هر دو



## داد و ستد با خداوند متعال

صورت آدم ملعونی است. الإنسان، این روایت از پیغمبر ﷺ است، در همان تفسیری دیدم که در قرن یازدهم نوشته شده بود! «الإنسان بنیانُ الله»؛ هر انسانی ساختمان پروردگار است. «ملعونٌ من هدمَ بنيانه»؛ از رحمت خدا دور است کسی که این ساختمان را تخریب کند.

این ساختمان، ساختمانی است که از آن می‌شود مخترع ساخت. دانشمند ساخت! شاعری مثل سعدی و حافظ که هر دو هم یتیم بودند و دیگری بزرگشان کرد ساخت. می‌شود ابن سینا و انیشتین ساخت، یا خودم خودم را بسازم، یا یک دلسوزی مثل پدرم، معلمم، استاد دانشگاهم، مرا بسازد. اگر در این حسینیه‌ها مسجدها این ساختمان سازی شروع بشود چقدر عالی می‌شود! هرکسی توان دارد، بنای عقل، بنای انسانیت، بنای هنر مثبت، روی این ساختمان خدا و این استعدادها بسازد، ما چه کشوری پیدا خواهیم کرد! مسجدها نباید بی‌کار باشند، حسینیه‌ها نباید بی‌کار باشند، پولدارها هم نباید بخیل باشند، همه باید دست به دست هم بدهند.

## هیچ وقت برای استفاده از استعداد دیر نیست

بنده دوستی دارم، که در زمان شاه شغل پستی داشت، که خود ماها وقتی اسم این شغل را می‌شنیدیم متنفر می‌شدیم، شاغلان آن شغل را بیشتر مردم می‌گفتند دزد هستند، راست هم می‌گفتند، انسان‌های زور بگیر و ظالم و لباس هم به تن داشتند. او هفت هشت ده سال بود که در این شغل رفته بود، اما پاک بود درست بود، یک بار به من گفت، از شهر جنوبی استان خراسان، با آن اتوبوس‌های ۵۰ سال پیش که ۶۰ کیلومتر بیشتر سرعت نداشتند، تمام جاده‌ها هم خاکی بود و بد، گفت داشتم می‌آمدم به سمت مشهد، چون خانه‌یمن آن‌جا بود. کسی در اتوبوس با من حرف نمی‌زد، چراغ‌های داخل اتوبوس هم خاموش بود و فقط چراغ‌های رو به جاده روشن بود. به فکر فرو رفتم؛ گفتم این شغل است که تو داری، این شغل بی‌آبرویی است، مردم ارزشی برای این شغل قائل نیستند. - الان آن شغل نیست- تو واقعا آفریده شدی برای سکون؟! یعنی هیچ رشدی نکنی?!





کمالی به دست نیآوری؟! بالاتر نروی، بهتر نشوی؟! گفت فلانی من تا مشهد مثل آن شب تلخ در زندگی ام نبود، وقتی که بیدار شدم و می دیدم در ظلمت زندگی میکنم. وقتی ماشین رسید به مشهد و ما پیاده شدیم و رفتیم خانه و خوابیدیم و خستگی مان رفع شد، صبح آمدیم بیرون و گفتیم چه کار کنیم که ما کنار خدا برای بندگانش اثرگذار باشیم. آن علم لازم را که ندارم، پول هم که ندارم، درآمد هم که ضعیف است می خواهم این شغل را هم قطع کنم و بروم آنجایی که باید بروم بگویم آقا من ادامه شغل نمی دهم. رفتیم و گفتم ادامه نمی دهم و آمدم بیرون. چه کار کنم که حالا رشد کنم؟ به قول من خورشید بشوم بتابم. فکر کردم، گفت روحانی سیدی در شهر ما بود که آدم با سواد بود، آدم با برکتی بود، آدم دلسوزی بود. گفتم بروم دست روی دست او بگذارم. آمدم و گفتم آقا من می خواهم کنار تو باشم، آدم قانعی هم هستم، می خواهم بیایم مسجد پشت سر شما نماز بخوانم. این آخوند هم خیلی راحت ما را قبول کرد. ما به آن مسجد رفت و آمد داشتیم تا هفت هشت ده رفیق پیدا کردیم. به آن ها گفتم شب جمعه به شب جمعه در جیب تان را باز کنید هر چقدر می توانید به من پول دهید. گفت پولها را گرفتیم، بعد شروع کردم به گشتن، فقیرترین خانواده های یتیم را پیدا کردم. با همان پولها ۵ خانواده یتیم را که گلیم پاره زیر پایشان بود، تشک و لحاف نداشتند، کفش نداشتند، سرپرستی آن ها را شروع کردیم. شبی که برای من داستان را تعریف می کرد گفتم الان چند خانواده زیر نظرت است؟ گفت از آن سالی که شروع کردیم تا به حال ۱۰ هزار خانواده هستند؛ از آن زمان به بعد ده سال به ده سال این یتیم ها بزرگ شدند، هر کدام علاقه به دانشگاه داشتند فرستادم دانشگاه، الان صدها دکتر دارم، مهندس دارم، مکانیک دارم، تاجر دارم، همه به من میگویند بابا. همان خانواده ها الان جزء کمک دهندگان خوب به مؤسسه ایتام ما است. ده هزار خانواده یتیم را ما بزرگ کردیم، یک عده شان طلبه شدند، نویسنده شدند، پیش نماز شدند، تمامشان هم با ما در ارتباطند و به نوبت، شب های جمعه می آیند، ماشین هایشان را پر از برنج و گوشت و روغن و چایی و قند و شکر و لباس می کنند و می برند درب خانه ایتام جدید. این ها که دیگر الان ایتام نیستند. یک نفر با شغلی پست.

استعداد در همه هست، شانس پیش همه هست، هیچ کس در این عالم بی‌شانس نیست. بهترین راه این است که انسان خودش را، فکرش را چشمش را، گوشش را، زبانش را، کسبش را، هزینه پروردگاری کند که خزانه‌اش بی‌نهایت است. چگونه؟ آیه بیان می‌کند، ان شاء الله جلسه بعد، ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ لِيُؤْتِيَهُمُ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾؛ این شکور هم یک معنی خیلی جالبی دارد.

### روضه حضرت علی اصغر

عجب زندگی‌ای را ابی‌عبدالله علیه السلام هزینه خدا کرد! فکرش را، زبانش را، مالش را، جانش را، بچه‌هایش را. وقتی که از کنار خیمه می‌خواست برود به میدان، گفتند یک بچه برای شما به دنیا آمده، بچه هفت هشت دقیقه بود به دنیا آمده بود. فرمود بیارید ببینمش، بیرون خیمه آوردند، لب مبارکش را گذاشت در گوش بچه اذان و اقامه بگوید، با تیر زدند بچه را، بچه یک روزه. تا نوبت به این شش ماهه رسید. اگر شش ماهه شیر داشت که نمی‌بردش به میدان، شیر نداشت. بچه را بغل گرفت، مفصلش را نوشته‌اند، لباس پیغمبر صلی الله علیه و آله را پوشید، که وقتی می‌رود مردم خیلی‌هاشان زمان پیغمبر را دیده بودند، که بدانند برای جنگ نیامده، حمله نکنند، کاری دارد. با لباس پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده، زره به تن ندارد، شمشیر بر نداشته است، نیزه بر نداشته است. احتمال می‌دهند بعضی‌ها که بچه را زیر یک پارچه گرفته بود که جلوی لشکر نشانش بدهد. شما گل را با شاخه دیدید، اول صبح، چقدر راحت گل روی شاخه عمودی می‌ایستد، اما ده یازده صبح که آب شاخه تمام میشود نمیتواند دیگر گل را نگه دارد، گل می‌افتد. بچه طاقت نگه داشتن سرش را نداشت، بچه چقدر آب می‌خواست، همه می‌دانید که بچه شش ماهه چقدر آب می‌خواهد! صحبت آب تنها نبود، مادر در خیمه دلش شاد بود که حالا ابی‌عبدالله علیه السلام بچه‌ام را می‌برد و به این



یکی رحم می‌کنند، چون بچه من که قصد جنگ ندارد، دست شمشیر گرفتن ندارد، حتما کاری با او نمی‌کنند. بچه را بلند کرد، غم مخور ای آخرین سرباز من، غم مخور ای بهترین همراز من، غم مخور ای کودک خاموش من، قتلگاهت می‌شود آغوش من، غم مخور ای کودک دُردی کِشم، من خودم تیر از گلویت می‌کشم، در حرم گریه نکن از بهر آب، من خجالت می‌کشم از رباب؛ وقتی که بچه را روی دست بلند کرد نمی‌توانست سرش را روی گردن نگه دارد سر روی شانه افتاد، تیری که هدف گرفتند «فُدْبِخِ مِنْ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ»، از گوش تا گوش علی را برید، خونش را گرفت به آسمان می‌ریخت؛ می‌گفت خدایا این مردم به کوچک و بزرگ من رحم نکردند، چه دعای عجیبی هم کرد، گفت خدایا این شهید شش ماهه را ذخیره قیامت من قرار بده.



جلسہ ہشتم

مصلحت و ضرر انسان



## بعثت انبیا در چه راستایی است؟

همه انبیای خدا از آن‌هایی که نزدیک هزار سال طبق قرآن بین مردم بودند تا جوان‌ترین پیغمبران که حدود سی تا سی و سه سال‌شان بود، بنابر آماری که از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است تعدادشان صد و بیست و چهار هزار نفر بوده‌اند و ائمه طاهریں که مبلغ دین خداوند متعال و فرهنگ پاک انبیای الهی بودند و حکیمان بزرگ الهی مانند لقمان که یک سوره قرآن به نام اوست و اولیای الهی که در قرآن بدون نام مطرح هستند، ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ همه به این دلیل مبعوث به رسالت شدند و دارای مقام امامت و ولایت شدند که با زحمات‌شان، با تبلیغات‌شان، با محبت‌های‌شان، با اخلاق‌شان، همه مردان و زنان الهی شوند، برای خدا شوند، و به عبارت عربی «لله» شوند تا مدتی که در دنیا زندگی می‌کنند و مدتی که در برزخ به سر می‌برند، برزخ عالمی که قرآن در سوره مؤمنون اسم می‌برد ﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ هم چنین در مدت بی‌پایانی که در قیامت هستند از فیوضات الهی، رحمت خداوندی و الطاف پروردگار بهره‌مند شوند. یک لحظه، یک روز، یک شب، یک هفته، یک سال، یک عمر ضرر نکنند آن هم ضررهایی که گاهی قابل جبران نیست و قابل پر کردن خلأهای آن ضررها نیست.

۱. یونس: ۶۲

۲. مؤمنون: ۱۰۰



## ضرر غیر قابل جبران

گاهی بر بالین بیمارهایی رفتم که نمی‌شناختمشان. زمانی در یک شهری تصمیم گرفتم بروم اتاق به اتاق بیماران را عیادت کنم. به این گونه آدم‌هایی برخورددم که به تقصیر ضرر جسمی کرده بودند و به تقصیر ضرر معنوی کرده بودند، این طور که خودشان می‌گفتند این ضرری که به ما وارد شده و با دست خودمان هم وارد شده قابل جبران نیست. کاری را کسی نباید می‌کرده است، دلسوزها گفتند انجام نده ولی گوش نداده است، بعد جریمه‌اش را دیده. جریمه‌اش این بوده که نخاعش به صورتی قطع شده بود که با شکم روی تخت بیمارستان بود. نمی‌دانم وضعیت چگونه بود دکتر بالای سرش نبود توضیح بخواهم. می‌گفت بیست سال است روی شکم افتاده‌ام، کاملاً هم ناامیدم کرده‌اند، گفتند امکان درمان و علاج تو در هیچ کجای دنیا نیست. این خسارت و زبانی غیر قابل جبران است.

## پاسبانی که نتوانست ضررها را جبران کند

در همان بیمارستان به اتاقی رسیدم که پیرمردی حدود شاید هشتاد و پنج ساله روی تخت بود، به خودش بد می‌گفت. به او گفتم -پدر!- خدا بدگویی را دوست ندارد، ناسزا را دوست ندارد، به خودت فحش نده. گفت حقم است، چرا حقت است؟! گفت من شانزده سال در این شهر مامور خشن و عصبانی حکومت رضاخان بودم. گفت به مردان و زنان زیادی برای خوش آمدن حکومت رضاخان یا مقام بالای سرم ظلم کردم، ظلم‌های سنگینی در آن شانزده سال با اشک چشم، با سوز دل، مردان ستم‌دیده، زنان ستم‌دیده، به خصوص زنان باوقار و متینی بودند که من با کتک زدن چادر از سرشان می‌کشیدم، موهایشان را می‌کشیدم، لگد می‌زدم، این‌ها نفرین کردند به من. می‌گفت هر چی عذاب در دنیا ببینم حقم است، کم دیدم، از آخرتم هم خبر ندارم. مقداری شروع کردم او را دلداری دادن که آماده‌اش کنم راهنمایی شود برای توبه کردن، از من هم عصبانی شد، گفت نمی‌خواهد با من حرف بزنی از بالای سر من برو.





## توبه نکردن عبدالملک بن مروان<sup>۱</sup>

این داستانی که می‌گویم - کوتاه هم هست - دقیقاً برای شصت سال پیش است. در روز اربعین در مسجد محله ما صبح جلسه بود و من هم رفتم شرکت کردم. مهمترین واعظ آن زمان که خیلی هم به دین خدمت کرد، بعد هم که من طلبه شدم و منبری شدم ده سالی با او هم منبر بودم، این قضیه را ایشان نقل کردند، آن وقت هم من یک بچه ده ساله بودم، فضایی برایم نبود که بعد از منبر بپرسم این داستان برای چه کتابی است. بعد خودم کتابهایی را که حدس می‌زدم این داستان را نقل کرده‌اند دیدم و پیدا نکردم. ولی او آدم خیلی دقیقی بود بی‌مدرک حرف نمی‌زد. ایشان می‌گفتند در منطقه شام عبدالملک بن مروان که یکی از غاصبان حقوق مردم و حقوق ائمه طاهرین، سال‌ها حاکم کشور بود و بدترین استاندارها را داشت. یکی از استاندارهای او که خیلی آدم خبیث و خطرناکی بود در احوالاتش نوشته‌اند مدتی که استاندار بود، چند هزار نفر را به ناحق کشت، یعنی یک مقتول با دلیل نداشت. به شکایت مردم هم عبدالملک مروان رسیدگی نمی‌کرد. در سن هشتاد سالگی در شام احساس کرد زمانش دارد تمام می‌شود، یعنی به مرگ دارد نزدیک می‌شود، کاخ با عظمتی داشت که از خون دل مردم و به قیمت فقیر شدن مردم و غارت شدن حق مردم، ساخته شده بود. بالای کاخ یک اتاقی ساخته بودند که از چهار طرف، شهر دمشق پیدا بود. شهری که روزگاری بهترین آب و هوا و کشاورزی و گلستان و باغستان را داشت. گاهی می‌رفت بالا و تکیه می‌داد و برایش میوه می‌آوردند، غذا می‌آوردند، به قول خودش در این اتاق صفا می‌کرد، وقتی حس می‌کند که مرگش نزدیک شده دستور می‌دهد بستر خواب من را ببرید و در آن اتاق پهن کنید. فرض بکنید شش

۱. عبدالملک بن مروان (۲۶-۸۶ق)، پنجمین خلیفه اموی که پس از مرگ پدرش مروان بن حکم در سال ۶۵ هجری به خلافت رسید و ۲۱ سال خلافت کرد. دوران حکومت او با شورش‌های درونی و جنگ‌های خارجی روبرو بود، اما او توانست مخالفان داخلی را سرکوب کند و بر دشمنان خارجی پیروز شود. عبدالملک بن مروان، مناطقی را در آفریقا تصرف کرد و به محدوده خلافت خود افزود. در روزگار وی، خانه‌ی خدا توسط منجنیق تخریب شد. وی با نصب حجاج بن یوسف ثقفی به عنوان حاکم کوفه، شیعیان را شدیداً تحت فشار قرار داد. امام سجاده علیه السلام در دوره او زندگی می‌کرد.

هفت دقیقه دیگر مانده بود که جانش را بگیرند، -ایشان نقل می‌کردند از آن کتاب که خودشان دیده بودند- از توی این اتاق نگاهی به مشرق دمشق انداخت، نگاهی به مغرب، شمال و جنوب، گفت خدایا عمرم دارد تمام می‌شود، نفسم به شماره افتاده، دلم می‌خواهد از مدت حکومتی که داشتم توبه کنم، چون پر از جنایت بود و ظلم، اما چون قلبا از توی خدا بسیار متنفر هستم توبه نمی‌کنم و مرد. این خسارت چگونه قابل جبران است؟ این ضرری که کرده چگونه قابل جبران است؟ اگر مرد و زن و جوانان، همین حرف انبیا و ائمه علیهم‌السلام و اولیا را گوش بدهند. برای خدا باشید برای خدا شوید برای خدا به دنبال دنیا بروید، برای خدا دنبال علم بروید، برای خدا دنبال تجارت بروید، برای خدا دنبال کار صنعتی بروید، در نتیجه کل عمرشان می‌شود عبادت، کل عمرشان می‌شود حلال‌آور، کل عمرشان می‌شوند منبع خیر، منبع کرامت، می‌شوند پشتوانه عالی برای خانواده‌ی‌شان، برای مردم محله، برای یک شهر، برای یک کشور.

### خودکشی، نتیجه دوری از خدا

کنار خدا زندگی کردن یعنی هر کاری می‌خواهند بکنند ابتدا به دست بیاورند خالق من، رازق من، همه کاره من به این کار من راضی است یا نه، اگر نیست نرم به دنبالش، اگر هست به عالی‌ترین وجه و با تمام قدرت بروم به دنبالش. خداوند متعال بهترین کارگردان است، به قول قدیمی‌ها خدا بهترین در و تخته جورکن است. اگر خداوند متعال وکیل آدم باشد، مدافع آدم باشد، آدم خودش را به او واگذار کند، نه اینکه ذره‌ای از دنیای آدم کم نمی‌شود بلکه خیلی هم خوب می‌شود. بیشتر مردم دنیا جاده اصلی را گم کرده‌اند، خاکی می‌روند و به هیچ جا نمی‌رسند. بیشتر مردم کره زمین گرفتارند، خارجی‌ها وقتی در مضیقه و گرفتاری و گره غیر قابل باز شدن قرار می‌گیرند -به نظر خودشان، گره غیر قابل باز شدن وجود ندارد مگر این که کار از کار بگذرد و آدم خسارتی به خودش بزند که دیگر قابل جبران نباشد- خودکشی می‌کنند، می‌گویند باشیم برای چی؟ به چه درد می‌خورد این زندگی؟



## سعادت، نتیجه همراهی با خداوند

اما انبیای خدا که در نهایت گرفتاری‌ها بودند از خداوند متعال درخواست مرگ نکردند، آرام زندگی می‌کردند مطمئن زندگی می‌کردند، رنج‌هایی هم که از سوی مردم به آن‌ها می‌رسید، تحمل می‌کردند، چون یقین داشتند پروردگار مهربان عالم پشتیبان آن‌هاست، یار آن‌هاست، تکیه‌گاه آن‌هاست. پیغمبر ﷺ روزی بر بالای منبر بودند و راجع به حرام مالی صحبت می‌کردند، خیلی نرم با محبت و با عاطفه، زبانشان همیشه این بود، چه زبان عالی است زبان محبت و زبان عاطفه! زبان نرمی داشتند و با زبان نرم و محبت و عاطفه مردم را نصیحت می‌کردند. از جمله مسائلی که محور گفتارشان بود دزدی بود، می‌فرمودند مال مردم برای مردم است، مال مردم را نبرید، دزدی نکنید، حرام است، لقمه حرام طبق قرآن آتش است، نه با کنایه بلکه صریح قرآن. مثلاً یکی از موارد مال حرام خوردن مال یتیم است، پروردگار می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾؛ آن کس که مال حرام می‌خورد در واقع آتش می‌خورد، فکر می‌کند چلو کباب می‌خورد، اشتباه می‌کند. جوانی از وسط جمعیت بلند شد گفت یا رسول الله ﷺ شغل من دزدی است، خیلی هم در دزدی کردن هنرمند هستم، با این حرفهایی که شما زدی من دلم می‌خواهد توبه کنم و برگردم، درست شوم، بروم به دنبال مال حلال. واقعا خوش به حال گنهکاری که پند خدا، پند انبیا راه نصیحت اولیا را همان جلسه اول بشنود. عوض شود.

## معنای تسویل

مطلبی راجع به گنهکاران در قرآن است که گنهکاران گاهی دچار تسویل<sup>۲</sup> می‌شوند، یعنی گناه می‌کنند و می‌گویند فعلاً وقت داریم، الآن که جوانیم و بعداً توبه می‌کنیم، عرب اسمش را می‌گذارد تسویل. چه کسی به حضرت عالی ضمانت داده که بعداً می‌مانی که توبه کنی. شاید آمدی پریش برقی خانهات را درست کنی و برق گرفت و مردی. در شهر

۱. نساء: ۱۰.

۲. ﴿إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ﴾ (محمد ۲۵)

اتفاق زیاد می‌افتد، شاید با موتور بروی در نم اول باران شر بخوری و سرت بخورد روی آسفالت از دنیا بروی. با ماشین تصادف کنی، سگته کنی. ما زمان مردنمان را که نمی‌دانیم. اتفاق افتاده روی منبر داشتم سخنرانی می‌کردم، مستمع سرش کج شده و بعد دیدند دارد می‌افتد، من هم روی منبر بودم، آمدند کنارش کشیدند دیدند مرده است. کامل یادم است که شب بیست و یکم در محله ما واعظ خیلی خوبی دعوت شده بود برای احیاء گرفتن، پنج دقیقه سخنرانی کرد - منبر هم چهار پله بود - پنج دقیقه و بعد مرد و از بالای منبر افتاد پایین. تاریخ مرگ را به ما ندادند، ﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾؛ هیچ کس نمی‌داند کجا و کی می‌میرد. در محله ما یک ختم خیلی شلوغی بود، نتوانستند واعظی پیدا کنند، به پیش نماز مسجد که از دوستان خوب من هم بود گفتند آقا شما حاضر هستید ختم را منبر بروید، گفته بود بله. آدم باسوادی هم بود، دوستانی که آنجا بودند می‌گفتند چه منبر پاکیزه‌ای رفت، روضه خواند، دعا کرد، بلند شد پایش را از پله منبر گذاشت آمد پایین، یک پایش رسید روی زمین یک پایش روی پله بود همانجا مرد، واعظی که برای مرده‌ای سخنرانی می‌کرد.

### توبه دزد

عقب انداختن توبه اصلاً صلاح نیست، چون ممکن است آدم به توبه نرسد به مرگ برسد، اما با خدا زندگی کردن چقدر شیرین است، گفت یا رسول الله ﷺ خیلی دوست دارم توبه کنم، فرمود توبه دزد خاص است، گفت چیست؟ فرمود توبه تو استغفرالله و گریه و دعای کمیل و دعای عرفه و زیارت نیست، شما خانه‌هایی را که دزدیدی اگر می‌دانی مقداری را که دزدیده‌ای برو و پس بده، اگر نمی‌دانی جیب هر کسی را که در راه بریدی به نیت او به خانواده مستحق صدقه بده، خدا گناه تو را می‌بخشد. گفت چشم، همین امروز می‌روم اموال را پس می‌دهم، آن‌هایی را هم که نمی‌شناسم از جانبش صدقه می‌دهم. در مدینه که ثروت زیادی نبوده است، چهار تا فرش بوده، دو تا گوشواره بوده و چهار تا انگو، این



کارها را انجام داد. گفت حالا روزه بگیرم، روز اول روزه گرفت، پول نداشت به پیغمبر ﷺ هم گفته بود دیگر دزدی نمی‌روم، با آب افطار کرد. روز دوم، روز سوم. گفت ما که چیزی نداریم، داریم ضعف می‌کنیم، امشب هم یک دزدی برویم، فعلا روزه‌ی مان را با دزدی افطار کنیم بعد ببینیم چه می‌شود، چون وقتی پای ضرورت در میان باشد به مقداری که نمیرم اگر از مال مردم بردارم و بخورم یا از گوشت حیوان مرده بخورم عیبی ندارد. اذان را گفتند و پیغمبر ﷺ هم نمازش را خوانده و هوا هم تاریک شده بود. به کوچه آمد و یک خانه را در نظر گرفت، رفت وارد آن خانه شد. در اتاق اول خانه که آمد دید عجب سفره‌ای، عجب شامی، خیلی عالی است این سفره. نشست، گفت صاحب‌خانه هم اگر آمد اگر آرام بود می‌گوییم ما آمدیم دزدی حالا خودت یک چیزی به ما بده برداریم برویم، اگر خواست دست به گریبان شود ما جوان هستیم زور داریم می‌زنیم، مالش را برمی‌داریم و می‌رویم. نشست سر سفره گفت نه، تو به پیغمبر ﷺ خدا قول دادی، پاشو برو. دزد هم دزدهای قدیم‌ها خیلی دزدهای خوبی بودند، مرد بودند، بلند شد و وقتی می‌خواست بیاید بیرون دید در این خانه فقط یک خانم جوان است که جای خوابش را انداخته و می‌خواهد بخوابد، گفت زودتر بروم که من را نبیند. صبح آمد نماز، پیغمبر ﷺ سلام نماز را که دادند مردم دیدند خانمی باوقار و بادب، متوسط از نظر سن، سی و پنج ساله به رسول خدا سلام کرد. گفت آقا من خانه دارم، اثاث دارم، پول دارم، زندگی دارم ولی شوهر ندارم، می‌شود من را شوهر بدهی؟! فرمود بله، ازدواج هم زمان پیغمبر ﷺ خیلی آسان بود، گفت می‌شود من را شوهر بدهی! هفت هشت نفر از این نمازخوان‌ها گفتند آقا ببینید با ما شوهر می‌کند، ما با او ازدواج می‌کنیم. پیغمبر اکرم ﷺ فرمود نه، من خودم باید شوهر برایش انتخاب کنم. نگاهی به دزد کردند و فرمودند بیا جلو، زن که نداری رفیق؟ رفیق دو سه روز پیشمان. گفت نه. بین این را می‌پسندی؟ گفت آقا دیگر از پسندیدن بالاتر رفتیم زن به این مفتی، خانه دارد زندگی دارد، اثاث دارد ما هم که چیزی نداریم، بخوان عقد ما دو نفر را تا سریع برویم. فرمود بشین تا بخوانم، به خانم فرمود این را می‌پسندی گفت هر چی شما پسندی من او را می‌پسندم. خداوند متعال یار انسان

## داد و ستد با خداوند متعال

است، انسان با خدا زندگی کند. خدا پشتمانه انسان است. یاری مثل خداوند متعال در این عالم پیدا نمی‌شود. ما خداوند متعال را امتحان نکردیم، آزمایش نکردیم. ما هنوز تردید داریم که کمکمان می‌کند یا نمی‌کند. شک داریم.

هر دو را عقد کرد و گفت بروید. آمدند خانه. خانم گفت که چه می‌خواهی؟ گفت سه شبانه روز است نان گیرم نیامده است. اگر غذا داری فعلا سفره‌ای برای ما بینداز. گفت بله دارم، سفره را انداخت و خانم که غذای شب قبل را نخورده بود همان را داغ کرد و مقداری رنگ و رویش را نقاشی کرد و کمی روغن ریخت و آورد جلوی دزد گذاشت. گفت خانم نمی‌دانم با خدا چه کار کنم؟! من دیشب آمده بودم خانه تو دزدی. گفت چیزی فهمیدم و هوای نفس غالب شد، فکر و خیال کردم، گفت نه خیال نبود خودم بودم. گفت این غذا را هم من دیشب در خانه‌ات دیدم و برای خدا نخوردم، برای خدا هم سراغ تو نیامدم و رفتم. بیست و چهار ساعت نگذشت که خدا هم غذای دیشب را که خیلی میل داشتیم نصیب کرد و هم تو را. پیغمبر ﷺ چند روز پیش به من گفت اگر از حرام چشم بیوشی خدا از حلال به تو می‌دهد به گونه‌ای که نفهمی از کجا آمد. تا این جا را من در کتابی دیدم و ادامه‌اش را در کتاب دیگری دیدم.

شب شد، شب عروسی بود دیگر. دید داماد رفت گوشه‌ی اتاق به خواند نماز، چه نماز باحالی! بار دیگر هم بگویم که دزد هم دزدهای قدیم! عجب نمازی، الان آن‌هایی که دزد نیستند، دو در میان اصلا نماز نمی‌خوانند. تا صبح بیدار بود، صبح خوابید، فردا شب هم تا صبح بیدار بود، روز خوابید. روز سوم عروس خانم آمد نزد پیغمبر ﷺ و گفت آقا این چه دامادی است برای ما عقد کردی؟! این زن لازم ندارد. اول شب تا صبح یا گریه می‌کند یا نماز می‌خواند. فرمود برو بگو بیاید. وقتی آمد، پیغمبر ﷺ فرمود مگر سه روز پیش من تو را برای این خانم عقد نکردم؟! برای چه زندگی را شروع نمی‌کنی؟ گفت آقا من سه شبانه روز است خدا را شکر می‌کنم که من را از دزدی به کجا کشید! چشم، امشب قصد دارم زندگی را شروع کنم اما این سه شب را گذاشته بودم برای شکر، برای سپاس. این هدف همه انبیا و ائمه و اولیا بود که مردم خدایی شوند، با خدایی شدن بهترین زندگی را پیدا کنند، یقینا.



## روضه حضرت علی اکبر علیه السلام

اولین شهید از خاندان پیغمبر در کربلا حضرت علی ابن الحسین علیه السلام بود، اولین شهید قبل از عموهایش، چهار عمویش در کربلا بودند، قبل از دو فرزند مسلم، قبل از قاسم، قبل از عبدالله. آمد به بابا گفت بابا به من اجازه بده زودتر از همه عموها و برادرها و پسرعموها بروم این جان ناقابل را در راه خدا فدای تو کنم. بیرون از خیمه چه خبر شد، داخل خیمه چه خبر بود، ابی عبدالله علیه السلام چه حالی داشت، اینها طولانی است گفتنش. من امروز مصائب مربوط به علی اکبر را که در مهم‌ترین کتاب‌های مان نگاه می‌کردم، حدود پنج صفحه است، مگر می‌شود بعضی‌هایش را برای تان گفت، مگر بعضی‌هایش اصلا در طاقت من هست که برای تان بگویم، من کلیات را باید بگویم. حضرت سکینه می‌گوید وقتی داشت از چشم پدرم دور می‌شد، دو چشم پدرم در حدقه می‌چرخید، گفتم نمی‌شود گفت! داغ داغ اولاد است، آن هم داغ اولادی مثل علی اکبر، خیلی غیر قابل تحمل است. زین العابدین علیه السلام در دفن شهدا هم پدری و پسری را مراعات کرده، هفتاد و دو نفر را پایین پای ابی عبدالله علیه السلام هستند، اما قبر علی اکبر را کنار قبر ابی عبدالله علیه السلام گذاشت، علی رفت، درجا - این را من دیدم - تک تک موی سفید به صورت و سر ابی عبدالله درآمد. ای ساربان آهسته رو کارام جانم می‌رود، و آن دل که با خود داشتم با دلستانم می‌رود، در رفتن جان از بدن گویند هر نوع سخن، من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود، او می‌رود دامن کشان من زهر تنهایی چشان، دیگر می‌پرس از من نشان کز دل نشانم می‌رود. دیگر عزیزش را ندید اما عزیزش پیش خودش فکر کرد ما که زیاد شنیدیم جدمان پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند هر کس برود زیارت حسین علیه السلام به هر یک قدم، نود حج عمره قبول شده می‌دهند، از میدان برگردم به قصد زیارت ابی عبدالله علیه السلام. برگشت و پیاده شد، ابی عبدالله علیه السلام در آغوشش گرفت، در آغوش پدر صدا زد «یا ابه! العطش قد قتلنی و ثقل الحديد أجهدنی»<sup>۱</sup> باز آی و بر چشمم نشین ای دل ستان نازنین، کاشوب و

۱. بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۴۳.

## داد و ستد با خداوند متعال

فریاد از زمین بر آسمانم می‌رود. وقتی صدایش را شنید، «ابتا علیک منی السلام»، بابا منم رفتم، خدا می‌داند با چه عجله ای آمد ولی بر خلاف کشته های قبل از علی اکبر، دید بدن بچه اش را قطعه قطعه کردند «فقطعوا بسیوف».





جلسه نهم

معامله با خدا بوسیله زبان، قلم و

خدمت به خلق



## معامله با خدا، کالای اندک در مقابل پاداشی بزرگ

یکی از آیاتی که کلمه تجارت در آن مطرح است، آیه ۲۹ در سوره مبارکه فاطر است.<sup>۱</sup> این کلمه اشاره به داد و ستد بندگان و پروردگار است. نکته‌ای که در پایان آیه بعد از این آیه مطرح است، این است که خداوند مهربان کم می‌خرد ولی قیمت فراوان می‌پردازد، کم می‌خرد برای اینکه عمر انسان زیاد نیست، عمر اندک عمل اندک دارد. عمرها خیلی با هم متفاوت است، کسی بیست سال در دنیا عمر دارد، زمان داد و ستدش پنج سال است، چون تا پانزده سالگی بخشیده است. خانم‌های بزرگوار اگر یکی از آن‌ها عمرش بیست سال باشد به فتوای فقهایی که تمام شدن سیزده سالگی را اول تکلیف خانم‌ها می‌دانند هفت سال می‌تواند با خدا داد و ستد کند. آن‌هایی که می‌گویند با تمام شدن نه سال و اول ده سال مکلف است، بیست سال می‌تواند داد و ستد کند. کمی بالاتر، انسان سی ساله، پانزده سال می‌تواند با خدا وارد خرید و فروش شود، یا یک خانم سی ساله که اول سی سالگی عمرش تمام می‌شود، بیست سال می‌تواند داد و ستد کند. ولی فضای این داد و ستد را پروردگار عالم به گونه‌ای قرار داده که با این فروش اندک، مثلاً بیست سال عبادت و خدمت به خلق، ده سال بندگی خدا و خدمت به خلق یا پنج سال عبادت و خدمت به مردم حتی بدون ملاحظه دین‌شان، چون به ما در قرآن یا در روایات فرمودند که اگر قصد



۱. «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ لِيُؤْتِيَهُمُ أُجُورُهُمْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ.» (فاطر: ۲۹-۳۰)

خدمت داری فقط به هم کیش خدمت کن، اگر دیدی شیعه نیست کاری برایش انجام نده، نه این حرف بی‌ربطی است. قرآن مجید به پیغمبر ﷺ می‌گوید سهمی از زکات را برای غیر مسلمان قرار بده که با خدمت پولی به او دلش را با دین الفت دهی<sup>۱</sup>. خدمت به انسان، خدمت به عباد خدا، آفریده‌های خدا.

### خدمت به مردم، فراتر از دین و مذهب

یکی از قطعه‌های بسیار پرارزشی که واقعا هر کدام از ما که شیعه هستیم برای یک بار هم شده، واجب است مطالعه کنیم، عهدنامه مالک اشتر نخعی<sup>۲</sup> است. زمانی که امیرالمومنین علیه السلام او را استاندار مصر قرار داد، یکی از طلائئ‌ترین جملات این عهدنامه این است که می‌فرماید مردم مصر «إِمَّا أَخْ لَكَ فِي الدِّينِ»<sup>۳</sup>، یا شیعه هستند و مسلمان یا نه. غیر از مسلمان‌ها مطیع هر آئینی که هستند هر کسی که می‌خواهند باشند، «نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ»<sup>۴</sup>، این در آفرینش مانند تو است، آدم است، انسان است، نیاز دارد، احتیاج دارد، کار می‌خواهد، پول می‌خواهد، حل مشکل می‌خواهد. مالک تو نباید خدمتت را منحصر به هم

۱. «مَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَى لِقَدْ قَلْبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْقَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ قَرِيبَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلَيْهِ حَكِيمٌ.» (توبه: ۶۰)

۲. مالک بن حارث (متوفی ۳۹ ق) معروف به مالک اشتر نخعی از یاران ویژه و از فرماندهان لشکر امام علی علیه السلام در عراق. او در دوران حاکمیت عثمان در مراسم دفن ابوذر شرکت کرد و به دلیل اعتراض به والی کوفه به حمص تبعید شد. پس از بازگشت از حمص، مردم او را والی کوفه کردند. مالک در ماجرای شورش علیه عثمان، جزو محاصره‌کنندگان خانه او بود. هواداران معاویه او را به مشارکت در قتل عثمان متهم می‌کردند. پس از کشته‌شدن عثمان، مالک اشتر یکی از مؤثرترین افراد در دعوت مردم به بیعت با امام علی علیه السلام بود و در دوران خلافت آن امام، در جنگ‌های جمل و صفین شرکت کرد. امام علی علیه السلام او را والی مصر و شمشیری از شمشیرهای خدا معرفی کرد و عهدنامه‌ی مالک اشتر را به او نوشت. مالک قبل از رسیدن به مصر به شهادت رسید. فرزند او ابراهیم بن مالک اشتر از خون‌خواهان امام حسین علیه السلام و از یاران مختار ثقفی بود.

۳. نهج البلاغه (صبحی صالح) نامه ۵۳ ص ۴۲۷.

۴. همان.



کیشان مسلمانان کنی، به همه رسیدگی کن. هیچ فرهنگی در عالم رشته محبتش مانند فرهنگ اهل بیت علیهم السلام نیست، دیگران می‌گویند هر کسی هفت نفر شیعه بکشد می‌رود بهشت، ما می‌گوییم که به ناحق، حق کمترین آزدن، زخم زدن، تحقیر کردن، حمله به شخصیت غیر شیعه را نداریم، چرا؟ چون امام ما می‌فرماید «إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ»، دین ندارد ولی انسان که هست، شیعه نیست ولی انسان است. ولی همین انسان دینی را برای خودش انتخاب کرده، یهودی، مسیحی، زرتشتی، هر کسی می‌خواهد باشد به او خدمت کن، به او هم محبت کن. این خدمتها و این محبتها و این عبادتها هزار سال که نیست پانصد سال که نیست، در همین عمرهای کوتاه انجام می‌گیرد، در همین عمرهای کوتاه هم کارهای با کیفیت مهمی می‌شود انجام داد. می‌شود با زبان نرم تعدادی را هدایت کرد با خدا آشتی داد.

### معامله با خداوند متعال بوسیله زبان

این داستانی که برای تان می‌گویم بیش از چهل و پنج سال قبل است، دوستی داشتم که خیاط بود، ویژگی این آدم زبانش بود، نمی‌دانم تمرین کرده بود یا استادی داشت، پیش نیامد ازش بپرسم ولی زبانی داشت نرم، با محبت. فکری داشت باز، دیدی داشت که نگاه به هر کسی می‌کرد به این عنوان که انسان است نگاه می‌کرد. شاید من هفت هشت سال عمرم را با او گذراندم. ایام طلبگی پنجشنبه جمعه که می‌آمدم تهران می‌رفتم نزد او. ماه رمضان را هر سی شب را پیش او بودم. می‌گفت من پول ندارم به اسلام خدمت کنم، پول ندارم به گرفتار خدمت کنم، پول ندارم کار خیر کنم، ولی زبان دارم. زبان پاکی داشت، زبان نرمی داشت، زبان بامحبتی داشت. خودش که اهل آمار گرفتن نبود ولی از خانه که بیرون می‌آمد تا برود مغازه، از مغازه که ظهر می‌آمد بیرون تا برود نماز جماعت، از تمام شدن نماز جماعت که می‌آمد خانه، بعد از ظهر که از خانه بیرون می‌آمد با افراد حرف می‌زد. نمی‌دانم چه تعدادی را با خدا آشتی داد و از گناه دور کرد. الآن که به آن زمان فکر می‌کنم، آن وقت طلبه بودم و خیلی احاطه به روایات و آیات نداشتم، اما الآن فکر آن

روزگار را که می‌کنم و آن مرد را می‌بینم، او یکی از زرنگ‌ترین تاجران در این دنیا بوده، در داد و ستد با پروردگار و خیلی سود کرد. سودش را برای تان می‌گویم.

### سفر تبلیغی امام علی علیه السلام به یمن

نامه‌ای برای پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد از کشوری به نام سبا، از پیغمبر صلی الله علیه و آله مبلغ دین خواستند که آقا ما اسلام را شنیدیم و علاقه‌مند شدیم و دلمان می‌خواهد معلم دین بیاید و مسائل دین را، حلال و حرام را به ما یاد بدهد. پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمومنین علیه السلام فرمود شما برو. آن زمان امیرالمومنین علیه السلام بیست و سه چهار سال‌شان بود، راه هم دور بود، عرض کرد می‌روم. از محل خانه یا مسجد تا بیرون از مدینه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به بدرقه رفتند. آزاد این حرف را می‌زنم کاری به خودم و هم لباسی‌هایم ندارم، این که پیغمبر صلی الله علیه و آله پیاده در آن هوای گرم از مسجد تا بیرون شهر مدینه مبلغ دین را بدرقه کرد، می‌خواست به امتش بگوید مبلغ دین را احترام کنید، قدرش را بدانید، بسیار پیش خدا با ارزش است که من پیغمبر صلی الله علیه و آله پیاده تو را تا بیرون مدینه بدرقه کردم. لحظه خداحافظی پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود این سفری که می‌روی «لَإِنَّ يَهْدِي اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعْتَ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غُرَبَتُ»؛ در کل این سفر و در کل آن کشور اگر یک نفر فقط به دست تو از بیراهه به راه برگردد، از چاه بیاید بیرون، بیاید در راه، از خلافتکاری بیاید به اعمال پاک، از قهر بودن با خدا بیاید بیرون و با خدا آشتی کند، زندگی پاک و درست و با خیر پیدا کند، علی جان ثوابش در پرونده تو بهتر است از آنچه که خورشید بر او می‌تابد یا غروب می‌کند. این تجارت زبانی است، اگر کسی با خدا وارد تجارت قلمی می‌شود و می‌گوید مقاله‌ای بنویسم، جزوه‌ای بنویسم، کتابی بنویسم برای هدایت مردم، خدا به این قلم قسم خورده به یک چنین قلمی، «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»؛ در زمینه قلم خیلی‌ها خوب با خدا

۱. الکافی (الإسلامية) ج ۵ ص ۲۸.

۲. قلم: ۱.



داد و ستد کردند. من شهر حله را در عراق دیده‌ام، یکی از شهرهایی است که گرمای تابستانش واقعا برای ما ایرانی‌ها قابل تحمل نیست، کوچک هم هست.

## معامله با خداوند متعال بوسیله قلم

### الف) علامه حلی<sup>۱</sup>

در قرن هفتم هجری عالمی در این شهر حله زندگی می‌کرده است. خانه‌های شهر حله اغلب تا چند سال قبل، کاه‌گلی بود، سقفش با چوب درخت خرما بود. علامه حلی در این شهر زندگی می‌کرد، در این شهر هم درس می‌داد، در این شهر هم منبر می‌رفت، در این شهر هم برای هدایت مردم می‌نوشت، منبرهایش بماند، خدماتش به مردم بماند، جوانان عزیزم در آن شهر کاه‌گلی تیرچوبی، که کل وسیله خنک‌کننده تابستانش یک بادبزن بوده، پانصد و بیست و سه جلد کتاب مفید نوشته است. اگر کتابهایش را به سبک این زمان چاپ کنند از هفتصد جلد بیشتر می‌شود. این مطالب برای ما چه پیامی دارند؟ پیامشان این است که من هم مثل شما هستم، من هم برادر دینی شما هستم، برادر اسلامی شما هستم، من هم در آن شهر خراب زندگی می‌کردم، در آن هوای گرم زندگی می‌کردم اما دیدم بهترین کار این است که زندگی‌ام را با داد و ستد با پروردگار جهت دهم. می‌توانست هشتاد و چهار سال عمرش را برود در باغهای باصفای مناطق خنک‌تر، برود به سامرا و خوش بگذراند. می‌توانست از عراق کوچ کند و جای دیگری برود که هوای خنک دارد،

۱. حسن بن یوسف بن مطهر حلی (۶۴۸-۷۲۶ق) معروف به علامه حلی فقیه و متکلم شیعه در قرن هشتم هجری بود. او بیش از ۱۲۰ کتاب در رشته‌های مختلف علمی مثل اصول، فقه، تفسیر، منطق، کلام و رجال نگاشته است که برخی از آن‌ها در حوزه‌های علمیه شیعه جزو منابع تدریس و تحقیق به شمار می‌آیند. او در گسترش فقه شیعه نقشی مهم داشت و نیز مبانی کلامی و اعتقادی شیعه را با تکیه با مبانی عقلی تبیین کرد. کتاب‌های باب حادی عشر و کشف المراد او که شرح تجرید الاعتقاد خواجه طوسی است جزء منابع اصلی مطالعه اعتقادات شیعیان به شمار می‌رود. نهج الحق و کشف الصدق، خلاصه الاقوال، الجوهر النضید، تذکره الفقهاء، قواعد الاحکام و مختلف الشیعه معروف‌ترین آثار اویند.

چشمه دارد، باغ دارد، گلستان دارد. اما آن‌ها ایستادند و با خدا تجارت کردند، کم هم نیستند این گونه آدم‌ها.

### ب) بانو مجتهدۀ امین<sup>۱</sup>

برای خانم‌ها هم مطالب مهمی در این زمینه دارم بگویم، خانمی در اصفهان بودند که این خانم شخص درس خوانده‌ای بود، به اندازه یک مرجع تقلید سواد دینی داشت، یعنی به اینجا رسیده بود که رساله بنویسد و از او تقلید کنند. او از خانواده فقیر هم نبود، پدرش امین یکی از ثروتمندهای رده اول اصفهان بود ولی این خانم وقتی دختر هشت نه ساله بود به پدرش گفت من می‌خواهم بروم دین‌شناس شوم، گفت برو، مجتهد شد. چهل جلد کتاب خوب دارد، کتابی در تفسیر قرآن دارد که کل سی جزء قرآن را تفسیر کرده است. ایشان هم آمار کارهایش در دست نیست، بیش از ده هزار دختر دچار فرهنگ غربی و فاسد حکومت قبل از انقلاب را هدایت کرد، تبدیل به دختران با فضیلت، با کرامت، با علم، ده هزار نفر را از جهنم درآورد و آن‌ها را آمادگی داد برای رفتن به بهشت و رفتن به سوی رضای پروردگار مهربان عالم.

### خداوند متعال به عهدش وفا خواهد کرد

این‌گونه مردان و زنان هم از کارشان اصلاً خسته نمی‌شوند، چرا خسته نمی‌شوند؟ چون به وعده‌های خدا در قرآن اطمینان صددرصد دارند که خدا فرموده اگر این کار را کنید در مقابلش من هم برای تو این کار را می‌کنم، یقین دارند به قرآن. چه شکی درباره پروردگار

۱. سیده نصرت بیگم امین (۱۲۷۴-۱۳۶۲ش) معروف به بانو امین، صاحب تفسیر مخزن العرفان، فقیه، عارف و مفسر شیعی است. او آثار متعددی را با نام بانوی ایرانی منتشر کرده است. بانو امین، نزد فقیهانی چون سید علی نجف آبادی شاگردی کرد و از محمد رضا نجفی اصفهانی، شیخ عبدالکریم حائری و دیگرانی اجازه روایت و اجتهاد دریافت کرد. آیت الله مرعشی نجفی، علامه امینی و دیگرانی از او اجازه روایت دریافت کرده‌اند. سیده نصرت امین، در مسائل اجتماعی و فرهنگی نیز حضور فعال داشت؛ او با قانون منع حجاب حکومت پهلوی به مبارزه برخاست و مدارس را تأسیس کرد.





داشتند، چرا شک؟! چرا تردید؟! پروردگار عالم که وعده‌شکن نیست تا انسان نسبت به او تردید داشته باشد. وجود مقدس او «وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ»؛ در قرآن می‌گوید وفادارتر از خدا به پیمان‌ش کیست؟ این تجارت با خدا است. اگر پول ندارم زبانم، زبانم هنر ندارد آبرویم، ما با تمام وجودمان می‌توانیم با پروردگار عالم وارد تجارت شویم، وارد داد و ستد شویم، کار مشکلی نیست، خیلی لذت دارد که آدم بیاید با سرمایه‌های وجودی‌اش با پروردگار عالم وارد معامله شود و بگوید می‌فروشم، او هم که اعلام کرده می‌خرم. اگر کم دارم، سی سال است، چهل سال است، پنجاه سال است، می‌گوید کم را می‌خرم، پرداخت بسیار خواهم داد که تمام شدنی نیست.

### انجام همه اعمال برای خدا

شما می‌خواهید حرف بزنید، به پروردگار بگویید نیتم این است که برای تو می‌گویم، این می‌شود تجارت. می‌خواهید مثلا کتاب خوبی را بخوانید، می‌خواهید یک دانشمندی را ببینید، می‌خواهید پدر و مادرتان را ببینید، به پروردگار بگویید من می‌خواهم چشمم را هزینه کنم و برای تو هزینه می‌کنم، این می‌شود داد و ستد. می‌خواهید بشنوید، بگویید خدایا می‌خواهم بشنوم، معلم است، استاد است، حکیم است، عارف است، برای تو می‌خواهم بروم بشنوم، این می‌شود داد و ستد با خدا. همین امشب شما تشریف می‌برید خانه‌های تان، خانمها، آقایان، جوانها شام می‌خواهید بخورید، آب می‌خواهید بخورید، چایی می‌خواهید بخورید، بگویید خدایا می‌خورم برای تو، این داد و ستد با پروردگار است. پیغمبر ﷺ روایت جالبی دارند که می‌فرمایند: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»؛ شما هر نیتی کنی آن عمل براساس آن نیت نوشته می‌شود، مثلا دلت خواست و گفتی حالی داریم و

۱. توبه: ۱۱۱.

۲. قال رسول الله ﷺ: إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، ولكل امرئ ما نوى، فمن غزا ابتغاء ما عند الله عزوجل فقد وقع أجره على الله عزوجل، و من غزا يريد عرض الدنيا أو نوى عقلا لم يكن له إلا ما نوى. (الأمالی لطوسی ج ۲ ص ۲۳۱)

شیشه آب را از توی یخچال می‌آوری بیرون، می‌گویی من به نیت مشروب می‌خورم، همه فقهای ما می‌گویند خوردن این آب پاک و حلال، چون به نیت مشروب خوردن است، اسمش تجری است و پای نوشنده گناه خوردن شراب می‌نویسند. اما وقتی تشنه‌ام است و واقعا نیتم این است که آب بخورم، جایی هم هستم که خیلی آشنای به اوضاع نیستم و می‌روم در یخچال را باز می‌کنم، دقت هم نمی‌کنم، شیشه را برمی‌دارم و می‌گویم می‌خواهم آب بخورم، می‌بینم در شیشه مشروب است، کمی تلخ مزه است، شیرین مزه است، نمی‌دانم مزه‌اش چیست! می‌گذارد کنار. آیا این دو جرعه‌ای که مشروب خورده، به حسابش نوشته می‌شود و قیامت دادگاه تشکیل می‌دهند؟ نه نمی‌نویسند، او به نیت آب خورده. این داد و ستد با پروردگار است.

### گنه‌کاری که با نجات سگ بخشیده شد

گنه‌کاری بود که بسیار فوق العاده بود، خداوند مهربان به یکی از انبیایش که آن گنه‌کار در زمان آن پیغمبر زندگی می‌کرد خطاب کرد برو نزد این گنه‌کار و بگو تمام گناهان گذشته‌ات را یک‌جا بخشیدم، پرونده‌ات صاف است. گفت خدایا چه کار کردی! این انسان بسیار بدی است، پرگناه است. خطاب رسید در بیابان می‌رفت، هوا خیلی گرم بود، سگی از تشنگی در حال مردن بود، آن‌جا چاه آبی بود مثلا، قنات مانند، او سریع آمد از این طناب چاه رفت پایین و رسید به آب. لباسهایش را درآورد و همه را داخل در آب کرد، خوب خیس شد و سریع آمد بالا. آمد بالای سر این سگ و لباس را فشار داد، آب رفت در دهان سگ. کاملا تشنگی‌اش سگ برطرف شد و از مرگ نجات پیدا کرد. او سگ تشنه را نجات داد و کسی هم در آن بیابان نبود که ریا کند. گفت این سگ در حال مردن است و باید آبش بدهم. برای این عملش و این داد و ستدش با من، مزدش و قیمت کارش را پرداختم، آمرزش کل گناهان کل عمرش. اگر طرف تجاری ما را می‌خواهید بشناسید که کیست، مفاتیحی که ترجمه دقیق شده باشد را بخرید، از اول تا آخر دعای جوشن کبیر را بخوانید، آن خدای ماست، او پروردگار ماست، هزار خصلت خداوند است که اگر بنده‌ای با او وارد داد و ستد شود با این خصلت‌ها با انسان رفتار می‌کند.



## روضه حضرت عباس علیه السلام

حرفم تمام، شما بفرمایید پانزده سال کنار، تکلیف نداشت، پنج سالش را گذراند شد بیست ساله، ده ساله گذراند پانزده سال شد سی ساله، سه سالش را گذراند شد سی و سه ساله. کل دوران تکلیف قمر بنی هاشم علیه السلام هجده سال بود. پسر ام البنین! در این هجده سال با خدا چگونه معامله کردی؟! چه کار کردی؟! چه به خدا فروختی که شدی قمر بنی هاشم علیه السلام، چه فروختی؟! تو با خدا چه معامله ای کردی؟! تو چه جنسی به پروردگار دادی؟! «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطِيعُ لِلَّهِ» این یک جنس، «وَأَلَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَنِعْمَ الْأَخُ الْمُؤَاصِي لِلْحُسَيْنِ»، ای مددکار عالی ابی عبدالله علیه السلام، تو با غیر از خدا حاضر به معامله نشدی، فردا بعد از ظهر که روز نهم است جانت، سرت، جان برادرهایت، سر سه برادرت در خطر است، از بین رفتن ظاهر بود، کشته شدن کنارت بود، وقتی شمر آمد صدایت کرد جواب ندادی، ابی عبدالله علیه السلام برادرت گفت تو را صدا می زند برو ببین چه می گوید، آمدی بیرون گفت برای تو و سه برادرت امان نامه آوردم، بیا برویم، خیز برداشتی با شمشیر شمر را دو نیمه کنی، فرار کرد. تو برای حفظ جان چند روزه حاضر نشدی با شیطان معامله کنی. چقدر مگر در دنیا عمر تکلیف بوده، هجده سال مگر چقدر است؟! زین العابدین علیه السلام می گوید خداوند متعال در قیامت به عمویم دو تا بال می دهد، ما نمی دانیم معنی این بال چیست، فکر نکنید مثل بال کبوتر یا عقاب است، این اصطلاح است، کنایه است، یعنی قدرتی به عمویم می دهد که برای بهره گرفتن از اجر معنوی خدا، تمام شهدای اولین و آخرین به عمویم غبطه می خورند و انگشت به دهان می مانند این چه مقامی است؟!

می خواست آب بیاورد نشد، خیلی سخت است، من دو سه سال است خیلی دیگر تحمل مصیبت خواندن ندارم، این تحمل را از دست داده ام، نمی دانم چرا حرف گلوگیر می شود، گاهی نمی توانم ادامه دهم، گاهی وسط کار از منبر می آیم پایین، خیلی مصائب سنگین است. رفت آب بیاورد که نشد، یک نفر بود و وارد شریعه شد اما چهار هزار نفر محاصره اش

کردند، چگونه این محاصره را بشکنند؟ اولاً وقتی وارد آب شد، دیدید کربلا را، آن رودخانه را، تقریباً دویست قدم به صحن ابی‌عبدالله علیه السلام راه دارد. تا آن رودخانه آمد و وارد رودخانه شد با اسب، آب خوردن بر او حرام بود؟ نه، کسی به او گفته بود که اگر دو نفر تشنه بودند تو آب نخور؟ نه. آبی که بر او واجب بود بخورد، چون سه شبانه‌روز است تشنه است، به آب گفت آب منتظر من نباش دهان باز کنم تو را بچشم، برادرم تشنه است. مشک را انداخت میان آب و پر کرد، درش را بست انداخت روی شانه‌اش. از رودخانه آمد بیرون، چقدر خوشحال بود که به آب دسترسی پیدا کرد، گفت الان این آب را ببرم به خیمه‌ها، چقدر بچه‌ها خوشحال می‌شوند، این بچه‌هایی که مرتب در خیمه بیرون از خیمه به عمو می‌گفتند عمو آب. بیشتر ما بچه کوچک داریم، دیدید که وقتی تشنه‌اش می‌شود این زبانش را دور لبش می‌گرداند، یکی دو بار که به ما می‌گوید بابا آب می‌خواهم چه حالی می‌شویم! این بچه‌ها به همدیگر مژه می‌دادند الان عمو می‌آید، الان عمو آب می‌آورد. اما وقتی آمد بیرون، در این حمله دست راستش قطع شد، خیلی هنرمندانه بند مشک را با دندان با دهان با بدن گرفت و انداخت روی شانه چپ. شانه چپ را هم زدند، مشک را به دندان گرفت، شکمش را انداخت روی مشک و گفت آب را می‌برم. با همین دو دست بریده می‌روم. وقتی صدای ریختن آب را شنید نگاه کرد دید با تیر مشک را پاره کرده‌اند. خدا برای هیچ کس نیاورد که ناامید شود، جمله دیگری بگوییم، خدا برای هیچ کس نیاورد که سرگردان شود و نداند که چه کار کند، برود، بایستد، بماند یا نماند. همین گونه که سرگردان بود با عمود آهن بر او حمله کردند.



جلسہ دہم

تفسیر آیات ۱۱۱ و ۱۱۲ سورہ

مبارکہ توبہ



## حیات، بزرگترین سرمایه انسان

یک مسئله‌ای که برای هر انسانی مسلّم است و طبق آیات قرآن و روایات، خصوصا بعضی از خطبه‌های نهج البلاغه امیرالمومنین علیه السلام، فقط یک بار به انسان عمر داده می‌شود، مسئله عمر از مسائلی است که تکرار نمی‌شود، بنابر کلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شما از مادر که متولد می‌شوید در سفر هستید و با مرگتان سفر این‌جا پایان می‌پذیرد و مسافری هستید که به هر منزلی از عمر برسید به شما اجازه بازگشت به منزل قبل را نمی‌دهند.

«جوانی چنین گفت روزی به پیری»، که جوان معنی پیری را جز به رسیدن به پیری نخواهی دانست. جوانی به پیری گفت «که چون است با پیری‌ات زندگی؟» چه کار می‌کنی در این وقت از عمر؟ «جوانی چنین گفت روزی به پیری، که چون است با پیری‌ات زندگی، بگفت اندرین نامه حرفی است مبهم»، فعلا تو جوان نمی‌دانی یعنی چی، «بگفت اندرین نامه حرفی است مبهم»، من هر قدر هم برایت بگویم پیری یعنی چه فایده‌ای ندارد، درک نمی‌کنی، متوجه نمی‌شوی، «که معنیش جز وقت پیری ندانی، جوانی نکو دار کاین مرغ زیبا، نماند در این خانه استخوانی، متاعی که من رایگان دادم از کف، تو گر میتوانی مده رایگانی، از آن برد گنج مرا دزد گیتی، که در خواب بودم گه پاسبانی». بعضی گوهرها و گنج‌هاست که وقتی از دست آدم می‌رود یا از او می‌گیرند، فقط برای آدم حسرت باقی می‌ماند، دائم غصه می‌خورد، اندوه می‌خورد، چرا جوانی از دست رفت، قدرت از دست رفت، حافظه از دست رفت، اما این غصه‌ها و اندوه‌ها و حسرت‌ها فایده‌ای ندارد چون عمر جایگزین ندارد.

## بعد از مرگ نمی‌توان به دنیا بازگشت

قرآن مجید می‌فرماید جهنمی‌ها خیلی التماس و درخواست می‌کنند که آن‌ها را بار دیگر به دنیا برگردانند، چه کار کنند با این گنج عمر، با این سرمایه‌ی عمر، کاسبی کنند، خب طرف کسبشان چه کسی باشد؟ خداوند، چون تمام حقایق را قرآن می‌گوید مردم آخرت خیلی خوب می‌فهمند، یعنی فردی در آخرت جاهل نخواهد بود همه چیز را می‌فهمد، به پروردگار می‌گویند: «أَخْرِجْنَا تَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا تَعْمَلُ»<sup>۱</sup>؛ ما همین یک درخواست را از تو داریم، قدرت داری، می‌توانی من را به دنیا برگردان، تمام رفتار و کرداری را که در دنیا داشتیم عوض می‌کنیم، همه را تبدیل به عمل شایسته، به کار خوب، به کار خیر، به عبادت، به خدمت به مردم می‌کنیم. به آن‌ها جواب می‌دهند برگشتی در کار نیست، ما یک بار به شما عمر دادیم با همان یک بار هم می‌توانستید کسب بسیار خوبی داشته باشید. پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «الكاسب حبيب الله»<sup>۲</sup>؛ کدام کاسب؟ آن کس که عمرش را مطابق با طرح خدا که قرآن است هزینه می‌کند، با خدا معامله می‌کند و چیزی هم از دنیایش کم نمی‌شود.

## وظیفه والدین در تسهیل ازدواج فرزندان

خدای ما خدایی است که در هیچ کجای دستوراتش نیامده ازدواج نکن، دستور آمده ازدواج کنید «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى»<sup>۳</sup>، زمینه ازدواج دختران جوان و پسران جوانان را فراهم کنید، اگر پدر و مادر می‌توانند عهده‌دار مخارج بچه‌هایشان شوند، باید ازدواج پسر و دخترشان را فراهم کنند، اگر فراهم نکنند این امر خداوند متعال است که پیغمبر می‌فرماید هر گناهی که دختر و پسر مرتکب شوند در پرورده پدر و مادری که مانع ازدواج هستند ثبت می‌شود. خیلی از پدرها

۱. فاطر: ۳۷.

۲. روایتی است معروف که به حضرت رسول ﷺ منتسب است ولی منبع آن پیدا نشد.

۳. «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِيْمَانِكُمْ أَنْ يَكُونَُوا أَفْرَاءَ يَفْقَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (نور: ۳۲)





و مادرها امکانات دارند، می‌توانند بچه‌هایشان را وارد مدار ازدواج کنند، خیلی‌ها امکانات دارند می‌توانند ازدواج دیگران را فراهم کنند، ما که مسئول نیستیم ازدواج مثلاً ده میلیون دختر و پسر جوان را فراهم کنیم، خیلی‌ها می‌توانیم ازدواج دو نفر، پنج نفر، ده نفر یا بیست نفر را فراهم کنیم، اگر ما نتوانیم از مسائل الهیه کار گسترده‌ای را انجام بدهیم این مانع نمی‌شود که کار کوچکترش را انجام دهیم. خدای ما امر ندارد که ازدواج نکنید، امر دارد ازدواج کنید، خدای ما امر دارد ﴿تَعَاوُزًا عَلَى الْبِرِّ﴾؛ دختر و پسر خودت را به شادی فرستادی خانه بخت، می‌توانی ده نفر دیگر را هم بفرست خانه بخت، پول را می‌خواهی چه کار؟! این پول‌های مانده که قیامت دادگاه دارد، بعد هم آدم جوابش را ندارد بدهد، چون ما از آیات قرآن استفاده می‌کنیم که پول و ثروت حلال دست هر کسی است ملک خداست. ثروتمند در این ثروت وکیل است، وکیل باید خواسته موکلش را انجام بدهد، یک خواسته موکل این است که دخترها و پسرهایتان را سروسامان بدهید، یک خواسته موکل این است که اگر می‌توانی دیگران را هم سروسامان بده. پیغمبر ﷺ می‌فرماید زمینه ازدواج دختر و پسری را اگر کسی فراهم کند یک در از هشت درب بهشت را به روی خودش باز کرده است. کلید هشت درب بهشت را خداوند متعال در قرآن بیان کرده و در اختیار ما گذاشته است. ما همه درهای بهشت را هم می‌توانیم به روی خودمان باز کنیم، چون پیغمبر ﷺ می‌فرماید بعضی از این مردها و زن‌ها وقتی وارد قیامت می‌شوند از هشت درجه بهشت محدودشان نمی‌کنند که از یک درب وارد شو، می‌گویند ادخل من ای باب شئت، هشت در به روی تو باز است، از هر کدامش می‌خواهی بروی برو.

### خداوند متعال راحتی انسان را می‌خواهد

خدای ما امر ندارد که خانه نداشته باشید، امر دارد؟ خدای ما خودش در اوایل سوره بقره می‌گوید من وقتی آدم را خلق کردم، همسرش را خلق کردم برای زندگی کردن مسکن در

## داد و ستد با خداوند متعال

اختیارشان گذاشتم، ﴿وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ﴾<sup>۱</sup>؛ گفتم دوست ندارم در خاک و خل‌ها زندگی کنید، در غار زندگی کنید، زیر چادر زندگی کنید، بروید در جنگل زندگی کنید. امام باقر علیه السلام می‌فرماید این جنتی که در آیه آدم و حواست «يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ» یکی از آبادترین باغ‌های همین منطقه شامات بوده است، یا لبنان بوده یا سوریه بوده یا کمی آن طرف‌تر یا کمی این طرف‌تر. زن و شوهر را یک لحظه نگذاشت بیرون با هم دیگر در خاک و خل زندگی کنند، باغ آبادی به آن‌ها داد و گفت ﴿وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا﴾<sup>۲</sup>؛ از مجموع نعمت‌های این مسکن هر چیزی برای‌تان گواراست و دلتان می‌خواهد بخورید، یعنی هم مسکن، هم سفره نعمت. من مسکن را برای شما می‌پسندم تهیه کنید، من غذای پاکیزه را برای‌تان می‌پسندم تهیه کند، من به پدر و مادرتان آدم، مسکن و سفره خیلی خوب دادم، من امر نکردم آب خالی بخورید یا نان خشک را با زانوی‌تان خرد کنید، بگذارید زیر دندان‌تان دو ساعت هم نگه دارید تا نرم شود، ﴿كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾<sup>۳</sup>؛ ﴿كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالًا طَيِّبًا﴾<sup>۴</sup>؛ ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا﴾<sup>۵</sup>؛ کلووا من رزق الله و اشکروا، خدای ما امر منفی ندارد. خدای ما در قرآن برای ما تعریف می‌کند که من در سوره نحل، برای رفت و آمد شما مرکب خوب آفریدم، ﴿وَالْحَيْلَ وَالْبَعَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا﴾<sup>۶</sup>؛ اسب و البغال: قاطر، و الحمیر: الاغ، لتركبوها که سوار شوید، شما را شهر به شهر و دیار به دیار با بارتان ببرد، ولی آیه را تمام نمی‌کند به شتر و اسب و الاغ، خیلی جالب است می‌گوید ﴿وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْمَلُونَ﴾<sup>۷</sup>، در آینده برای شما مرکب‌هایی

۱. اعراف: ۱۹.

۲. بقره: ۳۵.

۳. بقره: ۵۷.

۴. بقره: ۱۶۸.

۵. اعراف: ۳۱.

۶. نحل: ۸.

۷. نحل: ۸.



فراهم می‌شود و نظام داده می‌شود که فعلا شمایی که در زمان نزول قرآن هستید، نمی‌فهمید آن مرکب‌ها چیست. نمی‌گویید منحصرا مرکبتان شتر و الاغ و قاطر است، می‌گویید و یخلاق برای تان در آینده نظام داده می‌شود مرکبی که فعلا شماها که زمان نزول قرآن هستید نمی‌فهمید چیست، الان بلند شوند ببینند چیست، دوچرخه، موتور، ماشین، قطار، هواپیما. اگر آیه شریفه غیر از این را می‌گویید، به نظر شما چیست؟ چون آیه بحث مرکب را دارد می‌گوید. پروردگار ما دستور دارد تامین مسکن، تامین رزق، تامین مرکب، تامین لباس، می‌گوید من دو ماده برای لباستان قرار دادم، ماده‌ای که در دریاست، ماده‌ای هم پشم حیوانات حلال گوشت است. من حتی برای بیابان نشینی شما موی بز و موی حیوانات دیگر را قرار دادم، شما می‌توانید با آن موها خیمه درست کنید. این عشایر ما هزاران سال است دامداری می‌کنند، سفره‌شان را پر می‌کنند، با پشم حیوانات دستکش و شال کمر و کلاه و جوراب می‌بافند، هنوز هم در آنها رسم است و با گوشت حیوانات تغذیه می‌کنند و می‌فروشند، به زندگیشان اضافه می‌کنند، چادر هم خودشان درست می‌کنند، هزاران سال است.

## لزوم اتفاق اغنیا

نه می‌گویید نخور، نه می‌گویید نپوش، نه می‌گویید مرکب تهیه نکن، نه می‌گویید مسکن، جالب این‌جاست که می‌گویید بعد از آن که مسکن‌دار شدی، رزق‌دار شدی، مرکب‌دار شدی، لباس‌دار شدی، به فکر آن‌هایی که این‌ها را ندارند هم باش، اگر می‌توانی. نمی‌توانی چهار نفر رفیق را با خودت همراه کن، لباس یک خانواده را تامین کن. می‌توانی برای یک خانواده ماشین بخر، موتور بخر. اگر می‌توانی خانه‌ای برای یک خانواده درست کن. کسانی که می‌توانند زیاد هستند. هیچ کدام از ما دارا نیستیم اما گاهی در این تلویزیون و رادیو و روزنامه‌ها کلمات عجیب و غریبی می‌بینیم، هزار میلیارد، دو هزار میلیارد، پنج هزار میلیارد، گاهی دلاری هم می‌گویند، خب اگر واقعا از طریق مشروع به دست آورده‌ای، اگر این ثروت را با کمر بند بخل ببندی، قرآن می‌گوید قیامت با طوغ آتش می‌بندند. قرآن را که ما قبول داریم، اگر قرآن را هم باور نکنیم دیگر چه چیزی را باور

کنیم؟! اگر ما قرآن را باور نکنیم، نبوت انبیا را باور نکنیم، امامت امامان را باور نکنیم، خب چه چیزی را باور کنیم که به درد بخور باشد؟! آیه صد و هشتاد سوره آل عمران است، ﴿سَبِّطُونَ مَا بَخَلُوا﴾؛ ثروتمندانی که ثروت را گذاشتند و مردند، قیامت کل ثروت‌شان را تبدیل به طوق آتشین می‌کنند و می‌اندازند بر گردنشان و بازوی‌شان، و تا ابد در جهنم خواهند ماند.

### فقرزدایی یکی از ارزش‌های الهی

پروردگار از فقر جامعه نفرت دارد، البته زدودن فقر وظیفه دولت است اگر بتواند، چون گاهی آنها هم دچار مشکلاتی هستند، دیدید که گرگها می‌گویند نفت از ایران نخرید، پتروشیمی نخرید، آهن نخرید، فولاد نخرید. ممکن است در زمان خاصی دلسوزانی باشند که بخواهند کار کنند ولی پولش را ندارند. این وظیفه دولت است که فقر را ریشه‌کن کند، اگر نتوانست وظیفه ثروتمندان جامعه است. پروردگار با فقر هیچ موافقتی ندارد، البته بحث فقر بحث گسترده‌ای است، الان هر فقیری که در دنیا هست گناه فقرش، زجرش، رنجشش، بر گردن یک درصدی است که در دنیا اموال عمومی مردم را در داخل کشور و مردم دیگر را در بیرون کشورها غارت کردند. اگر این غارتگرها دست از غارت بردارند، دست از این جنایات بردارند، به قول حضرت سیدالشهدا علیه السلام اگر از اختصاص دادن پول به خودشان دست بردارند، دانشمندان خودشان می‌گویند که کره زمین الان با این جمعیت قدرت دارد پنجاه برابر این جمعیت فعلی را خانه بدهد، اثاث کامل بدهد، کسب دهد و فقرشان را از بین ببرد. مردم دنیا هم هنوز عموماً بیدار نیستند، که به آنها گفته شود فقرتان بر گردن این یک درصد گردن کلفت آمریکایی و اروپایی و کشورهای دیگر است، دست این گردن کلفت‌ها را از پول جدا کنید تا پول آزاد شود، اگر آزاد شود فقری باقی نخواهد ماند.



## فقر زدایی در حکومت علوی

شما خبر دارید امیرالمومنین علیه السلام چند سال حاکم بود؟ چهار سال و هفت ماه. چه کار کرد در این چهار سال و هفت ماه؟ با اینکه سه جنگ هم به او تحمیل کردند، که یک روز آمد روی منبر مسجد کوفه گفت در کشورم خانه‌ای را سراغ ندارم که از آب خوش‌گوار و نان گندم بی‌بهره باشد. اگر گذاشته بودند و مانده بود نشان می‌داد عدالت یعنی چی، فقرزدایی یعنی چی، رنج زدایی یعنی چی. الآن فرد کنار دست من نمی‌تواند دو تا خانه برای دو تا مستحق بخرد، من که می‌توانم، مالم مال خداست، وظیفه دارم که این کار را انجام بدهم، هم رنجی بر طرف می‌شود، هم منبع عظیم دعا بدرقه آدم قرار می‌گیرد. من با پول مردم خیلی کارها کردم، درمانگاه، مسجد، خانه‌های زیادی برای مستحق، تامین جهازیه، همیشه به مردم می‌گویم صاحبان این پولها را دعا کنید. کسانی در این مردم هستند که خودشان - اینهایی که من می‌شناسم - و زن و بچه‌هایشان یک ساعت مانده به نماز صبح بلند می‌شوند و رو به قبله اشک می‌ریزند و به آنهایی که مشکلشان را حل کردند دعا می‌کنند، این دعاها می‌دانید جلوی تصادف آن خانواده‌ها را می‌گیرد، جلوی سرطان را می‌گیرد، جلوی سل را می‌گیرد، جلوی خرد شدنشان را می‌گیرد، جلوی شکسته شدنشان را می‌گیرد، پول خیلی کار می‌کند خیلی، اما بیشتر پول‌دارهای ما امر خدا را اطاعت نمی‌کنند، این «تَعَاوَنُوا عَلَيَّ الْيَوْمَ»، همه دست به دست هم بدهید، همه خوبی‌ها را انجام دهید و نگذارید یک خوبی از دستتان برود.

شما نمی‌دانید این پولهایی که در راه خدا می‌دهید چه کار می‌کند! چه می‌کند! چه بچه‌هایی را این پولها از مرگ نجات داده است! چه دخترهایی را که در مرض ام اس بودند نجات داده است! چه دخترهایی که دو سال، سه سال در عقد بودند و جهازیه نداشتند این پولها برایشان جهازیه فراهم کرد و رفتند خانه شوهر. می‌دانید اینها چه قدر دعا پشت سرتان ایجاد می‌کند؟! می‌دانید خدا دعای از زبان دیگران را در حق آدم مستجاب می‌کند؟! تجارت با خدا عجب سودی دارد، خدا امر منفی به ما ندارد، تمامش امر مثبت است، تمام اوامر مثبتش اگر اجرایی شود، می‌شود داد و ستد با خودش.

## دعای فقیر مرگ را به تاخیر می‌اندازد

عیسی ابن مریم علیه السلام با چهار پنج نفر از حواریون یعنی آن‌هایی که دائم همراهش بودند از کوچه‌ای عبور می‌کردند. مسیح علیه السلام گفت که امشب اینجا عروسی است، عروس را که از خانه پدر و مادرش می‌آورند این‌جا تحویل شوهر می‌دهند، مار خطرناکی در این خانه کهنه عروس را نیش می‌زند و عروس درجا می‌میرد. برویم، عبور کردند و رفتند. فردا صبح یکی از حواریون گذرش به همان محل افتاد، از درب خانه‌ای که دیشب عروسی بود دید صدای گریه و ناله و داد و فریادی نمی‌آید، گفت چطور پیغمبر اولوالعزم خدا به ما گفت عروس امشب می‌میرد ولی خبری نیست. در زد کسی آمد در را باز کرد، گفت آقا دیشب اینجا عروسی بود گفت بله، گفت عروس خوب است؟ خیلی، داماد خوب است؟ خیلی، چه طور؟ هیچی، ما دوست داشتیم احوال این عروس و داماد را بپرسیم چون می‌دانستیم دیشب اینجا عروسی بوده است. رفت پیش مسیح علیه السلام، گفت تو پیغمبر علیه السلام هستی، پس چرا حرفی که زدی اتفاق نیفتاد؟ گفت هنوز هم همان حرف را می‌زنم عروس این خانه قرار بود بمیرد. دیشب که همه مهمان‌ها رفتند عروس و داماد ماندند. به قول ما دو تا دیس گوشت و برنج و با روغن خوب شام عروس و داماد را آوردند، تا می‌خواستند شروع کنند به خوردن غذا، از توی کوچه صدایی بلند شد، گرسنه هستم، ندارم، کار گیرم نیامده، تحلمم در گرسنگی دارد تمام می‌شود، کسی بیدار است نان خشکی، نان و ماستی به من بدهد. عروس به داماد گفت این دو دیس که برای ما زیاد است، ما دو نفر یک دیس غذا را بخوریم باز هم اضافه می‌آید، بلند شو سهم من را بده به این فقیر. داماد گفت باشد، سهمش را آوردند دادند به فقیر، فقیر هم دعا کرد و گفت خدا چراغ خانه‌ی تان را روشن نگه دارد، خدا سلامتی به شما دهد، خدا برکت دهد، خدا اولاد خوب دهد، مسیح علیه السلام فرمود هزینه کردن در راه خدا سخت‌ترین گره‌ها را از زندگی باز می‌کند. بنا بود دیشب بمیرد، همان مقدار هزینه‌ای که در راه خدا کرد جلوی مرگش را گرفت.



## مرگ حتمی و معلق

طبق قرآن دو نوع مرگ داریم، یک مرگ محتوم که هیچ چیزی جلویش را نمی‌گیرد، دیگری اجل معلق، موقت که من مثلاً بنا بوده اول سی سالگی بمیرم، کار خیری کردم خداوند متعال آن مرگ موقتم را کنار زد و انداخت به مرگ محتومم، مثلاً شصت سال دیگر. یک بار به انسان عمر می‌دهند، یک بار با این عمر می‌شود تجارت کرد، یک بار با این عمر می‌شود بهشت رفت، یک بار با این عمر می‌شود دانشمند، مخترع، شاعر قوی، هنرمند مثبت، خدمتگزار کم نظیر و انسان منبع خیر شد، همه با یک بار عمر می‌تواند با خداوند متعال تجارت کنند.

## روضه امام حسین علیه السلام

شب اول سخنرانی با این آیه شروع شد، امشب هم با این آیه بحث را ختمش کنم، ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِآنَ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾؛ با وجودتان و با مالتان بهشت را از من بخرید، این بهترین تجارت است. دیگر تا جهان هست بزمی چنین نبیند به خود آسمان و زمین، یک بار هستی کربلا را دید، کربلا دو بار اتفاق نیفتاد. کربلا پیش از کربلا برای هیچ امتی اتفاق نیفتاد، اتفاق کربلا تمام درهای فیوضات حق را به روی بشریت باز کرد. حالا عده‌ای نمی‌آیند سر این سفره و سستی می‌کنند، تبلی می‌کنند، کاهلی می‌کنند. فردا وقتی کار تمام می‌شود خواهر می‌آید دنبال برادر. هفتاد و دو بدن روی زمین است، بیشتر بدن‌ها قابل شناسایی است اما این بدن نه، هیچ علامتی دیگر برایش نمانده، نه سر، نه پیراهن، نه جای درست. این اشعار بر مبنای همان روایتی است که زینب کبری علیها السلام از بدن سوال کرد «أ أنت اخی؟» تو برادر منی. «زینب چو دید پیکری اندر میان خون، چون آسمان و زخم تن از انجمش، فزون، بی حد جراحی نتوان گفتنش که چند، پامال پیکری نتوان دیدنش که چون»، دید آن قدر زخم نیزه و شمشیر خورده که نمیشود زخمها را

شمرد. «بی حد جراحی نتوان گفتنش که چند، پا مال پیکری نتوان دیدنش که چون»، واقعا آدم غرق در شگفتی میشود، شما او را کشتید، سر از بدنش جدا کردید، با هر اسلحه ای داشتید به او حمله کردید اما بدن زیر سم اسب برای چه بود؟! «گفت این به خون طپیده نباشد حسین من، این نیست آن که در بر من بود تا کنون، یک دم فزون نرفت که رفت از کنار من، این زخم ها به پیکر او چون رسید؟ چون، گر این حسین قامت او، از چه بر زمین، و این حسین رایت او از چه سرنگون، یا خواب بوده ام من و گم گشته است راه، یا خواب بوده آن که مرا بوده رهنمون، می گفت و می گریست که جان سوز ناله ای، آمد ز حنجره لب تشنگان برون، که ای عندلیب گلشن جان آمدی بیا، ره گم نگشته خوش به نشان آمدی بیا». بدن مطهر را از زیر آن همه سلاح در آورد، گلوی بریده را بر دامن گذاشت، رو کرد به مدینه «وا محمداه صلی علیک ملیک السماء، هذا حسین مرمل بالدماء، صریع بکربلاء، مقطع الأعضاء، مجزوز الرأس من القفا، مسلوب العمامة والرداء»<sup>۱</sup>.

